اب گلرنگ ہوش افزا و صہبای مشک بو غفلت ربا
مجربات بوعلی سینا
معروف بہ
تحفۃ العاشقین
۱۲۸۴
زمان آراستگی بزم عشرت و پیراستگی محفل مسرت

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا ها همه ایزد پاک را ✤ شرابدهٔ طارم تاک را ✤ که خورشید را صورت جام ساخت
شراب شفق در خم شام ازوست تحمید حقیقی اشرف که حریفان بیباد
بی سر و پا را بذوق نشاء ساغر وحدت بشوق کیفیت صراحی معرفت در بزم
عشرت مستان روز الست بادهٔ نوشان ودست وسقاهم ربهم شرابا
شراب محبت کشانیده وبه شکر بی بصوری نرسید که عاشقان لاابالی وش
خیالی را بجذبه شوق بجلوه جمال محبوب کشش فرقی لذت وصال مطلع
جلوه خلوت دلبران پری صورت مهوشان حور سیرت حور مقصورات
فی الخیام شربت وصلت چشانیده وصلوات نامیات وتحیات زاکیه
بر حبیبی که بحبیب الله التفش جنت ونکهت حدث آلودگان شهوت در بزم
که مایه آسایش وان کنتم جنبا فاطهروا مرتب ساخته وبواسطه علاج
گرفتاران علت محبت وفیه شفاء للناس مهیا گردانیده اعنی بیت

تعقر

حضرت حق طبیب جمله گناه ❊ محمد عربی لا اله الا الله و بر آل نسرو جهت تاآن مرسلین

[illegible] سرمه چشم جهان بین و خاک روب آستان ملک آشیان شاهان گیسوی

[illegible] ساقی روز محشر از شراب حوض کوثر امیر المومنین حیدر صلوات الله

[illegible] اما بعد بر ضمیر منیر خورشید تنویر مصراع آنانکه خاک را بنظر کیمیا

کنند ❊ مخفی نخواهد بود که چون اشارهٔ لازم الاطاعه یکی از حضرت آرایان بزم قابلیت

و عیش پیرایان انجمن اهلیت شرف صدور یافت که این بندهٔ کثیر القصور محمد [illegible] سیاله

مجموعی بمعارف حواس خمسه بزم عشرت رندان پاک بین و مجموعهٔ منطوی معالم عوالم

بزم خلوت گلرخان نازنین را از دفتر شب عزبی و مطالب عجیبی که هم قابل تماشا

[illegible] داده از بطن عدم منصهٔ ظهور جلوه گر سازد و بنابر علیه جگر سطاع

مشتمل این رساله شگرف که مسمی است تحفة العاشقین از کتب مصنفه

سینا و دیگر اطبای حاذق انتخاب نموده عجالة الوقت بترتیب و اسلوب

پرداخت و چون مطالعهٔ آن خالی از منفعت حکمتی و حکمت منفعتی

نیست حرمت این صورا قباحت بیهوده کاری و بیهوده گوئی ماسور

است ساخت مصراع باری اگر نیک دگر بد بود ❊ از برای

تا بر خوش و خلوت دلبران مهوش و راحت آلودگان نفس شهوت

[illegible] علت به سه بزم طرح انداخته بزم اول که موسوم است

ساغر و شش صراحی و ثانی را که مسمی است بزم خلوت

جلوه و بیست و پنج لذت و ثالث را که موسوم است بزم راحت

ایش و سه صحبت آراست توقع از حریفان آنکه بحکم الانسان معذور

عذار الکرم پذیرند شعر گر نیک نگویند نگویند بد با [illegible] و ترتیب هر

این دستور بزم اول موسوم بزم عشرت در آداب شرب

شرب مدام و انچه مناسب است بدین مقام ساغر در اوصاف و خواص شراب

صراحی اول در بیان کیفیت شرب شراب و ترتیب مجلس باده ناب صراحی

دوم در ذکر وصیتهائیکه اطبای عظام و سلاطین کرام در آداب شراب و

طریق مجلس نگاهداشتن فرموده اند صراحی سوم در بیان منافع و مضار

شراب صراحی چهارم در بیان بعض احکام لایق بهر مقام شرب مدام

صراحی پنجم در ساختن اقسام شرابها و کشیدن انواع عرقها و ترتیب داد

در بهر یا که شرابیست متعارف اهل هند و ساختن فقاعها که بفارسی مزر و بوره و

هندی سکهنی نامند صراحی ششم در ساختن گلسته که آنرا القارسے

چکیده کوکنار گویند و آن کی که بکالیش نامند بزم دوم مسمی بنزهة

در آداب مباشرت با سمن رویان سیم اندام و انچه مناسب است بدین

جاوه و معرفت اقسام و صفات زنان در بیان علامات خوبی و بدی ایشان

لذت اول در بیان آنکه هر نوع از زنان را بچه نوع مباشرت باید کرد و

بهترین و بدترین اشکال مجامعت لذت دوم در بیان آنکه

صحبت باید داشت که بسرعت انزال نزنند و دانستن آنکه شهوت

در هر روز از ماه بکدام عضو است و انچه مناسب بدین مرام است

سوم در کیفیت مباشرت و بیان اوقات و منافع و مضار آن

چهارم در اختیار مجامعت با بعضی و اجتناب از بعضی لذت

پنجم در بیان بعضی امور که تقویت مجامعت نماید لذت ششم در

وصیت هائی که اطبا درین باب فرموده اند لذت هفتم در

باه زیاده کند و مقویات که قضیب را سخت گرداند لذت هشتم

و مطولات که قضیب را بزرگ و دراز گرداند لذت نهم

در مجبات عبارت از دوست گردانیدن زنان و شیفته و فریفته کردن ایشان است
لذت بست و پنجم در ذکر بعضی فواید غریبه و منافع عجیبه از
هر باب بزم سوم سوم بزم راحت در ذکر فوائد حمام و عرق تحلیل
استسقام و آنچه موافق ست با بیت آسایش در بیان حمام و فوائد آن
صحبت اول در قوی کردن قوت باه بسبب نقصان آن
صحبت دوم در علاج بعضی امراض و اسقام صحبت سوم
در خواص و منافع چوب چینی و طریق خوردن آن بزم اول سوسوم
بزم عشرت و آن آراسته است بیک ساغر و شش صراحی
ساغر در اوصاف و خواص شراب و در صفت آن همین
بس گفته اند **نظم** چیست دانی بادهٔ گلگون مصفا جوهرے ❊ حسن را
پرورگاری عشق را پیغمبرے ❊ رنگ او صورت گذار و بوی او معنی نواز ❊
در حقیقت مومنی و در شریعت کافرے ❊ شوق گوئی سوده اند و خواب احل
کرده اند ❊ پیکری و جست باشد روح را گر پیکرے ❊ تا بود اندر صراحی ها چو آب بسته است
ها له دیگر گردد ار آید برون از ساغرے ❊ باید دانست که هر چند شراب حسب الشرع
شریف حرامست و دلائل نجاستش تمام و اجتناب از ان واجب الالتزام
بیت باده را حرمت بسیار بدار ای ساقی ❊ زانکه در مذهب ما حرمت او
بسیارست ❊ اما چون عادات حکما بران جاری ست که شرح کیفیت آن
می نمایند و طبیعت اکثری از احکام اطبا ست که گاهی بدان رغبت می نمایند
بنابراین جرعه از زلال منفعت و دُرد مضرت آن در پیمانه بیان می ریزد و از آثار
کیفیت آن اسباب صحتی بر می انگیزد **بیت** عیب می جمله بگفتی هنرش
نیز بگو ❊ نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند ❊ پوشیده مباد که بهترین

شراب

شراب شراب انگورست و آن با نواع بنقاح و الوان مختلفه می باشد
صافی و خوش طعم و خوش بوے و خوش رنگ و معتدل القوام زیرا که بواسطه
صفا طبیعت بآن رغبت نماید و بواسطه طعم ذائقه لذت یابد و بواسطه
بوے خوش دماغ قوت گیرد و بواسطه خوش رنگے دیده روشنی پذیرد چنانچه
شیخ اوحدے سیفر باید رباعی از صفاتی مے و لطافت جام +
درهم آمیخت رنگ و جام مدام + همه جامست و نیست گوئی مے + یا
مدامست نیک گوئے جام + و بواسطه اعتدال قوام خونی که از وے
حاصل گردد خالی باشد از افراط کثافت و تفریط رقت که خیر الامور
اوسطها و بهترین علامتے مر بهترین شراب را آنست که اگر اندکے از ان
در ظرفی بگذارند هر چند مدت آن دراز کشد فاسد نگردد زیرا که از کمال صفا
و بیتکی قریب بجوهر بسیطی باشد که از آسیب تغیر و فساد بری و مبرّیست
و بقدر قلت و مقدار و کثرت مدت درجات خوبی آن معلوم گردد و شراب
رقیق لطیف ترست از شراب غلیظ پس سریع السکر باشد و زود
هشیارے آرد زیرا که بواسطه لطافت زود طبیعت در وے تصرف نماید
و بسرعت تحلیل یابد بنابرین مدت خمارش کم باشد و شراب غلیظ برعکس
یعنی دیر مست کند و دیر هشیار کند و خمارش صعب باشد اما موجب
فربهی و قوت گردد و بواسطه متانت و غلظت خونے که از وے حاصل شود
لیکن از سده جگر ایمن نتوان بود و لائق بشرب جوانان و ایام جوانی
آنست که شراب سفید را آب بسیار بیامیزد و بعد از دو ساعت
چنانکه مذهب شیخ علیه الرحمة یا بعد از شش ساعت چنانکه مذهب
فرشیست علیه الرحمة اختیار نماید زیرا که سفیدے و لالت قلت

چنانکه آب و خاک و آتش و باد

حرارت می‌کند و امتزاج آب حرارت را می‌شکند و طول مدت کمال امتزاج میدهد
و کثرت آب آنرا به برودت مایل میگرداند تا بدین سبب تعدیل مزاج جوانان
نماید که ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا
و مناسب مزاج پیران آنست که شراب زرد و ریا باشد که آبی ممزوج سازند
زیرا که از روی دلالت بر قوت حرارت میکند و امتزاج حرارت می‌افزاید
پس این حرارت و رطوبت رطوبت و حرارت غریزی را که در بدن پیران
ضعیف شده قوت میدهد که ویسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا و علت آن بنابر آنست که در مزاج پیران رطوبت
غریبه نیز بسیارست و شراب سرخ بواسطه شدت غلظت و قلت یبوست علت
کثرت غذا و باعث فربهی اعضا گردد و چون در مزاج پیران برودت و
یبوست مستولی ست و اعضا از اخلاط صالحه و حرارت و رطوبت غریزی
کم قوت را اخلاط فاضله در غایت کثرت هر آئینه کمال احتیاج بشرب شراب
دارند پس لایق بحال ایشان آنست که آنقدر که توانند بیاشامند.
مثنوی بیا ساقی آخر بیاور مے + و ستی بهتر از عالمی
بیا تا قدحهای پر می کشیم + لبالب کنیم و پیاپی کشیم + و چون صبیان را
حرارت غریزی قوی ست و رطوبت کثیر و اعضا ضعیف ازین جهت
احتمال حرارت و رطوبت شراب نتوانند نمود پس ایشان را
ازین امر منع باید فرمود تا از مضرت آن متضرر نشوند یا آنکه منفعت او احتیاج ندارند
بیت باده دست بیاراست کزان همه خوشست مده که قطره قطره بچکیده است
از دل انگور + و سن صبی از ابتدای طفولیت تا آخر سن رشد زمانی که
آن مدت بلاغت است و بعضی گفته اند تا آخر سن نمو که آن تا سی سالگی است

اما عرف عام موافق قول اوست و ملایم طبیعت جوانان آنست که در حد
اعتدال رعایت نمایند و بجانب افراط و تفریط میل نفرمایند چه هر چند
بنابر گرمی اعضا و دماغ تاب کثرت آن آرند بنابر کمال حرارت غریزی
حاجت بکثرت ندارند **نظم** چندان بنوش می که چو گل سرخ رو شوی
چندان مخور که مست شوی و فرو شوی + چندان مخور که بازشناسی سبو
ز جام + چندان مخور که در سر جام و سبو شوی +

صراحی اول

در بیان کیفیت شرب شراب و ترتیب مجلس

باده ناب سزاوار آنست که بعد از انهضام غذا از شستن اندام و
اعضا و پوشیدن برخود لباسهای فاخره و استعمال خوشبوئیهای
وافره و بر آئین حکمای کرام شروع نمایند در شرب مدام موافقت
یاران صادق ظریف و دوستان موافق لطیف در مجلس رفیع بنای
بلند هوای وسیع فضای دلکشای فرح فزا و قریب آب روان و مشرف
بر سبزه و ریحان معاشر حریفان خوش تکلم شیرین زبان و مقارن ندیمان
درست ادای فصیح بیان و سازهای بانوای پرصدا و نواهای روح پرور
دلکشا مشتمل نوای نای و زمزمه عود و صدای قانون و ناله رود و مغنیان
نغمه سرای خوش آواز و خوانندگان زیبا صور نغمه پرداز و محبوبان شیرین حرکات
نازک پستان و خوش پیکران پر کرشمه باریک میان و ساقیان سهی قامت
سیمین ساق و نظربازان سلیم طبع و درست مذاق و مجلس را از جمیع کدورات
و مکروهات پاک دارند و بساطهای رنگین و فرشهای زیبای خاطرنشین
بیارایند و بخار بخورات روح پرور و روائح عبیرات عنبر اشهب دماغ مجلس
و مجلسیان را معطر سازند و اسباب اندوه و غم و موجبات قبض خاطر و الم

از بیخ و بنیاد بر اندازند **نظم** بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو بر اندازیم + اگر غم لشکر انگیزد که خون
عاشقان ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم + و چون
مجلس مستان که از یگانگی و دو بیگانگی مشهور است چنانکه گفته اند
بیت بیگانگی ز مجلس میخوارگان مجوی + یاران هم پیاله هم خویش
میشوند [illegible] خالی از کیفیتی نیست بدانکه مقصود از اجتماع این امور آنست
که شراب از جمیع آلات نفسانی و قوای شهوانی را بحرکت در می آورد
و متوجه مطلوب خود میگرداند پس اگر هر قوتی مطلوب خود را شاید
و کمال منتظر خود را ادراک نماید هر آینه ازین ممر خاطر منقبض و درهم گردد
و دل اندوهگین و درهم شود و پس طبیعت انبساطی چنانکه باید بجانب شراب
ننماید و تصرفی در وی چنانکه شاید از وی نیاید بلکه بواسطه عدم تصرف
طبیعت در وی بعض اوقات فاسد شود و افساد اخلاط صالح نماید
پس نفع شراب درین وقت کم گردد و مضرت وی بسیار کما فی
قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما و تا هنگامی
که شراب نشاط انگیز باشد و فرح فزا و رخسار گلرنگ و خوش سیما
و فهم تیز و طبع مستقیم و حرکات بسیط و ذهن سلیم و جمله اعضا نرم و
سست شده و ثقل کم و خفت زاید از افراط نباید و ساغر دوستگانی
باید کشید و چون خمیازه پیدا شود و خواب غلبه کند و طبیعت بهم بر آید
و اعضا و حرکت کاهلی نماید ترک لازم باشد و فاضلترین حرکت
درینجا [illegible] شراب و پیاله خورد و خوردن [illegible]
زیرا که محل معده و تقلیل قوی نه باشد و مناسب آنست که

قوله ... نفعهما گناه آن هم در بزرگ است از نفع آن هم ۱۲

بطور

تا جرعه اول هضم نشود شروع در جرعه دیگر نماید تا موجب اختلال نگردد و
آشامیدن شراب در اثنای طعام و بعد از طعام و جماع و حمام و بر معده خالی
و ناشتا و بعد از شراب مسهل و خوردن فواکه که حکم آب دارد پس از ان
اجتناب باید نمود اما بعضی که بشرب شراب معتاد اند اگر بعد از طعام بجهت
سرعت انهضام جرعه بیاشامند از آئین حکمت دور نمی نماید صراحی

دوم در ذکر وصیتهای که حکمای عظام و سلاطین کرام در آداب شراب و طریق مجلس نگاهداشتن فرموده اند

باید دانست که چون در مجلس شراب شود باید که نزدیک افضل ابنای
جنس خود نشیند و از آنکه در پهلوی کسی نشیند که بسفاهت موسوم بود احتراز
کند و حکایات ظریف و اشعار لطیف که مناسب وقت و حال باشد
مجلس خوش دارد و از ترش روئی و قبض تجنب نماید و اگر از جماعت
بسال یا رتبت کمتر باشد باستماع مشغول شود و اگر مطرب بود بر حکایات
خوض نکند و باید که سخن بر ندیم قطع نکند و در همه حال اقبال بر بیشتر
اهل مجلس کند و استماع سخن او را باشد بی آنکه بدیگران بی التفاتی کند
باید که بهیچ حال چندان مقام نکند که مست گردد که در دین و دنیا هیچ چیز
با مضرت تر از مستی نبود چنانکه هیچ فضیلت و شرف زیاده تر از خردمندی
و هشیاری نباشد پس اگر تند شراب بود اندک خورد یا بچیزی چون آب
یا گلاب ممزوج کند تا از مجلس سبکتر برخیزد و اگر پیشتر از آنکه بمقام احتیاط
رسد حریفان مست شوند جهد کند که از میان ایشان بیرون آید یا حیلت
آن کند که مست از میان جماعت بیرون شود و در حدیث مستان
خوض نکند و بتوسط ایشان مشغول نشود و مگر بصحبت انجمن اکتفا نماید

از یک دیگر باز دارد و اگر بر شراب خوردن قادر بود التماس زیادت بر آنچه
دور بسیگرد نکند و اصحاب را بر آن تکلیف نکند و اگر یکی از ندما از شراب [illegible]
عاجز شود بر وی تعنیف نکند و اگر غثیان غلبه کند در مجلس آن را مدافعت کند
بر وجهی که اصحاب وقوف نیابند و در حال بیرون آید چون قی کند بمجلس دیگر
معاودت نماید و میوه و ریحان از پیش یاران برندارد و نقل بسیار نخورد و بهر یکی
از حریفان را تحیتی که لایق او بود مخصوص گرداند و باید که با نفراد او سبب
انس و سکونت و نشاط اهل مجلس نشود چه این معنی مستدعی قلت واقع بود.
و از مجلس بسیار برنخیزد و اگر صاحب جمالی حاضر بود بر او بسیار نظر نکند و اگر چه با او گستاخ
باشد با او سخن بسیار نگوید و از ارباب ملاهی التماس سخنی که طبع او بدان
مایل بود نکند و چون بحدی رسد که داند برنخیزد جهد کند تا بمقام معهود خود شود
و اگر نتواند بموضعی شود که از مجلس دور بود و آنجا بخسپد و تا تواند در مجلس
ملوک یا کسانیکه اکفاء او نباشند یا کسانیکه با ایشان مباسطتی نیفتاده باشد حاضر
نشود و اگر ضرورت افتد زود بیرون آید و البته مجلس نشاند و اکثر وقتی
از و خالی نشود و از مستی نترسد و ندما اقتراح اقامت کنند [illegible]
یا حیلتی دیگر از مجلس بیرون آید اینست آنچه خواجه علیه الرحمة از آداب
در کتاب اخلاق ناصری وصیت کرده و هرچند این انواع از حد و حصر متجاوز
باشد و بحسب اوضاع و اوقات مختلف شود اما بر عاقل فاضل که قواعد این
اصول و افعال جمیله ضبط کرده باشد رعایت شرائط و دقایق هر کاری
بجای خویش بر وقت خویش دشوار نبود و از کلیات استنباط جزئیات
کردن بر او آسان نماید و خرد عالم عدل است در همه بابها والله اعلم
بالصواب و همچنین یکی از سلاطین عظام یکی از اولاد کرام خود در باب

خوردن شراب و آداب آن وصیت نموده که ای عزیز نتوانم گفتن که
شراب مخور زیرا که خصم ان دنیا و آخرت است و نیز نتوانم گفت که
مخور زیرا که جوانان بقول کسی از فعل جوانی بر نگردند مرا نیز گفتند و نشنیدم
بعد از پنجاه سال ایزد تعالی توفیق توبه ارزانی داشت اما اگر نخوری
سود بر دو جهان یابی و خوشنودی ایزد تعالی و از ملامت خلقان و سیرت
جاهلان رسته باشی لیکن جوانی و دانم که رفیقان نگذارند که نخوری و از بنیست
که گفته الوحدة خیر من جلیس السوء پس اگر خوری باری ل
به توبه و از ایزد تعالی توفیق توبه خواه و بر کردار خویش نادم و پشیمان
باش تا توفیق یاورت گردد و سعادت توبه و بازگشت ازین فعل شنیع که ام الخبائث
خوانند ترا حاصل شود پس بهر حال اگر شراب خوری باید که بدانی
که چون باید خورد و از انکه اگر شراب ندانی خوردن زهرست و اگر بدانی
خوردن پازهر و فی الحقیقة همه ماکولات و مشروبات که خوری اگر در آن
اسراف کنی زهر گردد چنانکه گفته بیت که پازهر زهرست کافزون
شود + و از اندازه خویش بیرون شود + پس چون شراب خورده باشی
باید که نان نخوری تا سه بار تشنه نشوی و آب بافقاع نخوری پس اگر تشنه
گردی مقدار سه ساعت از نان خوردن توقف کن از انکه معده که
درشت و قوی باشد اگرچه باسراف طعام خورد بهفت ساعت هضم کند
سه ساعت بپزاند و سه ساعت دیگر قوت طعام بستاند و بجگر رساند
تا جگر قسمت کند بر اندام از انکه قسام اوست و ساعت دیگران ثقل را
که بماند بروده فرستد و هشتم ساعت که در معده طعام پخته باشد و چهار طبع
از طعام نصیب خویش برده باشند آنگاه شراب خور تا هم از شراب

فقاع بالضم و تشدید قاف شرابیست که از جو و غیره سازند و می خورند ۱۲ م

بهره ور باشی و هم از طعام اما آغاز شراب خوردن نماز دیگر کن تا چون مست
شوی شب در آمده باشد و مردمان مستی تو نبینند و مستی
نقل و تحویل مکن که نامحمود بود و بدبخت و باغ شراب مخور و مستی در خانه کن
که سایه سقف خانه پوشیده تر از سایه درخت بود از آنکه در چهار دیوار
خانه خویش چون پادشاهی بود در ملک خویش و اندر دشت مرد چون مرد غریب
اند بغربت و اگر چه منعم و محتشم غریبی بود بیدار باشد که دست غریبان
تا کجا رسد و همیشه از شراب چنان برخیز که هنوز دو سه قدح شراب جای بود
و پرهیز کن از لقمه سیری و قدح مستی که سیری و مستی نه همه وقت طعام و
شراب بود بلکه سیری در لقمه بازپسین چنانکه مستی در قدح بازپسین پس لقمه بازپسین طعام کم و قدح باز
پسین شراب کمتر خورد تا از افزونی و مضرت هر دو ایمن باشی و
جهد کن تا همیشه مست نباشی که ثمره شرابخوارگان دو چیز است یا بیماری
یا دیوانگی چه میخواره دایم مست بود یا مخمور چون مست بود از جمله دیوانگان
بود و چون مخمور بود از جمله بیماران که خمار نوعیست از جمله بیماری پس چرا
مولع باید بودن بکاری که ثمره آن دیوانگی بود یا بیماری و من دانم که
بدین سخن تو دست از شراب باز نداری و سخن نشنوی باری تا بتوانی
صبوحی عادت مکن و اگر اتفاق صبوحی کنی با قلت کن که خردمندان
صبوحی نامحمود داشته اند و نخست شومی صبوحی آنست که نماز
از تو فوت شود و دیگر هنوز بخار دوشین از دماغ نشده باشد
بخار امروزین باری یار شود و ثمره آن جز مالیخولیا نباشد چه فساد و معده
پیش از یکی بود و دیگر تو تنها که خلق خفته باشند تو بیدار باشی و چون خلق
بیدار شوند تو خفته باشی و همه روز رنجه همه شب هر آینه بیدار تو باشی

پس روز دیگر همه اعضای تو خسته و رنجور باشند از رنج شراب و رنج بیخوابی و کم صبوحی بود که در وی عربده نبود یا محالی کرده نیاید که از ان پشیمانی خیزد و چه خوش گفته اند **بیت** می که بدنام کند مرد خرد را غلط است × یا که می بشود از صحبت نادان بدنام × یا خرچی نا واجب کرده نشود اما اگر با وقات گاهی صبوحی کنی بعذری واضح روا بود ولیکن بعادت نباید کردن که عادتی نا محمود ست و اگر چه بشراب مولع باشی عادتی مکن که اندر شب آدینه نخوری هر چند شب آدینه و شب شنبه هر دو شراب خوردن خرابیست **بیت** گویند مخور می که شب جمعه غم آرد × این هیچ تعلق بشب جمعه ندارد × اما شب آدینه را حرمتست بسیار و نیز با آنکه یکشب آدینه را که شراب نخوری یکهفته شراب خوردن بر دل خلق خوش گردانی و دماغ و عروق تو نیز که در یکهفته که از ان بخار آن ممتلی شده خالی شود و آسایش یابند جسم و روح و نفس و عقل تو نیز بیاسایند که هم صحت تو بود و هم آرامش روح کوتاهی سخن **بیت** قفل با بر در عشرت که بازد یارب × که شب جمعه بمرگ رمضان نشیند ×

صراحی سیم در بیان منافع شراب و آن یا نسبت بنفس ست یا نسبت بروح

اما منافعی که شراب را هست هیچیک از ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه با آن برابری نتواند نمود بنابر این فضلای اطبا و عرفای حکما اعتراف نموده اند که ما قادر نیستیم بر ساختن چیزی که در منافع نفسی با شراب مقاومت تواند نمود و از جمله منافع نفسی او تفریح و بسط نفس و تقویت و نصحت اهل شجاعت و ازاله فکر فاسد و اثبات و افاده جود و سخاوت و حدت فهم و فطانت و ذکاوت و افزونی عقل و فراست و اما منافع بدنی او

اگرچه ممکن ست که استعمال بعضی از معاجین و مرکبات حاصل گردد اما
بغایت دشوارست و از منافع بدیه سرخی رنگست و نضارت و انتعاش
و تقویت حرارت و قوت دل و جگر و تیزی زبان و بصر و روانی دست و پا
و تحریک آلات و قوی و منفعت اعضا و اندراس و اندمال آلام و اسقام و انضاج
و انزلاق فضول و رطوبات و تنقیح و توسیع مجاری و مسامات و تجوید هضم
و تلطیف سوداو تکثیر ارواح و تقویت احشا و تلیین خون و تعدیل صفرا و
انضاج بلغم و تقطیع سودا و پوشیده نماند که جمیع این منافع وقتی مترتب میشود
بر شرب مدام که شرب مدام نباشد چه او است و مداومت آن سبب بلادت
ذهن و ضعف قوا و موجب استرخای عصب و سستی اعضا و باعث تمدد
و رعشه و تشنج و سکته گردد و بسیار بوده است که مستان بواسطه ادمان در علت
سکته و آفت موت فجاة افتاده اند دماغی که در غایت قوت باشد از کیفیت
شراب بسرعت متاثر نشود و پس مراتب قوت و ضعف دماغ بسرعت
مستی و عدم آن معلوم گردد و شک نیست که مزاج شراب غیر ممزوج
گرم ست در درجه سیم و خشک در درجه دوم پس در مزاج جوانان خون را
بسوزد و جگر و دماغ را افاسد گرداند اما پیران را سودمند بود و مزاج شرابی
که مشش ماهی نشده باشد گرم و ترست در درجه دوم و کثرت آن موجب
تحریک اسهال کبد بیست و سبب نضج فضول و مستی پی در پی
باعث حدوث مرضهای بد شود خصوصا سرسام و سکته و تشنج و رعشه اما
اگر در ماهی دو نوبت آنمقدار بیاشامند که مدهوش گردند تا دماغ و قوای
بدنی که همیشه در اندیشه کار گذرانند اندر زمانی استراحی نمایند
از رعایت قوانین حکمت دور نمی نماید بیت بیا ساقی آن آفت

عقل و هوش ؛ بیا ساقی آن لعبت لعل پوش ؛ بمن ده که بهر چشیم ازروست ؛ به

نگران همه آغوشیم آرزوست ؛ و بباید دانست که در هوای بارد و بلاد بارده کثرت استعمال

چنین این مشروب نیست و مداومت مدام سزاوار باده آفتی نه ؛ بیت ؛ فصل دی برفروز آتش می

که زمان بایدش زآفت دی ؛ صراحی چهارم در بیان بعضی احکام لایق

بهر مقام شرب مدام مخفی نماند که تا ممکن باشد در اثنای شراب میل بنقل نباید نمود

و از ارتکاب آن اجتناب باید نمود زیرا که نقل بنسبت بشراب کثیف است و اجتماع لطیف و کثیف

در مزاج مایه فساد و افساد گردد و لیکن مزاجهای گرم در بعضی اوقات به امرود و انار می خوش و

سیب و به و قرص لیمو و ترنج منتفع گردد و گاه باشد که از شدت حرارت بقرص کافور احتیاج افتد

و مزاجهای سرد بگوارش معتدل و سیب و به و گلقند و پسته منفعت بیند و بمزاج رطوبت ناک

از نخود بریان و زیتون مربی و کشمش و پسته و بادام شور فایده گیرد و مزاج خشک از انار شیرین و

شفتالو و آلوی بخارا و کدو انتفاع پذیرد ؛ مبطلات سکر از منقلاتی که شارب را دیر مست

کند بادام است خصوصاً تلخ و مغز تخم خربزه و خیار و هسته زرد آلو و امرود و کنار که او را سنجد گویند

و شریف و مالقی گفته اند اگر دو درم برگ لسان الحمل با تخم او بکوبند و پیش از شراب بخورند دیر مست

شود و بعضی گفته اند که اگر شش برغاله پیش از طعام بخورند هر چند شرب نمایند و ابن سمحون

گفته که اگر اسفنتین رومی پیش از شراب بخورند دیر مست و فلاخنطی و مالقی گفته اند که اگر

یک برگ از درخت غار قطع نماید و چنان نکند که بر زمین افتد و آنرا در پس گوش بندد هر قدر که

شراب بخورد مست نگردد و حکمای هند و ابن سینا گفته اند که اگر قدری عصر عنب الثعلب

پیش از شرب نمایند دیر مست شوند و اسکندر و مالقی گویند تخم کشنیز خشک بریان

کنند و پیش از شراب بخورند همین کار کند و بعضی گفته اند اگر شراب در پیاله طلا بیاشامند

دیر مست شوند ؛ مهیجات سکر از منقلاتی که زود مست آرد جوز هندی است

و شلغم [illegible] زعفران و تخم [illegible] و شکر [illegible] افیون [illegible] ۵

بان نقل نمایند و خواه در شراب تفتیح فرمایند و همچنین مست نشوند و ابن ماسویه
مالقی گفته اند اگر عنبر اشهب بروغن بادام در سر مالند یا در شراب ریزند یا بخور نمایند زود مستی
و ابن وافد و شریف بر آنند که اگر تخم کشوث در شراب خیسانند همین عمل کند و مالقی
و غافقی و صاحب تذکره گفته اند اگر بیخ لسان الثور در شراب خیسانند مستی و فرح
بیفزاید و همین حکم دارد عرق آن و دیسقوریدوس و رازی و غافقی بر آنند که اگر بنج در سه جزو
مریم در شراب خیسانند زود مست کند و جالینوس و دیسقوریدوس و ابن ماسویه گفته اند
اگر شقل به بسر نمایند که عبارت از خرمای خام است زود مستی آورد و مالقی گوید اگر بنا بر حیل
شقل نمایند مستی قوی آورد و ابن سینا گفته اگر غالیه در شراب حل نمایند همین عمل کند و
ابن جمیع و ابن ماسویه بر آنند که اگر حب النیل در شراب خیسانند بغایت مستی قوی
گردد و حکمای فرس و مالقی و خواص گفته اند که اگر از پیاله نقره شراب آشامند زود مست
شوند و همچنین گفته که اگر شکر با شراب آشامند زود مست شوند و جالینوس گفته
که اگر بیخ و انکاکیج بخورند بسرعت و قوت مستی آورد و قرشی گفته که فعل بذر البنج و تخم [illegible]
و شوکران و افیون و حب النیل درین امر از همه افزون است **مزیلات آنچه شراب**
از جمله مقلاتی که آنچه شراب از دهن ببرد تخم گشنیز بریان کرده است و دارچینی و زیره کرمانی
و بند بارد و زرنباد و ام برگ تنبول بهتر است این امر از همه بهتر است **دافعات خمار**
از جمله ادویه که دفع خمار کند زعفران است و امرود و انار ترش و لیمو و ترنج و افسنتین و ریباس و
غوره و ابن بابویه و مدائنی و غافقی گفته اند اگر در پیاله ذهب یا مذهب یا پیاله که از نقره و قلعی
ممزوج ساخته باشند یا از پیاله که از سرب ساخته باشند آشامند خمار نیاورد و شریف گفته
که اگر رب آس پیش از شراب قدری بیاشامند مانع خمار گردد و همین حال دارد اگر
بداند [illegible] آس یا معجون آس تنقل نمایند از قول خواص و ابو ریحان [illegible] از مستی
مالقی منقول است که اگر غبیرا [illegible] بیاشامند و بخورند دافع خمار [illegible] گردد

و باید دانست که بهترین چیزی که شراب ممزوج سازند آبست تا بجهت رقت قوام و کثرت
لطافت و سرعت نفوذ و اگر بعرق گاوزبان ممزوج سازند تفریح و مسرت قوی زیاده
گردد اما مستی بسرعت آورد و اگر بگلاب بیامیزند تقویت دل و معده دهد و اگر بعرق بید
مشک مخلوط سازند دفع حرارت نماید و ضعف دل را سود دارد و فرح زیاده سازد و موجب
قاعده انگریزان شراب بدون آب خوردن موجب چندین مرض می شود و قدر
ریختن آب هم معین ست مثلاً چهار انگشت شراب در گیلاس کرده هشت انگشت آب
لازم دارد **صراحی در ساختن اقسام شرابها و کشیدن انواع عرقها و ترتیب
دادن دبه‌ها که شرابیست متعارف اهل هند و ساختن فقاعها
که بفارسی فرو بوزه و بهندی کنجی نامند** بدانکه از شراب انگوری
سه اتفاق و سفرشهای آن کمتر و منفعتهاش بیشترست و انگور هر چند رسیده و شیرین باشد قوی‌تر
و بهتر و انگور باید که آب رود خورده باشد نه آب کاریز و هرگاه عصیر اندر خم کنند آب
انگور تشمیده و در خم کنند و لسان الثور در خرقه بسته در و افگنده بگذارند که بجوش شود (شیره ۱۲)
هرگاه که بگل سرخ خواهند که خوشبو کنند بارها آب از و برانند و خرقه لسان الثور در وی
بگذارند که نشاط انگیز است و سود سند و خاصه در هم سوداوی را و اگر برگ مورد نخست
در زیر خم دود کنند پس عصیر اندر خم کنند خوشبوتر آید و اگر حب الآس که مورد دانه باشد
نیم کوفته در حصیر عصیر افگنند تا اندر وی بجوش شود کسی را که اسهال کهن باشد
سود دارد و تقویت معده باشد و هرگاه که اندر قرابه خواهند کرد نخست در قرابه پاره گلاب
اندازند و بگردانند تا همه قرابه برسد و سر قرابه سخت کنند و بدارند تا آنکه گلاب در وی
خشک شود پس شراب اندر وی کنند و سر قرابه بگل سخت گیرند خوشبوتر و نافع بود **سن
ذخیره ساختن شراب انگوری** بستانند انگور رسیده و در خم اندازند و بعضی دو
گرده می اندازند و بعضی با خوشه است گویا بهتر است چون در جوش آید بالش و بندر (پخته ۱۲)

باجوشنده و وانه بود مخصص باشد و آنچه از آب صافی انگور بود شیرین باشد و بپزند و بعد از آن
هر صبح و شام بچوب حرکت دهند بعد از چهل روز بپالایند و در قرابه نگاه دارند و باید که در خم پخته
بمالند و بعضی مومیا پیه می مالند و در شرابخانه باید که روز و شب چراغ افروخته باشد
و زنان حائض و مرد خنثی در آن گذر نداشته باشند **شراب مویز** مویز کوفته یک من
آب گرم چهار من در خم کنند و چون بجوش آید بپالایند و چون چهل روز بگذرد صاف نمایند و چاشنی
او از شکر یا عسل یا قند کنند فائده او آنست که معده را قوت دهد و شکم ببندد و غذا بسیار
دهد و خونی که از و متولد شود غلیظ و منتن و نزدیک بسودا باشد **شراب
کشمش و شراب خرما و شراب توت** مثل شراب مویز بسازند **شراب
عسل** بستانند عسل نگین و در آن چهار من آب گرم اندازند و یک سیر دارشکنک و
اندک قرنفل و پوست ترنج داخل سازند و بعد از جوش صاف نمایند و در قرابه کنند و بعضی
درین وقت اندک عسل صاف خام داخل سکنند که بسیار گرم است **شراب گل و شراب
شکر** را مثل شراب عسل بسازند اما در همه چاشنی از عسل سکنند کلیه و مثانه را پاک سازد و
خرقه بول حبس را از دفع کند **مثلث** آب انگور بجوشانند و کف بگیرند تا چهار دانگ بسوزد
و دو دانگ بماند پس فرو گیرند و بعضی ادویه های موافق مزاجی که برآمیش بسازند داخل کنند
چنانچه بعضی انگبین داخل کنند و بعضی شکر و پوست ترنج و سلیخه و گاوزبان و بادرنجبویه
و قرنفل و دارچینی و مثل اینها کرده در قرابه کنند و بعد از چهل روز بیاشامند و منافع او
نزدیک بمنافع خمر است و خون صالح از و متولد شود و هضم غذا کند **شراب ریحانی**
شراب انگور بود که در آن ادویه خوشبو چون دارچینی و قرنفل و پوست ترنج و گل ترنج و
بسباسه و جوزبوا و دارشکنک و مانند اینها از هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کرده
در خم شراب اندازند [illegible] هم بگیرند و بعد از شش ماه استعمال کنند **شراب التفاح**
[illegible] اندکی خالی کنند پس سبزیه کوفته با قند بسیار داخل کنند

وبعد از سه روز صاف کرده بنوشند و بعضی دو مثقال زعفران و مشک نیم مثقال چوبا(؟) داخل کرده در [illegible] بندند

و این مسکر و سرد است **کیفیت شراب انجبار** شرابیست که سوداویست(؟) [illegible]

بکار برند اجاص سیاه و تمر هندی منزوع النوی از هر یک نصف رطل عناب سپستان عدد [illegible]

رطل آب تا آنکه دو رطل بماند صاف سازند و بیزند لبوا(؟) از آب انار مزوش رطلی و آب قثا(؟)

و آب حماض تیج(؟) از هر یک نصف رطل شکر طبرزد یک رطل و طبخ نمایند بآتش نرم تا آنکه

قوام بهم رساند و استعمال نمایند **عرق ملکیف(؟)** پوست درخت مغیلان که آنرا هندی

کس نامند ریزه ریزه کرده شیر گل دهاوه پنج سیر سنبل و سعد و دارچینی از هر یک دو سیر الاچی

و زرنبا و از هر یک نیم سیر قرنفل و جوزبوا و بسباسه صندل از هر یک یک سیر ادویه جوکوب

کرده در خم کنند بیست سیر گرد(؟) ابا شصت سیر آب شربت کرده بر سر اجزا ریخته پنج شبانروز

سربسته در جای گرم نگاه دارند بعد از آن بطریق متعارف بقرع عرق کشند **عرق مهوه**

و آن میوه هندی است مثل کشمش و درخت آن مقابل درخت شبه میباشد نخستین پنج خم(؟) [illegible]

کنند پنج من مهوه داخل ساخته ده سیر پوست درخت مغیلان در او ریزه کرده می اندازند و از

قند سیاه چاشنی میدهند و چون میرسد بچکانند **عرق قندی** قند سیاه کشمش سر(؟)

پوست درخت مغیلان یکمن و بیست سیر الاچی نیم ده دام گل دهاوه بیست سیر زعفران(؟)

چهار درم قرنفل نه درم دارچینی سیر کشمش ده دام پنج شقاقل(؟) [illegible] سعد [illegible] ده دام لوبان [illegible]

دام صندل یکسیر انگریز(؟) نیم سیر گلاب پنج سیر عنبر دو توله مشک چهار توله قند سیاه را در آب

حل نمایند با هر قدر آبی که بکار برده باشند و خارج گلاب و عنبر و مشک همه اجزا را جوکوب کرده

در شربت مذکور اندازند تا یک هفته نگاه داشته عرق بچکانند در وقتیکه خواسته باشند عرق بچکانند

گلاب و عنبر و مشک در آن بیندازند **عرق دیگر اعلا** قند سیاه سه من کشمش من

پوست درخت مغیلان ده سیر گل دهاوه هفت سیر زنجبیل یکسیر قرنفل خولنجان از هر یک

دانگ فلفل دار(؟) نیم سیر فلفل گرد یک سیر فلفلمویه نیم سیر بلیله بلیله(؟) از هر یک سیر عاقرقرحا نیم سیر

بالسیاه و سفید و جوز بوا و بسباسه و بابی ترنگ از هر یک دانگ و سیر سپاری یک سیر ناگرموته
نیم سیر کچور دانگ سیر الایچی موصلی سنبل اندر جو اجواین خراسانی دارچینی از هر یک نیم سیر دارو ها
جمله اجو کوب کنند و در خم اندازند و بعد از یک هفته ده سیر قند دیگر دران اندازند و سرش محکم
بسته نگاهدارند و تا باز بجوش آید و بعد ازان بطریق متعارف بچکانند و بکار برند **نوعی دیگر**
عرقی که آنرا مردافگن خوانند کنبیلی کمیلا دو سیر کچور دو سیر ناگرموته دانگ سیر
گل وبابگی دو سیر بلیله کبابه عاقرقرحا دیودار فلفل لوبان قرنفل لاچی جوز بوا اگیر اجوائن خراسانی
بیخ بیخ برگ تنبول بزبار تخم کهاره ناگکیسر بابی ترنگ صندل اسپند تخم بهنگ هلیله بلیله آمله
از هر یک بیست درم زعفران ده درم مشک عنبر از هر یک سه درم ادویه را یکجا نسباید خوشبوها
علیحده نسباید و جباسه نیز کوفته در دیگ گلینی با یک سبو آب انداخته بجوشانند چون نیم سبو بماند
صاف نسازند و بعد ازان پنج سیر پوست حنا و سیر گل دهاوه را در او اندازند و پنج سبوی آب درو
انداخته در خم کنند و ده سیر مویز و دو من قند سیاه بران ریزند و یک شبانه روز گذاشته بطریق متعارف
بچکانند و اگر یک حلوان پاک کرده دران بگذارند بغایت نیکو بود **عرق دوب بکیفیت** بگیرند
قند سیاه و نیم من دوب باین طریق که دوب آورده خوب شسته خشک سازند و بعد از خشک شدن
با کارد ریزه ریزه نموده بجای پوست مغیلان در قند ریزند لیکن باید که دوب ابر پوست مغیلان
باشد و عرق باید کشید **شراب دو سه بهره** زنجبیل سپاری از هر یک یک سیر فلفل گرد دانگ
سیر دارچینی ده درم اجوائن خراسانی دانگ سیر ده چوبه یک سیر عاقرقرحا الایچی از هر یک ده درم
کافور پنج درم خولنجان نیم سیر پوست خشخاش دانگ سیر ناگرموته نیم سیر قرنفل دو درم کچور
نیم سیر بابی ترنگ فلفلموه از هر یک دانگ سیر جمله دارو ها جوکوب کنند و قند سیاه بوزن
همه ادویه قند در آب حل کرده و ادویه را داخل ساخته در ظرفی کرده در زیر زمین دفن کنند
چون برسد بقدر حاجت بکار برد آرد و دوا آرد ها باز خشک کنند بار دیگر همچنان با قند و
آب بکار برد تا سه بار این ادویه بکار آید **شراب دو سه بهری نوعی دیگر** تخم [illegible] دو سیر

قرنفل دانگ سیر اجوائن نیم سیر صندل سرخ و سفید از هر یک نیم سیر ناریشک پنج درم جوزبوا
یک سیر زربادو دانگ سیاه دانه نیم سیر بلیله و بلیله از هر یک نیم سیر زعفران چهار درم قند سیاه بوزن
همه ادویه قند در آب گرم حل کند و چنانچه در نسخه بالا مذکور شد بعمل آرد **شراب**
در بهره اعلا سونیه نیم سیر گل داوده سه سیر بیاسه جوز بوا اجوائن بالا سفید کچور دار چینی
دار فلفل فلفل لفاح قرنفل فلفلمویه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک سیر سعد سنبل الطیب لاچی تو صلیبی
چینیه از هر یک نیم سیر زعفران صندل از هر یک ربع سیر قند سیاه برابر همه اجزا در آب
گرم حل کند و چنانچه در نسخه سابق مذکور شد بعمل آرد و باین دارو تا خشک گردد همچنین سه مرتبه
بکار میتوان برد **شراب در بهره بلادر که بسیار انفع است** بیارد
بلادر یک سیر بلیله نیم سیر سونیه نیم سیر فلفل دراز دانگ سیر قرنفل نه درم فلفل گرد دانگ سیر
گل داوده پنج سیر فلفل مویه دانگ سیر و وزن این همه دارو قند دارو را جو کوب کرده و قند
در آب گرم حل کرده ادویه را انداخته در ظرف کرده و سر کنده می شالی بیارد و چون برسد
بیالاید و بکار برد این دارو را خشک کرده همچنین سه مرتبه بکار میتوان برد غذا گوشت بریان
با روغن شور نخورد **ساختن فقاع جو** بیارد جو دار و سازد و بپخته کند یک سیر آرد برنج
پاکیزه بگیرد هر دو را جدا جدا بپزد و باز یکجا کرده میان آن نیم سبو آب اندازد و یک روز
در آفتاب نهد روز دوم یک سبو دیگر اندازد و سه روز دیگر بدارد تا آن زمانیکه
ترش شود و صاف نماید و در آوند دیگر کند و بدارد تا سر شود و بعضی کار دهانگی و زیره و نمک
سنگ سائیده داخل نمایند و بخورند که بغایت سرد است و گرمی را دافع آید و بعضی
تکیفات مثل چوبه و سنگ و غیره داخل کنند و بعضی از نان سپید و بعضی از نان برنج و
از نان جو بگیرند و بطریق مذکور دارو میسازی مقوی خوشبوی داخل میکنند بعضی از زرد
بگیرند و آنرا انگبی و سیر ای و رسته و چوبه و سپیده و هر یک و سوری ناسند و نکی انقطر
میسازند **ساختن فقاع برنج** که باصطلاح هند کنجی و بوزه باشد اندوه سیر برنج

خشکه نرم سقوام کچوری بیخ و مشگافته نیم تخت در خمیر برنجی یک سیر ورق انجبار کلیسر منقط
اکبر علی داخل نمایند و پاو سیر کشمش و نیم سیر کنجد داخل کنند و یک سیر شاهی جوز بوا کوفته نیز داخل
سازند و بعد از پخته شدن سر و ساز بند پس ورخمی کنند و بر من خم سبعه و کرده بجای گرم نگاهدارند
که بعد از سه روز بجوش می آید در روز چهارم لایق نوشیدن میشود تا هفت روز ضایع نمی شود
و بکار میتوان برد اگر خواهند که خوشبوی سازند در وقت نوشیدن قدری تیز نقل و نیز بار
سوده داخل سازند و صاف نموده تجرع نمایند **صراحی ششم در ساختن کاسنه**
که آن از افیاریسی چکیده کوکنار که بنکاهش نامند هر چند ترتیب این صراحی
درین بزم بی ترتیب است اما چون بخواست که کوکناریان طالب علم و بنگیان صوفی
رسمی اسم ازین بزم که عشرتش عام است بی بهره نباشد بترتیب این بزم نیز پرداخت
و تصویر مجلس ایشان که خالی از فشاء نیست بزم عشرت را بیارایست **کاسنه**
شیخ محب الله جونپوری اجزای دو شیشه اجواین خراسانی اگر پر زور خواهد
بوزن یک عدلیه و اگر کم زور باشد بوزن یک دمڑی چاپچیل یک سیر شاهی قرنفل الایچی
از هر یک نیم سیر زعفران صندل اگر یک یک دمڑی مشک عنبر از هر یک پاو دمڑی بلکه
که اسفند یک سیر شاهی در آب بخیسانند و آب او که با اجزا مذکور همراه سازند و آب پوست
کوکنار هر قدر که طبع خواهد بخ موهته نیم دمڑی بان بمصالح سوده کوفته باهم ملحوظ ساخته و از پارچه
گذرانیده در شیشه نگاهدارد و اگر خواهد که اندک قند انداخته شیرین کرده بخورد که بسیار مقوی
و مفید است **کاسنه شیر خان ماهر خان** دارچینی موچرس کبابه چینی
اسفند یا کسیر یا لکتگی اجواین خراسانی موصلی سیاه تخم اسگند عاقرقرحا اسپغول از
هر یک پنج تانگ الایچی دو نیم تانگ همه را کوفته و بخیته و در آب چکیده کوکنار بقدر دو سیر
شاهی و مشک و عنبر از هر کدام چهار گنجی شربت نبات مصری یک پاو سیر با پنجاه ورق
برگ تنبول با مصالح آمیخته صاف نموده رنگین و گوارا سازند و بعضی از یاران

موافق بود داشت طبیعت ورق نقشار کوفته نیز در اجزا داخل سازند تا نشئه اش بیشتر باشد

طریق ساختن لرکی

بیارد ورق لنقشار کوفته و بیخته یک سیر دارچینی قرنفل لاچی از هر یک پنج درم اجواین خراسانی زعفران نبات از هر یک ده درم پان با مصالح بسبب شیره همه را در دو قدح آب ممزوج ساخته از پارچه چند مرتبه بگذرانند بعد از آن قدری مشک و گلاب داخل نموده تجربه نمایند که نشاط تمام آورد و چون اسباب عشرت ساخته مجلس نیز باین کیفیت آراسته شد الهی ساغر سرشار باده عشرت و این صراحی های مالامال از صهبای مسرت را از آسیب دست انداز بدمستان نشاط گنج طبع و از آفت پا لغز تنگ ظرفان کیفیت کور فهمی محفوظ و مصئون بدارد

قطعه

وجود چند باشی ز غم در حساب
سر از جیب مستی چو عشرت برآر

حیات ابد جو مسیحا نه زود
که بخشد شراب کهن جان نو

بگیر اول از زمزم مے وضو
چو دست امانت دهے با سبو

هر آنکس که پیمان به پیمانه بست
بجز توبه هیچش نباید شکست

چگویم ز خون گرمے می فروش
که خون مے آورده مهرش بجوش

نیاورده از خم مے لاله گون
که آورده از چاه یوسف برون

سند دگر زند لاف افسون گری
که پیوسته در شیشه دارد پرے

فروغ مے از شیشه شد آشکار
چو از آئینه عکس رخسار یار

بیا ساقی آن همدم جان نشاء
که در دسر است اختلاط خمار

بمن ده که هستم هوا خواه مے
چو جامم بود چشم در راه مے

از آن می رساند آنکه کیف[1] بلند
در افگند افلاک را در کمند

بهر قطره گر از این مے سحاب
زند سر ز گلشن گل آفتاب

هر آنکس که چون لاله گیرد ایاغ[2]
شود زینت انجمن چون چراغ

[1] له کیف بالفتح یعنی نشه و سرور

[2] له ایاغ بالفتح یعنی پیاله شراب و ساغر ایضاً

قدح گیر نرگس چو نرگس شود / ز روشندلی چشم نرگس شود

سر آنکس که دارد سر سروری / کند نشه بر تارکش افسری

صراحی که در بزم سر برفراشت / سراسر کشی بر خط جام واشت

بلی زاهد از می کند اجتناب / گریزان شود شب پره ز آفتاب

نشد فرق زاهد ز می نشاه مند / که کوته نظر کی شود سربلند

بدستش قدح کی شود جلوه گر / که بی بهره شد شاخ خشک از ثمر

محیط شیوه رندی از زهد خشک / نه چیداست از بید کس بید مشک

بیا تیز زبان شو بشعر لطیف باغ / شود مشک در وصف زاهد دماغ

بزاهد بگو از می تلخ پر / چو آگاه گشتی ز الحق مُر

بوصف گل و باده شو نغمه زن / که رنگین و شاداب گردد سخن

بسر سبزیت مژده ده شد بهار / بگلشن چو گلبن بکف ساغر آر

کشتی می چو در پای سرو سهی / نیاید دگر نشه ات کوتهی

سر وجی گل آنکس که شد سنگسار / نه بیند گره جبهه اش از خمار

الهی بود تا به بزم سپهر / پیاز باده روشنی بام مهر

دلش باد از فیض حق نشاه مند / همیشه بود کیف بختش بلند

بپیمانه کام ساغر زند / می از دست ساقی کوثر زند

بزم دوم سوم بزم خلوت و آن پیراسته بیک جلوه و بیست و پنج لذت جلوه در معرفت اقسام زنان و صفات و علامات خوبی و بدی ایشان ست و باید دانست که انواع زنان چنانچه در شاستر هندوان مذکورست چهار نوع ست نخست پدمنی دوم چترنی سوم هستنی چهارم سنکهنی اما پدمنی و او بهترین زنان ست و صفت او انست که بلند بالا باشد

درنگ

ورنگ وروی او چون گل نیلوفر باشد ومرغوله وگشاده پیشانی کشیده ابرو وآهو چشم باشد وسفیدی
وسیاهی چشم او بغایت سیاه وسفید باشد ولبها باریک وغنچه دهن وگشاده سینه ونار پستان
وغنچه دهان وباریک میان بود وساعد انگشتان وباریک ونرم باشد وکف پای او نازک بود
وکبک رفتار وشیرین گفتار باشد وخنده رو وشرمگین بود وپیوسته خندان وشگفته باشد و
پیشانی ولب وشکم او بسه شکنج باشد وخوش خلق بود وهمیشه خود را پاکیزه دارد ودر بستر
خواب بعد از خفتن مرد بخسپد وپیش از مرد بیدار شود وچون از خواب برخیزد غمگین نباشد
وشوهر خود را دوست دارد واو را شیفته خود گرداند ورضا وسلامتی او را خواهد واگر او
در خانه نباشد اندوهگین گردد وچون او را ببیند خوشحال شود واز عرق او بوی خوش آید
وجائیکه بول کند زنبوران گرد شوند واز غایت نزاکت تاب مباشرت نیاورد
ونیز بر آن حریص نباشد دوم چترنی وصف او آنست که میانه بالا باشد
ودر فربهی ولاغری حد وسط باشد ودراز معی ودراز دست ودرشت اندام ودرشت گوی
وبدخوی وگشاده سینه وپستان او بزرگ بود وبا رشک وغیرت بود وبزرگ سر وشکم بود
وزود خشم وزود آشتی وهمیشه خندان ومزاح کن باشد وبسیار گفتن راغب باشد
ویک ثبات نباشد ودر یکجای قرار نگیرد وبگردیدن وجامهای رنگین پوشیدن مائل باشد
وپیوسته طالب راحت وفراغت باشد وچاپلوس ومباشرت دوست بود وتاب مجامعت
بسیار آورد سوم هستنی وصف او آنست که در رفتار بسیار سخر آید مانند
پیل راه رود که باصطلاح اهل هند آن نوع رفتار را گج چال گویند وپیوسته ابرو درشت
باشد وبزرگ سر وکوتاه گردن وبزرگ پستان بود وقوی وفربه باشد از خوردسالی بزرگ و
بدخوی وجنگجوی باشد واز عرق وی بوی ناخوش آید واز مجامعت سیر نگردد و
بغایت الاوقات چیزهای تلخ وشور وترش میل کند واز مباشرت او ذوق ونشاط
نباشد واو بدترین زنانست چهارم سنکهنی وصف او آنست که لاغر اندام وبلند

باشد بساعد و ساق باریک بود و دست پای او دراز باشد و جنگ جوی و بدخوی و خشمگین
و کینه ور بود و سیخ بود و گریه و خنده بسیار کند و مکار و غدار و نابکار باشد و با شوهر بد بود
چنانکه همیشه از دست او در آزار باشد و طعام بسیار خورد و همیشه تنگدل و در اندیشه های
بد بود از عرق او بوی ناخوش آید و بر ساعد و ساق او موی بسیار باشد و خود را چرکین دارد
و دروغ بسیار گوید و همه چیزها را سهل گیرد و پدمنی را بوی ریاحین خوش آید و گل نیلوفر را
دوست دارد و میل بعطریات بسیار باشد و چترنی را سرود خوش آید و امثال آن و ستنی را
بمسکرات رغبت باشد و سنکهنی بزیران حریص باشد و پدمنی را یکپاس و چترنی را دو پاس
از شب گذشته و ستنی را سه پاس گذشته و سنکهنی را همه وقت دل بمرد کشد و خواهان صحبت
باشد و بعضی از زنان باشند که اگر بیمرد باشند نتوان بود و اگر سه روز مرد با ایشان نرسد
روز چهارم لفسباد افتند و باید دانست که حکمای هند زن شانزده ساله را طفل گویند و سی
ساله را جوان و چهل ساله را میانه و پنجاه ساله را زال نامند و هر زنی که سر بسته گشد و چشم او سرخ
گردد او حریص شهوت باشد و هر زنی که وی را اندیشه بسیار بود و همیشه خود را پاکیزه دارد و دوروی بود
و پیوسته دروغ گوید و با شوهر جنگ و خصومت کند او را دل بسوی مرد بیگانه کشد و هر زنی که چپ
و راست بسیار نگرد و بر هرزه خندد و مرد مادر او و پدر خود داند و در بند تنعم باشد نابکاری
از و بوجود آید و هر زنی که شرمگین باشد و همیشه خواهد که رو و بدن او را ببیند و خندان روی و
متبسم باشد و فرزند خود را بسیار بوسد پاک چشم و پاکدامن و هر زنی که در حرکات و
سکنات بلند نشیند و روی بپوشد و سینه بر آورده دارد و در حضور محرم خندد و مزاج را عیب
مرد بیگانه باشد او را تنها نباید گذاشت که اعتماد را نشاید و هر زنی که انگشت خنصر چپ و دست را
او برخاسته شود و شوهر اول او زود بمیرد و اگر انگشت دوم او نیز چنان باشد شوهر دوم او
نیز بمیرد و هر زنی که میان انگشتان او گشاده بود و انگشت بزرگ او نیز بر زمین افتاده باشد شوهر
و فرزندان او زود بمیرند و هر زنی که گردن او دراز و پاها و پستان او نیز دراز باشد هرگز نعمتی

زنی

نرسد همیشه و رنگینت باشد و هر زنی که سبز رنگ باشد و چشمهای او گاهی سرخ باشد
و در وینی او کوچک باشد و آواز او پست بود با سعادت باشد و دولتمند گردد و صاحب
فرزندان شود و همه وقت خرم و خوشحال باشد لیکن از مروت و خدمت نیاید و ننگ بار شود
خود نبود **لذت دوم** در بیان آنکه چون با زن صحبت باید داشت که بسرعت انزال زند
و دانستن آنکه شهوتش در هر ماه در کدام عضوست آنچه مناسب باین مقامست منقولا
شناستر سندوان و غیر آن باید دانست که تا زن انزال نزند ذوق نیابد و اگر مرد پیش از و
انزال زند اطفای حرارت شهوتش نشود و اطمینان قلب او حاصل نگردد و از آن
مرد کاره شود پس باید که دران بکوشد که زن پیش از و انزال زند تا محب او شود و از و
تلذذ یابد و آن بچند وجه ممکن است اول بدست بازی و کنارست دوم مساس کردن ذکر در
عضوی که شهوت زن دران باشد چه شهوت زن چنانکه از حکمای هند منقولست و
ایشان بتجربه دریافته قرار داده اند در هر شبانه روز از هر ماه در هر یک عضو است سوم
بانواع طلا آلات و مرکبات چنانکه هر یک ازین سه وجه علیحده مذکور میشود اول
آنست که در آغاز کار مجامعت محبوبه را در کنار گیرد و با او دست بازی بسیار کند
و از لب شیرین او بوسه باید و لبش را بدندان بگزد و بمکد و دست بسیب ذقنش برد
و از انار پستان او برد ابازه بمالد و بر سینه و ناف او فرود آرد و پیچ رانش را بسر انگشت بخارد
و در وی بسیار قضیب بر آستانه دروازه فرج چندانی بساید که شهوت زن غالب گردد و
هیات چشمش بسرخی کشد و گاه باشد که از غایت شوق چشم وی منقلب گردد و سواد
ببالا رود و بیاض در زیر بماند و ساق یمین را بر میان مرد کمری سازد و او را بجانب خود
کشد پس درین هنگام ضرورست که مرد بکار مشغول گردد و زبان زن را در دهن خود
کشد و زبان او در دهان او نشاند و بتدریج علامت بیرون می آورد و بسرعت منتهی شد اندرون
منفرست و بجانب یمین و یسار حرکت دهد تا منی او بسرعت آید و البته نیز از تروفه

بماند و آتش شهوت را بآب منی فرو نشاند و چون صورت مباشرت بدین نوع باشد سر آنه
سبب انزال آن شود و موجب تولید منی و انعقاد نطفه گردد دوم آنکه این عضو را
که شهوت در آن جاست مساس کند و بر آن ناخن زند تا او را ذوق عظیم [illegible]
سیر سیده و سیر [illegible] انزال زند و علامت شهوت او در عضوی نسبت که چون ناخن بآن بنهند
و آن عضو را بگیرند از جا بجهد و مضطرب شود و قرار ندارد و حکمای هند گویند بدین دستور است که شهوت
زنان در پانزده شبانه روز اول هر ماه در اعضای جانب چپ و هر شبانه روزی در عضوی
بدین طریق **اول ماه** در انگشت بزرگ پای ۲ در کف پا ۳ در ساق ۴
در زیر زانو ۵ در ران ۶ در کمر ۷ در فرج ۸ در ناف ۹ در پستان ۱۰ در گلوی
۱۱ در دهن و لب زیرین ۱۲ در کله ۱۳ در بناگوش ۱۴ در پیشانی ۱۵ در تارک
سر و در روز پانزدهم روز **آخر ماه** در اعضای جانب راست ۱۶ در تارک سر
۱۷ در پیشانی ۱۸ در بناگوش ۱۹ در کله ۲۰ در دهن ۲۱ در حلق ۲۲ در پستان
۲۳ در ناف ۲۴ در فرج ۲۵ در کمر ۲۶ در ران ۲۷ در زیر زانو ۲۸ در ساق
۲۹ در کف پای ۳۰ در انگشت بزرگ پا مخفی نماند که جای بوسه پیشانی و چشم و رخسار
و لب و ذقن و گلو و پستان است و جای گزیدن لب و رخسار و ذقن و سینه و پستان و پشت و
و پهلو و گردن و ران و سرین و کعب و کف پاست پس سزاوار آنست که در وقت
مباشرت محلی که مخصوص بود بعضوی که شهوت در آنست بفعل آورد چنانکه اگر شهوت او
در انگشت بزرگ پا باشد آنرا مساس کند و ناخن زند و اگر در پستان باشد آنرا سخت
بگیرد و بچسبد و ناخن زند تا شهوت او در حرکت آید و بیهوش گردد و منی او بسرعت آید
و پیش مرد انزال زند سوم آنکه طلا آلتی که انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد
استعمال نمایند تا نزول منی زن شود و اطفای حرارت شهوت او گردد و بباید دانست
که در کتاب ایضاح در معرفت نکاح آورده اند که زنان در انزال زدن بر سه گونه اند

سریعه و بطیه و متوسطه یعنی بعضی سریع الانزال اند و بعضی بطی الانزال و بعضی متوسط الانزال
اما سریع الانزال زنی که بلند بالا بود و زنی که دهن فرج او کشاده تر از انتهای آن باشد
و اما بطی الانزال زنی که کوتاه بود و زنی که دهن فرج او تا انتهای آن مساوی باشد یعنی
از بالا تا پائین برابر باشد و اما متوسط الانزال زنی که میانه بالا بود و مابین اوصاف مذکور
باشد و علامت انزال زن آنست که در انوقت یکی را نشاط و شاداب پدید آید و یکی را
آب در دیده بگردد و یکی را انهای خود بیکید گرساید و یکی مرد را بدندان گزد و یکی بگریه در آید
و یکی الغزاع کند و یکی آواز زغن و یکی آواز کبوتر و یکی آواز طاوس و یکی بیهوش گردد و ساعتی
دران حالت بماند و یکی آواز کبوتر و یکی هر دو دست در کمر مرد افگند و بسوی خود کشد و
نگذارد که برخیزد و یکی پا در کمر مرد افگند و یکی آه سرد کشد و یکی کمر از زمین بردارد و یکی بوسه از
فاعل برباید و چشم برهم نهد و یکی نظر بر روی مباشر کند و ساعتی نظر از وی برندارد و یکی
بجانب یمین و یسار خود نگرد و یکی از شرم چشم برهم نهد و یکی دست و پا دراز کند و یکی
ران از یکدیگر دور دارد و نیز در کتاب مذکور آورده که چنانکه آلت مردان بزرگ و کوچک و
میانه باشد هر کدام را بسبیل کنایه بنام یکی از حیوانات که الغر و فوج و فیل باشد خوانند
و فرج زنان نیز بزرگ و کوچک و میانه باشد بنام جفت هر یک از جنس خودش نامند پس اگر
در هر کدام ازین ماده که باشد از جنس خودش جفت گردد هر دو ذوق کنند و لذت یابند
اگر مادیان با فیل و نر با الغر و ماده فیل با فوج جمع شود چندان لذت نیابند و ذوق نکنند و
ذوق ایشان میانه باشد و اگر چنانچه نر با فیل و مادیان با فوج و ماده فیل با الغر پیوند میان
ایشان هیچ موافقت نبود بلکه ضرر متصور شود و میانه ایشان هیچ الفت و نگیرد و به سبب
تفرقه افتد

لذت سوم در کیفیت مباشرت و بیان اوقات و منافع و مضار آن

منقول از رساله حکیم گیلانی پوشیده نماند که بهترین
جماع آنست که واقع شود بعد از هضم طعام و پیش از گذشتن آن از معده چه اگر پیش از هضم

باشد بواسطهٔ کثرت سبب آن گردد که طعام غیر منهضم بعروق رود و این باعث سده شود
و اگر بعد از هضم طعام و خلو معده بود سبب خشکی بدن و سقوط قوت و ضعف حرارت
غریزی گردد و باید که در آن وقت در کمال اعتدال باشد میانه حرارت و رطوبت و برودت
و یبوست چرا که اگر حرارت غالب شود هر آینه حرارتی که در حال مباشرت حادث شود
با او جمع شود پس بدن بغایت گرم شود و تحلیل زیاده سازد و اگر برودت غالب باشد برودتی که
بعد از جماع حاصل بواسطه انطفای آتش شهوت چون جمع گردد سردی غلبه کند و حرارت
بدن بالکلیه فرو نشاند و اگر یبوست غالب بود هر آینه یبوستی که از مجامعت حاصل شود
چون با آن جمع شود موجب خشکی مزاج گردد و اگر رطوبت غالب بود بواسطه حرارت جماع آن
رطوبت متعفن گردد و موجب تب و درد سر گردد و اگر در وقتی از این اوقات بر سبیل خطا مباشرت
واقع شود مضرتی که در حال امتلاء حرارت و رطوبت باشد کمتر خواهد بود از مضرتی که در حال
امتلاء معده و یبوست و برودت باشد زیرا که خلاء معده و یبوست موجب سقوط قوت
و برودت موجب انطفای حرارت غریزی و این قوی ترین مضرتهاست و سزاوار است
که بساط مباشرت را آنگاهی منبسط گردانند که شهوت قوت یافته باشد و آلت انتشار تمام
پذیرفته بی‌وجود باعثی مثل خیال مباشرت و ذکر مجامعت و اندیشه صورت خوب و سخنان
جمال محبوب و امثال اینها بلکه باعث این انتشار بباید همین کثرت منی باشد و قوت
شهوت نه امر دیگر زیرا که انتشار بدین وجه علامت شهوت صادق است و غلبه منی
و در این هنگام مشغولی او واجبات است چه اگر در مشغولی اهمال نمایند و منی را
در اوعیه خود بگذارند خوف آنست که منی مستحیل گردد و لطیفه سمی بواسطه عفونت
بخارات آن بدل بدماغ رسد و موجب غشی و صرع و امراض مزمنه گردد و شک نیست
که چون شهوت صادق باشد بعد از فراغ صحبت خفت تمام حاصل شود و بنابر
زوال ثقل منی طبیعت بواسطه استراحت میل بخواب نماید و حرارت غریزیه

بسبب استفراغ فضلات منتعش گردد و اشتها بیفزاید فرح دل غالب شود و
اعصاب قوی گردد و فکرهای سوء و وحشت و وسواس سوداوی بسبب کثرت لذت
و نشاط روح زایل شود و امراض بلغمی و سوداوی بسبب انتعاش حرارت غریزی
و قوت قوای طبیعی مندفع شود و بسیار است که آدمی بعلت ترک مجامعت گرفتار
علت های بد شود و مثل دوار و تاریکی چشم و ثقل بدن و ورم خصیه و قلت اشتها و کثرت
[illegible] و تشویش فکر و امثال اینها اما چون بار دیگر بامر مجامعت معاودت نماید تمام این
امراض بزودی مرتفع گردد و شک نیست که کثرت مباشرت و افراط مجامعت
سقوط قوة نماید و باعصاب مضرت رساند و این سبب رعشه و فالج و تشنج گردد و چون
ماده منی بیشتری از دماغ دفع شود هر آینه قوة باصره را ضعیف سازد و لذت

چهارم در اختیار مجامعت با بعضی و اجتناب از بعضی

واجب است اجتناب نمودن از صحبت عجائز بنابر وسعت جا و کثرت آب و
برودت هوا و از صحبت اطفال بنابر ضیق مکان و کثرت اضطراب ایشان و از
صحبت حایض بنابر ناپاکی و همراه آلودگی بافضلات طمثیه انگذارد و از صحبت بعید العهد
از مباشرت بنابر آنکه یکجا چون بماند آب گنده شود و از صحبت قبیح المنظر بنابر کسرت
شهوت طبیعت از مشاهده آن صورت و از صحبت ابکار بنابر نفرت خونریزی و اجتناب
از آمیزش کنیزک شک نیست که جمیع این اقسام موجب ضعف شهوت گردد و باعث سقوط
قلت لذت و عدم اهتمام طبیعت بتولید منی و بعضی از حکما برین رفته اند که این اقسام
با شناخته موجب فقدان شهوت و ضعف قوت نشست و مباشرت صبیان ملتذ و مشاهده از
[illegible] رسیده اند [illegible] انتعاش حرارت [illegible]
بنابر [illegible] دفع شود و [illegible]
[illegible] که طبیعت از کمال شوق و رغبت تولید منی و روح پردازد [illegible]

لذت پنجم در بیان بعضی امور که تقویت امر مجامعت نماید

ازجمله اموری که اعانت قوت مباشرت نماید رویت مجامعت و مشاهده سفاد حیوانات و قرائت رسائل و کتبی که در باب مجامعت و احوال و اشکال آن نوشته اند و گفت و شنید احوال مردم کثیر المباشرت قوی المجامعت و استماع آواز ملاعبه زنان و سبب جمیع این امور آنست که امور مهیجه تاثیر عجیبی هست در افعال طبیعی خصوصاً در امر باه زیرا که مدار آن بر محبت و رغبت طبیعت بافعال مباشرت می باشد و این ازجمله امور مهیجه است و تراشیدن پشم زهار نیز شهوت انگیز است زیرا که موجب تذکر نفس شود و انتشار حرارت نماید و رجوع خون به محل التهاب کنند و اگر تراشیدن مو کثرت و مداومت نماید سبب بزرگی آلت شود هم چنانکه سر تراشیدن بسیار موجب بزرگی کله شود و استمناع بدست بد است زیرا که موجب حزن و اندوه گردد و بنابر قلت لذت و باعث ناامیدی و حسرت خود بسبب عدم قدرت بر مباشرت شاهدان پری صورت پس بنابراین نفس منقبض گردد و غمناک شود با وجود این ضررها ضعف انتشار نیز آورد زیرا که طبیعت معتاد شود بنوع ساختن منی بی انتشار زیرا که در این صورت علاجی نیست که محتاج بقوت انتشار باشد بلکه اختیار در دست فاعل است بنابراین کارفرمای طبیعت در امر انتشار اهمال ورزد و قوت شهوانی نیز ضعیف شود زیرا که چون طبیعت از این نوع مباشرت چندان لذتی نیابد بتولید منی چندان اهتمامی ننماید و در حکم استمنا است مباشرت ما دون الفرج که بعرف اهل ایران پاچه گویند

لذت ششم در ذکر وصیت هایی که حکما در این باب فرموده اند

منقول از رساله تاجیه در قوانین جماعیه تالیف حکیم ابونصر علی ابن ابی سعد پیش از همه وصایا وصیت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا یا

کرده میشود که در آخر رساله که بجهت ناسون تصنیف کرده اند فرموده اند که در اول
شب مجامعت نباید کرد که از برای معده و جمیع عروق ممتلی باشند اگر اتفاق
افتد بعقب آن فالج و لقوه و تقرس و وجع مفاصل و درد پشت و عرق النسا
و حصار و قولنج و تقطیر البول و فتق و ضعف قوت باصره توقع باید داشت که
ازین علت با علتی ظاهر گردد و چون حال بر این طریق ست باید که در آخر شب
مجامعت کند که دران وقت جمیع قوت ها در حال صحت و قوت باز آمده باشند
و اگر فرزندی در عالم او بوجود آید عامل و عاقل و تیز فهم بود و پیش از آنکه اتفاق مجامعت
افتد باید که زنانی با زن بیاری کردن مشغول شود و پستانش را بمالد تا ویرا
آماده منی گرداند و همان شهوتی که در مرد ظاهر شود در زن نیز ظاهر شود و باسانی
و آسایش فارغ شود و بعد از فراغ بغسل مشغول شود پس از آن شربتی از طبرزد
ساخته بخورد اگر حرارت بر مزاج غالب بود و اگر از سردی باشد عسل هم
شود و تناول کند تا چندان ماده منی که تحلیل یافته باشد در حال بجای باز آید و
در حال جنابت طعام و شراب نخورد که بخاصیت نسیان و فقر آورد چه در
حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که
الاکل علی الجنابة یحدث النسیان همچنین هست و ارد است که
الاکل علی الجنابة یورث الفقر و اگر جماع وقتی اتفاق افتد که قمر در حمل بود
که ذکر است که فاضلتر از آن باشد که در بیع ترکیب ماده ست این جمله که یاد
کرده آمد از گفته حکیم همام علیه التحیة و السلام ست و از ینجا ابتدا وصیت
حکما کرده آمد جالینوس و محمد ذکریا میگویند نباید که بگرسنگی و بعد از ریاضت
و قی و اسهال و فصد و حجامت و گرمابه کند که تن را خشک کند و حرارت
غریزی کم گردد و چشم تاریک شود و از پس شادی با فراط غم و هم

بجوشانند تا پنج سیر شود پس صاف کرده بغیر فلفل دراز کوفته در ان ریخته بجوشانند
تا یک سیر آب بماند بعد از ان آن آب را در ظرفی نگاه دارد و جوز هندی را با
شهد حلوا پخته هر روز و هر شب مقدار دو تولہ از ان حلوا خورده چهل روز از آب
بالای آن بنوشند و عجایبات آنرا مشاهده کنند صفت دیگر بیارند شیر آب سنگره
سیاه و شیر اجوان با آن تنقیه کند و بعد از ان اجوان مذکور سه روز بخور(?)
کنجد بخیسانند پس برآورده نگاه دارد وقت حاجت قبل از سه چهار ساعت یک
کف از ان بخورد و قوة را مشاهده کند و اگر خواهد که امساک بکند نیز اجوان مذکور را
آب شیره دهتوره بخیسانند و خشک کند و بقدر حاجت طبیعت بخورد که امساک کند
صفت دیگر پنج گهونگچی آب سائیده بر قضیب طلا کند و ما چاسید(?) و بعد از ساعتی قوت
باه می افزاید صفت دیگر تخم باره(?) بارود خت(?) بکاین مغز گهونگچی هر کدام برابر در ظرفی
کرده بالای آن روغن کنجد ریخته نگاه دارد و بوقت حاجت بان روغن هر بیست
ناخن چرب کند و در کفهای پا بمالد و قضیب را نیز چرب کند قوة باه بسیار
شود تجربه باه مجرب حکیم حیدر علی اگر چند عدد مور بزرگ و پنج درم
روغن بلسان با روغن سوسن در شیشه و تابستان در جائیکه باد و بو بیاد(?) نرسد
و هشت روز در افتاب گذارند و بوقت حاجت پر مرغ بدان آلائیده بر کف
پای مالند در ساعت قضیب قایم شود و اگر چه مدتی باشد که در حرکت نیامده باشد
و این از مجربات است و از عجایبات اسرار صفت دیگر بلادر مقشر در ظرفی
کند و روغن بطم در وی آن قدر اندازند که بلادر پنهان شود و لبان ذکر بیست درم
کوفته در ان اندازد و در پاتیله انداخته آتشی ملایم بر وی کند(?) تا منعقد شود و پس در
هر وقتی از ان نصف یک دانگ محموده زرد بریزد و در ظرف شیشه نگاه دارد
چون یک درم از ان مصنع(?) کند هیجان باه عظیم شود صفت دیگر خولنجان

دو درم بهمن سفید پنج درم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده معجون کند بعسل کف گرفته
و مثل جوز حب بندد و هر شب یکی بخورد مبهی نخود بریان پوست دور کرده
و شکر سرخ از هر یک پنج درم یکجا کرده وقت خفتن بخورد مبهی زهره خرگوش یا مردا
سنگ سائیده بر قضیب طلا کند اسپی بیفزاید مبهی بیخ اسگند خشک کند و
باریک بساید و بجامه بیزد و نگاه دارد و هر روز چهار درم از ان با نیم سیر شیر گاو بخورد
قوت زیاده شود و باه بیفزاید مبهی آمله سیاه پخته سه سیر خشک بساید و هر روز
چهار درم با نبات و با نیم سیر شیر خام تا سه هفته بخورد عجایب بیند مبهی بیارد
بیضه مرغ با روغن گاو یا روغن گاو یا روغن تلخ مخلوط سازد و بر قضیب بمالد
و زمانی بدارد قوت بسیار مشاهده کند مبهی بیارد نارگیل درست و سوراخی
کند و درون او کبریت ده درم و زیبق ده درم کجلی کرده و پنج کتهل و سیاه دانه
از هر کدام ده درم آس کرده در ان بیند از دو سوراخ جوز محکم کند و در میان یک سبو
شیر یک شبانه روز بتدریج بجوشاند بعد ازان دارو ها دور کند و جوز خشک
کرده نگاه دارد و پوسیده باشد بسیار قوت باه بیفزاید و جماع نکند تاب نتواند آورد
مبهی اگر جوان را یک کف تا مدت یک سنبل یعنی پنجاه شب وقت خواب
آب بی خائیدن فرو برد که بسیار قوت بخشد و امساک را می آرد اگر کسی همیشه
مداومت نماید بسیار مفید است مبهی موصلی سیاه فلفلمویه صمغ سرخ نبات از هر یک
مساوی خشک بساید پس بیارد شیر گاو و پنج سیر روغن گاو هفت درم [illegible]
و خر یا سنگ شکن و چار دلی و جوز مغز از هر یک سه درم و پنج سیر شیر بجوشاند
تا یک سیر بماند این مجموع را با دو درم زنجبیل آمیخته بوقت خفتن با شیر بخورد
که مبهی است مبهی گندم بریان کرده یک سیر دارچینی سه درم قرنفل یک درم
زعفران نیم درم با انگبین معجون کند و بخورد که بسیار مبهی است و [illegible]

محمد

مجمد ذکریاست سبهی بیخ کونجه دارچینی از هر یک پنج درم تخم کونجه موصلی سیاه
سفید بسته از هر یک بیست درم جوز بوا قرنفل جوز هندی از هر یک یکدرم همه را
کوفته با چهل درم نبات آمیخته و ده سیر شیر گاو جوشانند چنانچه دو سیر بماند و پنج سیر
زنجبیل کوفته و بیخته در شیر اندازد و بوقت خفتن بخورد آنقدر شهوت زیاده شود
که چندین عورت را خشنود کند یکباره با شیر گاو شب جوشانیده بخورد سبهی ستاور
زردچوبه کوفته و بیخته وقت خفتن هر روز دو کان درم با شهد و روغن بخورد قوت
پیل مست حاصل شود سبهی گهوکر شکر و روغن ستور و شهد یکجا کرده بخورد بالای
آن شیر گاو بخورد و در ان شب چندان قوت بخشد که شرح نتوان کرد سبهی از
ده درم عاقرقرحا سی درم خولنجان پنج درم کبابه دو درم زنجبیل ده درم فلفل دراز سی
درم کوفته و بیخته با عسل معجون کند و هر روز چهار کان درم بوقت خفتن و مجامعت
تماشا ببیند سبهی پنج درم سیماب باده درم پوست بیخ آگ کهرل سحق کند و دانگی
شکر تری یکجا کرده با روغن ستور بهم چند و هر روز از ان یکجان حبه بخورد مقوی باه است
و رجولیت کسی را که بسته باشند نیز نافع آید سبهی هلیله نو درم تخم نیواز بیست و دو درم
سنگره شصت درم بیخ چیته بیست و دو درم قند کهنه دو نیم سیر جمله ادویه کوفته بیخته
بقند غلوله سازند مقوت باه و تندرستی و شهوت و دفع علتهای بدن و اشتها
افزون حاصل شود و باید که مجموع سه صد و شصت غلوله سازد و تا مدت یک سال هر روز
یک غلوله تناول کند در اول ماه علت اندام دفع کند و در ماه دوم اگر برص
داشته باشد زایل کند و در ماه سوم اندام او چون بادام گردد و در چهارم
ماه زکام و خشکی و عارش بدن ببرد پنجم ماه قوت جماع چنان شود که هرگز سیری
نباشد ششم ماه موی سفید سیاه شود هفتم ماه جمیع علل شکم را نفع کند
هشتم ماه قوت باصره افزاید نهم ماه قوت حافظه زیاده کند دهم ماه نسیان

وتخم سنگ وتخم درخت نیم هر سه بوزن یک سیر چیانیده وسیر شیر گاو انداخته بجوشانند
تا پنج شش سیر آب بماند ازان شیر جغرات بسته مسکه کشند و در وقت حاجت هر
بیست ناخن پا آن چرب بکنند و در ناف نیز بمالند چندان قوت معاینه کنند که بگفتن
نداست نیاید **مبهی** بلیله کابلی سیاه بیست و یک قطعه و آنهار ابسته
ملفته چند جا بوند رسانده کوفته کرده با ردسیده وروغن ستور غلوله کرده با بیست و
یک روز بجا کیانهای مذکور بخورند متواتر و بعد ازان تا بیست دیگر هر روز یکی ازان
با جواین پخته بخورد و اگر عنی باشد مرد گردد **مبهی** بگیر خولنجان ده درم بهمن سفید پنج درم کوفته
وبیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته معجون سازند و برابر جوز غلوله بندد و هر شب
یکی ازان بخورند **مبهی** مجرب مولف رساله هر که هر روز سه تخم مرغ نیم برشت با قدری
نمک و فلفل سیاه و فلفل دراز کوفته بران پاشیده تا یک هفته بخورد در قوت باه بیفزاید
و اگر مداومت نماید عجایب بیند **مبهی** موصلی سفید و آمله مقشر متساوی کوفته وبیخته با روغن
گاو و عسل متساوی مخلوط ساخته نگاهدارد و هر روز بقدر دو ٹری وزن ناشتا بخورد که در
قوت باه بسیار عجیب النفع است و مجرب مولف **مبهی** منهی گلوی هلیله و بلیله و آمله متساوی
یکجا کوفته وبیخته با عسل و روغن گاو مخلوط ساخته نگاهدارد و هر روز ناشتا بوزن دو
ٹری بخورد که در وقت باه بینظیر است **مبهی** من موصلی **قطعه**

یک درم عود و مثل آن سنبل + مشک دانگی و سعد یک مثقال
ساز معجون بشهد پیلش کن + که برد از دل تو رنج ملال +
کمر و پشت را دهد قوت + بکند دفع سرعت انزال +

مبهی صمغ سفید با شکر تری چند روز متواتر خورد آب منی زیاده شود مجرب است
مبهی مغز پنبه دانه عصفر از هر یکی ده درم خشخاش پنج درم آرد نخود بریان کرده
یکجا سازد با شکر سرخ یا قند کسند و روغن ستور یا کنجد سیاه هر روز نهار بخورد که سیا

سبب مقوی است مقوی پیاز نره گاو و پیاز نرگس و عاقرقرحا و سورنجان هر یک برابر
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته و وقت مجامعت بر قضیب بمالد که ذکر را سخت کند و
جماع فزون شود تا چند بار آب خنگ و یخ بشوید مقوی بگیرند اسپند نیم درم و
بسایند و در عسل و روغن بوقت حاجت بر قضیب طلا کنند خصیتین و عانه را نیز
طلا کنند که بسیار مقوی گرداند و اگر در فرج بمالد بیخته انعوط بر سیر نگردد و فرج را گرم و نرم
گرداند مقوی هلیله سه درم بسباسه دو مثقال گل سرخ سه مثقال فلفل سیاه سه مثقال
همه را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته و بوقت مجامعت ذکر را از آن طلا کنند و قضیب را
سخت گرداند و ممسک باشد مقوی فلفل دراز یک سیر و ده سیر شیر گاو بآتش نرم
چندان بجوشانند که شیر و فلفل یکی شوند پس از آن فلفل را در سایه خشک کنند که باد
نیابد و نرد و بعد از آن باریک بسایند و هر روز سه درم با شش درم نبات و با نیم
سیر شیر گاو خام بخورد چندان قوت دهد که از حصر بیرون است مقوی پیاز نرگس تر را
بر قضیب طلا کنند محکم گرداند مقوی سیماب گوگرد آهن کشته ماز کشته همه تیساوی
یکجا کنند و هر روز سه درم با شهد آمیخته بخورد که شخصی به بیست عورت را اشتنگ آرد مقوی
سنبل بسباسه جوزبوا قرنفل دارچینی از هر یک یک درم کنجد سیاه شصت درم همه کوفته
و با شهد آمیخته هر روز از این سه درم بخورد که قضیب را سخت و محکم گرداند مقوی
کبابه عاقرقرحا مصطگی سفید و سیاه خولنجان بهمن سفید تخم انگن تخم گرزش بکماره زعفران
قرنفل جوزبوا دارچینی بوزن برابر بسایند و قدری زیره سفید و زنجبیل داخل کنند در عسل
بقوام آورده معجون سازد و قدری هشتم این دار افیون داخل نموده حب سازد و
بوقت مجامعت یکی بخورد که قوت بسیار مشاهده کند مقوی جناب مستطاب
رسالت مآب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که جبرئیل علیه السلام
از پروردگار آفریدگار بجهت آن سرور علیه الصلوة و السلام هدیه آورده دارو

سائیده شیر گرم بر قضیب طلا کنند و بالای آن جامه سپید پیچید و روز تا بگرم نشوید
چند شب متواتر چنین کنند سخت و سطبر شود مقوی بیاید بلادر بار کتائی و پوست
درخت انار یکجا کرده و چهار یک آن روغن بر آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند همین روغن بر قضیب مالند سخت و سطبر و از گرده چربی خوک با شهد آمیخته بر قضیب
طلا کنند آنچنان سخت شود که اگر انزال هم شود ابو العیاش منتشی نشود بحال خود ماند
و عجائبات ببیند مقوی بوره ارمنی و انگوزه از هر یک یک درم با عسل آمیخته بر قضیب
و خصیتین بمالد مقوی و منعظ و ممسک باشد مقوی گهونگچی سفید نیم سیر بیخ کنیر سفید
پاو سیر بال کنگوتی پاو سیر و تیل کنجد و شیر گاو چرب کنند و ازین بار روغن کشند و لیپ
کنند آلت سخت شود مقوی فلفل دراز و فلفل گرد سیاه و سفید بتساوی کوفته
بشیره سنجبیل عربی سرشته در شیشه نگاه دارد که هوا بآن راه نیابد و بوقت حاجت
بر قضیب طلا کنند و اگر وارو سخت شده باشد عسل صافی بران ریخته نیم گرم کنند مقوی
بیخ و هیتوره در شکم ماهی پر کرده و مهر کرده از گل گرفته بآتش پزند و بعد از پختن گل و بیخ دور کرده
از ماهی بخورد و قضیب سطبر و دراز و قوی گردد مقوی بیخ سوسن سوسن علی جوشانده در سایه
خشک کرده کوفته بیخته با همچنان شکر تری یار کرده چهار درم بخورد و بالای آن نیم سیر
شیر خام بخورد قضیب سخت گردد و نیز امساک شود مقوی سور چیزها گنجشک
در میان روغن زیت انداخته تا بیست روز در آفتاب نهند روغنی که با و باشد
بوقت حاجت بر مغز بان مالیده و آلوده بر کف پا و میان انگشتان پا مالد که
بسیار مقوی است در جماع مقوی دیگر از مجربات حکیم سعد الدوله حکیم صفی الدین
گیلانی که در قوت باه بی نظیر است بستانند روغن یاسمین سه درم فرفیون یک درم
مشک دانگی اجزا را کوفته در روغن مذکور حل سازند و بر آتش گرم نمایند و بوقت
حاجت مهره و حشفه و قضیب را باین چرب سازند و حفظ نگاه دارند و بعد از آن

بیرون مالی پاک ساخته جماع کند مقوی و صلبی قضیب شیرینش را در آنه زندگی حیرت انگیز آ
و در زیر سرگین اسپ نگاهدارد و بعد از یک هفته بدر آرد و خمر اطلین را اگرفته از شکم آن
گل ها دور سازند و هر وقتی که بالای آن شیر دانه بهم رسیده باشد آنرا گرفته با خمر اطلین
حل ساخته ذکر را طلا کند و با برگ آن پیچید بغایت سخت شود مقوی و صلبی قضیب
اگر بیخ کونچه با زیره نرم بساید و بر قضیب مالد ایستاده ماند خون مرغ و پیه خوک بمالد
فرود آید مقوی سفید بزبار جوزبوا قرنقل دارچینی از هر یک پنجدرم کنجد سیاه شصت درم
باشهد بیامیزد و وقتی که حاجت باشد هر روز سه درم بخورد قضیب بسیار سخت شود
از مجربات حکیم ابراهیم گیلانی **لذت هشتم در مکبرات و مطولات**
قضیب یعنی سطبر و دراز کردن شیخ ابو علی گفته است که طبیب را هیچ چاره
نیست از اینکه اسباب بزرگی ذکر ذکر نماید زیرا که آلت تناسل سبب انقطاع
بنی نوع است پس بباید دانست که بزرگی آن در طول و عرض و عمق نمیشود الا در
سن جوانی و ایام نمو و آدمی از سن نمو تجاوز نماید بزرگی آن ممکن نیست
الا در عرض و عمق زیرا که استعداد زیادتی در طول هنگام نماید و از اسباب بزرگی
آنست که اول آلت را چند بار بخرقه خشن چندان بمالد که خون بدان موضع منجذب
شود و آن را سرخ گرداند بعد از آن بعضی روغن ها که بعد ازین ذکر خواهد شد خصوصاً
سوزیه آن را چرب نمایند تا روغن بسبب لزوجتی که در وست سد مسامات نماید و
نگذارد که آن منجذب تحلیل یابد و بسبب حرارتی که دارد باعث انجذاب خون دیگر
شود و بعد از آن بر بالای آن روغن زفت ضماد کنند تا بسبب دهنیت روغن و
تخفیف زفت آن خون در آن موضع منعقد شود و سبب بزرگی گردد و چون این
عمل را چند بار تکرار نمایند بزرگی تمام آورد **مطول** اگر قضیب را بآب گرم بشویند
و بروغن بلسان مکرر چرب نمایند بزرگی زیاده شود **مطول** اگر قضیب را بآب

گردش بکر بشویند بزرگی زیاده گردد **مطول** اگر قضیب را هر روز بروغن زیت مالش نمایند گردی افزون گردد **مطول** نقل از محمد زکریا بیارد خراطین و پاک بشویند و خشک کرده نرم بسایند و دیگر پاره رفته قضیب را بآب گرم نیک بمالند چندانکه سرخ گردد بعد از ان خراطین را بروغن کنجد جوشانیده بروی طلا کنند بغایت دراز و سطبر شود **مطول** عاقرقرحا دو درم باده درم آب پیاز عنصل بسایند و بر ذکر بمالند بزرگ گردد **مطول** مغز خر بروغن کنجد جوشانیده بر قضیب طلا بمالند سطبر شود و باه بیفزاید **مطول** سطبر و سخت شدن قضیب بیارد خراطین و در سایه خشک کند و گلها از شکمش دور کرده بقدر پنج درم در آب ترب و جوز بوا نیم درم همه را سائیده در روغن گاو بریان سازد و بوقت حاجت بنجر سوراخ حشفه در تمام آلت طلا کنند که از مجربات

شش بعل بست لذت نهم در منعظات آلت و ملذذات

مباشرت منعظی که چون در دهن اندازند انعاظ شود علک رومی یک درم مشک خالص یک و نیم درم قرنفل نیم درم قسط پنج درم خوب بسایند و بپزند یا شیره زنجبیل مربی سرشته حبها سازد و بقدر نخودی بوقت حاجت در دهان گرفته آب او فرو برند همین که آتش بگیرد و قضیب رسد ذکر را سخت کرداند و نعوظ تمام بخشد **ملذذ** که مجامعت را لذتی تمام دهد بگیرد دارچینی دو درم بخاید و بوقت مجامعت با بزاق قضیب مالیده مشغول شود که لذت کامل بخشد **ملذذ** دیگر دارچینی و کبابه و عاقرقرحا و مویزج از هر یک نیم درم مشک تبتی قدری همه را خرد بکوبند و با عسل و زنجبیل پرورده معجون کنند و بوقت حاجت قدری از ان با لعاب دهن بر قضیب بمالند و مجامعت کنند هر دو لذت می یابند کنندگان گفت **ملذذ** چون بیرزایه شتر اعرابی بمقدار نخودی باب گرم حل نموده بنوشند بعد از دوازده ساعت قوت باه و لذت حاصل شود **ملذذ** قرنفل

زعفران دارچینی عاقرقرحا از هر یک پنج درم و قدری مشک همه را بسایند و بوزن جمله دو
عسل آمیخته بقدر نیم درم غلوله سازد و بوقت جماع یکی از آن در دهن گیرد چندان لذت
بخشد که جمیع تن شان عاشق او شوند ملذذ چون خون خروس سفید با شهد آمیخته بر آتش
بجوشانند و بوقت مجامعت قدری از آن بر قضیب مالد شهوت بیفزاید و چندان زن
لذت یابد که شیفته او شود و هر وقت دیگر اخواهد ملذذ پیه سهدیوی بر کرسانیده بر قضیب مالد
باهر زنی که مجامعت کند فریفته او گردد ملذذ موی سر آدمی باریک و بر روغن یاسمین آمیخته
بوقت مجامعت قدری بر قضیب مالد لذت تمام بخشد ملذذ زهره زاغ سیاه با روغن
یاسمین آمیخته بوقت جماع بر قضیب طلا کند هر عورت که فراهم آید آن عورت بی
آن مرد نشکیبد ملذذ دارچینی و کبابه و زنجبیل برابر کوفته و بیخته با شهد آمیخته
غلوله سازد و بوقت مجامعت یکی از آن بخاید و با لعاب دهن بر قضیب مالد
و باقی در دهن دارد و جماع کند چندان لذت یابد که هر دو بیهوش گردند ملذذ
دل هدهد را خشک کرده با شکر بخورد شهوت بیفزاید و هر عورتی که نزدیکی
کنند دیوانه آن مرد گردد ملذذ کرم سرخ مخمل پوش برشکالی که بپارسی عروسک و بهندی
بیربهوتی خوانند در روغن بستو بریان کنند چنانکه بگدازد و بوقت جماع قدری
از آن روغن بر قضیب مالیده مشغول کار گردد که لذت و ذوق یابد ملذذ عاقرقرحا
کوفته با روغن زرده بیضه مرغ آمیخته نیم گرم کند و سرد کرده بر قضیب طلا کند و از
ساعتی بمباشرت پردازد لذت تمام یابد ملذذ عاقرقرحا دارچینی با لعاب
دهن اسپ بر قضیب مالد چون خشک یابد مجامع گردد که ملذذ است ملذذ خون
هدهد با آرد عدس خمیر کند و در روغن بریان کند و بوقت صحبت این روغن بر قضیب
مالد لذتی بی اندازه یابد ملذذ موی سر زن که وقت شانه کردن شکسته می شود و سوخته
خاکستر او بر قضیب طلا کند و با آن زن نزدیکی کند چندانکه دیوانه او گردد و می دید

اوشیب

او شکیب نتواند آورد ملذذ گرده گاو با آب بساید و با کافور و شهد بر قضیب مالد و جماع کند
آن زن دیوانه او گردد ملذذ کافور و سیماب و ذکر روباه و بار دهتوره یکجا کرده و با شهد
آمیخته بر قضیب طلا کند با هر که مقاربت کند مطیعش گردد ملذذ خایه گربه سیاه و پیه
خر سرخ در روغن بریان کند چندانکه بسوزد و آن روغن بر قضیب طلا کند و نزدیکی با هر
زن که نماید دیوانه و شیفته او گردد ملذذ فرنبیخ و سیماب و سنگ سرمه و قسط و فلفل دراز
و زنجبیل کبوتر و نمک سنگ جمله را سائیده با شهد بر قضیب طلا کند با هر زن که
بپیوندد هرگز جدائی نشود و عاشق او گردد ملذذ بیخ گل کنیر سرخ با هر چه گل او سرخ
باشد و قدری طلق آب سوده بر قضیب طلا کند و با زن نزدیکی کند آن زن
از نزدیکی او بقرار و از دوری او بیقرار باشد ملذذ پیه خارپشت بر قضیب طلا کند جماع
نماید آن زن تا زنده باشد غیر او نخواهد و همچنین زهره گرگ با شهد اندکی تر کرده و بغیر
شهد نیز همچنین است قضیب گرگ خشک کرده کوفته و بیخته با شهد بر قضیب طلا کند
و بمقصد رسیدن ملذذ سیماب و زعفران و کافور و زهره گاو جمله با شیره
برگ دهتوره سائیده بر قضیب مالد و فراهم آید آن عورت فریفته شود ملذذ
زهره قوچ بر قضیب طلا کردن و فراهم آمدن دلی آرد ملذذ مغز سر گنجشک خانگی
نر و مغز هدهد مساوی در آتش بگدازند و بوقت حاجت قدری از آن هر دو
انگشتان پای خود را چرب کند لذت و امساک بسیار روی دهد ملذذ سیماب
و کافور و سهاگه از هر یک یک درم با شهد آمیخته بوقت جماع بر قضیب مالد و بجماع
مشغول شود و لذت تمام یابد و فرج زن از فراخی بتنگی گراید که مجرب است
ملذذ بیار بادنجان بزرگ سیاه که بهندی بانگن گویند آنرا در گل گرفته در زیر آتش
بپزد و بعد از پختن گل دور کند و پوست از وی برگیرد و در جامه کرده شیره او
بستانند و تیل فلفل دراز برگ ... شبانه روز بعد از آن شیره ... کند پس ...

خشک کرده کوفته و بیخته باشند خالص آمیخته قضیب طلا کنند و با او صحبت نماید که در لذت
و فربهی همین زن عجیب تر از این خیبت ملذذ زهره خروس با مرداسنگ قضیب مالید
جماع نماید که لذت و محبت بیند ملذذ استخوان هدهد کافور گزمازک و پوست بیخ سربج از
هر یک یکدرم و مغز سر گنجشک نر مانگی سه درم باهم سائیده و مخلوط قضیب طلا کنند
با هر زنی که مصاحبت نماید آن زن یک لحظه از صحبت او جدائی نگزیند ملذذ پوست بیخ
بآب و سنباده حل کرده باسه درن یا شش درن آن روغن یاسمین یا خیری
یا سوسن هر کدام که باشند بدان بیامیزد یکسان شود آنرا بر قضیب طلا کرده آ
نماید که بسیار ملذذ است ملذذ زهره گوسفند نر در آب بادرنج و قدری بوره ارمنی
سوده با عسل و زنجبیل پرورده سرشته در ظرفی آبگینه نگاهدارد و بوقت صحبت
بر قضیب بمالد و اتصال جوید که لذت تمام بیند ملذذ از منصوری محمد زکریا که از
کتب تجربه مولف رسیده عاقر قرحا زنجبیل دارچینی مساوی کوفته بیخته در آبی که صمغ
در او حل کرده باشند معجون سازد و حبها ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت در دهن
گذاشته استعمال کند چون حل شود لعاب قضیب طلا نماید که بکرر تجربه رسیده است
ملذذ دیگر یک وقیه روغن سوسن کرده او کره احتمه باشند یک درهم فرفیون
مثل او فلفل مثل او خردل مثل آن یورق و یک قیراط مشک و باین بمالد
به ذکر و عجان و قضیب و آنچه نزدیک آنست ملذذ زنجبیل کبوتر و مشک سنگ
با یک سوده باشند بر قضیب طلا کرده نزدیکی جوید و ابتلاء معشوقه تماشا
نماید ملذذ دانگه ماهی و فلفل را از یک جا کرده با روغن سوسن بهمه در فرج طلا
کرده بعد از رغبت نماید آن مرد فریفته آن زن گردد و جز او دیگری را نخواهد همچنین است
اگر گوشت مهره را خشک کرده باشند در فرج طلا کنند و پیش از نزدیکی جوید آنمرد
لقمه سید ملذذ ملتهی و شهد و سهاگه یکجا کرده بر قضیب طلا کرده بعد بر غوطه رغبت

نماید

مراغبت بدست و پا برسند که لذت امساک دریابد **ممسک** اگر خصیه
خرگوش سه براخ کرده در کمر بندد تا از خود جدا نکند انزال نشود **ممسک ملذذ**
مجرب نادر باید که بیخ کنیر سفید برآورده در سایه خشک نماید و باریک بساید
و بجز بیخ بیز و بعد از آن پوست خشخاش را که از و افیون نگرفته باشند در آب تر کرده
بسیار بدست بمالد و درین آب مذکور بقدر کنار خود آمیخته حب بسته نگاه دارد و
بوقت حاجت یک حب از ان باب حل کرده بجنبر ابو العباس تمامه آن
یک شبانه طلا سازد و بعد از خشک شدن بکار مشغول شود لذت و امساک را
مشاهده نماید که از اسرار المباحات است **ممسک** بیخ اونٹ کٹائی را با گهیر گوسفند
باریک بساید و بر قضیب طلا کرده مجامعت نماید و امساک بیند **ممسک** عصاره
برگ قثاء الحمار که بهندی کریله گویند برآورده در ظرفی کرده شب نگاه دارد
و بامداد که عصاره روی بانجمادش نهند آن را بساید و بقدر رفع او حبها سازد
و بعد از هضم طعام یکی از ان با عسل تناول نماید که ممسک عجیب است **ممسک**
مجرب مولف کنجد باد آورده سیر هفت ناگس چنانکه برا و نباشد و کاه سفید چهار رتی
و کافور چهار رتی سهاگه چهار رتی باهم مخلوط سازد و بر قضیب طلا نماید
ممسک مجرب مولف مذکور عاقرقرحا زنجبیل کافور جوز بوانه زعفران فلفل
دراز قرنفل همه مساوی و برابر همه ادویه افیون همه را کوفته و بیخته بقدر هشت
رتی حب ساخته همراه عسل فرو برد اگر چنانچه کیفی و افیونی نباشد نصف این
بخورد و تماشا نماید **ممسک** مولف مذکور پیاز و پوست بیخ کنیر سفید بوزن
دو سیر شاهی جوز بوا یک سیر و نیم شاهی مصطگی رومی بوزن یک دمڑی و افیون
یک دمڑی بعده ریشه گل کیوڑه را اصلاح کرده آب آن بگیرد و همه ادویه را چون
سرمه بساید و در آب ریشه گل کیوڑه مخلوط ساخته چندانکه حبیندگی بهم رساند

چون سگ نر با ماده جفت شوند و ممسک نر را از بیخ ببرد و تعجیل نماید که جدا نشود و ممسک مذکور را در زیر زمین دفن کنند تا پوست و گوشت بریزد و آن استخوان بسیار اتمام در ریسمانی کشند و بوقت جماع در مقام صلب کمر ببندد و مادامیکه نکشاید انزال نخواهد شد ممسک از پوست درخت سفید (اگ) فتیله ساخته در چیبی خنزیر چراغ افروزد و تا روشنی چراغ باشد مینی نخیزد ممسک زیره سیاه چهار درم با شیر گاو بخورد و پاسی بر زمین نهند انزال نشود ممسک یک درم سیاه دانه با سه درم شهد آس کرده بلیسد و امساک عجایب بیند ممسک روز یکشنبه نیم سیر شیر درخت اگ آورده در زمین مدت هفت روز گور کند بعد از آن برآورده بکفهای دست و پا بمالد تا شدید امساک باشد ممسک بیار دسکپستان و سنگهاره مساوی خشک کرده بساید پیش از جماع یک کف دست بخورد امساک شود ممسک کرم بیر بهوتی بسا در روغن بلیله انداخته چراغ افروزد تا هنگامیکه روشنی چراغ باشد انزال نشود ممسک زهره کنجشک عاقرقرحا بروغن زیت سرشته بر قضیب و عانه بمالد و منی را انزال نشود ممسک سپند سوختنی پنج درم نصف خام و نصف بریان کرده پوست خشخاش دو درم کنجد شش درم قند کهنه بیست و یک درم چهار با یک آس کرده و هفت حصه سازد و هر حصه یک حصه بخورد و بوقت مباشرت یکی از آن بخورد تا شب بخورد و انزال نشود ممسک از مجربات معتقد صاحب بیاض ابو الحاعبد الشیخ که بتجربه رسیده بهمنت سیناده ماهی سه تو له فلو دار یک تو له زیره یک تو له جوز بوا یک تو له لونگ نیم تو له سهاگه نیم تو له سمندر سوکه نیم تو له شنجرف رومی یک تو له افیون مصری نیم تو له این همه را کوفته و بیخته در روغن کنجد با پنج چتک و گور سه ساله نه تو له با پاره اجزا مذکور را باید مالید چنانکه خمیر شود و بمقدار کنار غلوله بست و در آرد و از بینی باید نهاد و بعد از هضم طعام یکی از آن باید خورد و بر بالا شیر خورد

بخورد اگر گرسنه شود نخود بریان بخورد و اگر تشنه گردد شیر نوشد و مجامعت کند و اگر
خلاص نشود دیر شود ترشی لیمو بخورد تا فارغ گردد و بعد از فراغ اگر گرسنه
شود عسل و نان مالیده بخورد که مجرب است بلا دغدغه **ممسک مبهی** نو
یک شنبه با حنظل از درخت چیده سر او را بطریق سرپوش بر دارند و اندرون مغز
از تخم خالی نموده قرنفل پر کنند و همان سرپوش بر او گذاشته در جای
محفوظ بگذارند تا بیست و یک روز بعد از ان قرنفل ها را بر آورده در وقت حاجت
یک قرنفل یا دو یا پانزده برگ تنبول بخورد آب باشتها کنند بغایت مجرب
است **ممسک** کریله پانچ عدد کوفته عصاره او ستانند و خشک نماید بقدر
سه ماشه حب بندند و بوقت حاجت نخستین قدری روغن گاو خورده گولی
مذکور را بخورد و بالای آن قدری عسل بنوشد که بغایت ممسک و مقوی است
گنگله بیارد سیماب و هفت شبانه روز در میان تیزاب صابون نهند بعد از ان
در صلایه اندازد و با خشت پخته و شیره گور آنرا ایک روز تمام سحق کامل نمایند تا سیاهی
تمام برود بعد از ان بیارند شیر دودھ بے شیر و شیره دهتوره سیاه یک جزو در صلایه
با سیماب اندک بخیسانند پس آرد ماش خمیر کرده از و مثل گولی کرده بسازند
و آنرا بوته سازند مقدار آنکه سیماب و شیر یا در ان گنجد بعد از ان سر بوته را همان آرد
ماش محکم سازند و آنرا در گل حکمت بگیرند خشک نمایند و آن بوته ماش گل حکمت
گرفته را در کوره آتش نهاده بدمند تا آن بوته سرخ شود پس آنرا از آتش بر آرند
و در ساعت در آب افگنند که گل ترقیده شود و زیبق عقده شده باشد و
گنگله نیک شود **گنگله عمل بالکشن** بیارد قدری جوز هندی قدری از بالای آن بر
بطریق سرپوش و قدری مغز چیز از ان بیرون کشد و بقدر یک توله سیماب
درون جوز کند و آن مغز کشیده هست نیز در ان اضافه کنند و سری که بریده است

بر آن

همان استعمال سازند و دیگر حکمت جنگو گیر در درون شکم گوسفند مسلخ اندازند و در تنور بریان کنند
بعد از آن که بریان شده بوته اشکنند گلنگ بسته بیرون خواهد آمد و بوقت حاجت در دهان
گیرد انزال نشود و چون بیرون آید انزال کند نوع دیگر زیبق یک جزو نقره سوهان کرده
مساوی با زیبق مخلوط ساخته حب سازند و بار دیگر هم گرفته جزو کس سفید بخورانند و یک
شب گذاشته باشد آن را بخورانند و بستانند که بسته خواهد شد و چون در دهن گیرند
امساک شود و خمار و صداع را ببرد و بیخ دندان محکم سازد و تنگی نفس را سودمند آید
همچنین اگر جزوی از برادهٔ ذهب و جزوی از زیبق پاک کرده باهم آمیخته حب ساخته
در اسفناج هم سرشته ماکیان سیاه بخورانند و همچنین باید او را بخشد آن حب
از وی بستانند و باب سرشته همین عمل کنند گلنگ که در امساک بی بدل
است زیبق سوده هم ماهی خورد بخورانند بعد ازو هم گلنگ برآید چون اندر دهن گیرد
امساک شود گلنگ امساک با شیر ... و قلعی ... ساختن از آن قلعی بوته سازد
و بقیاس سوده هم ... سیماب در آن بوته کرده آن بوته در میان بوته آهن نهند
و زیر او آتش چون چراغ افروزند و بالای او شیر و ... سیاه بچکانند تا آنزمان که
بسته گردد و چون آن گلنگ را در دهن نگاه دارد امساک شود و این عملهای غریب است
نوع دیگر عقد الزیبق مع الذهب و الفضه چون در دهن گیرند
امساک شود و صداع و تشنگی جماع را سود دارد زر خالص براده کرده و جزو نقره
براده کرده یک جزو سیماب یکجا ... کنند و در ... بشیر ... سرشته
در آرد سرشته ماکیان سیاه را بخورانند و بعد از یک شب بماند و زر او را ... حب
از وی بستانند باب سرشته نگاه دارد نوع دیگر عمل بالکشن بیارد
سیماب هر قدر که تواند گلنگ بسته و در میان هاون سنگین با مصطگی بصف وزن
سیماب وقیاس کهرل کنند و بعد از آن در ساق درخت ... که نو رسته باشد

سماداک کرده سیماب مذکور در آن شهد بالای او اندکی برگ همان دهتوره کوفته بنهد و بالای
آن سوم استوار سازد و نگاهدارد تا وقتیکه آن درخت بار آورده پخته شود و بعد از ان
بدر آورد که گتکه بسته میشود **نوع دیگر** وقتیکه غلیواز بیضه نهد همان روز تا روز دوم
یک بیضه باو بستانند و سوراخ کرده آنچه در بیضه کند و سیماب کرده باز همان جا
در میان بیضها بنهد چون غلیواز بچه بیرون آورد آن بیضه بیارد و بشکنند سیماب گتکه
شده باشد بوقت حاجت در دهن گیرد **نوع دیگر** بیارد دراج سیاه و او را سه روز
گرسنه دارد تا تمام پنچال بیرون اندازد پس سه و نیم درم سیماب در حلقش اندازد و
سه روز دیگر گرسنه دارد روز چهارم برنج در شیر تر کرده بخوردن او بدهد هر گاه او
پنچال اندازد اول همان گتکه بیرون آید و دراج بمیرد تا مادام که این گتکه در دهن
باشد انزال نشود **نوع دیگر عمل بالکشن** بیارد دو نیم شگوفه انار با سه و نیم
گل انار شگفته و سیماب یک سیر شاهی و پاو با لاهم آمیخته در هاون تا یک پاس
کهرل نماید که در یک پاس بسته می شود سفید درخشنده **لذت یازدهم در ادویه**
مفرده که تقویت باه نماید لیمون خوردن او باه را قوی سازد و ترب اگر
بان مداومت نمایند انعاظ تمام آورد و منی بیفزاید و همچنین است تخم آن کتان
که آنرا بهندی السی گویند جالینوس گفته که چون در روی رطوبتی فضلی است منی
زیاده سازد و تولید نفخ نماید که موجب انعاظ گردد **حب الخضر** که عبارت از حب البطم
است منی زیاده گرداند و هیجان باه نماید خصوصا اگر با شکر تناول نماید **کرفس**
خوردن آن شهوت مرد و زن را برانگیزد و همین حال دارد تخم آن **کنجد** اگر مقشر
سازند و بریان کنند و با شکر تناول نمایند منی زیاده گرداند **باقلا** مداومت آن
اعانت باه نماید خصوصا باقلا تر با شکر **نخود** جمیع اقسام آن خواه سرخ خواه سفید و
خواه سیاه در تقویت باه نفع تمام نماید و فعل او درین امر بغایت قوی است چنانکه

اگر در راستی ازین امر قصوری باشد چون خبید وقت او را علف نخود دهند اسپ
عربی وی زیاده گردد و ازین جهت است که انگریزی تا توی هندی از تیزی اسپ خراسانی
بغایت زیاده است زیرا که پرورش او بنخود شده است و بعضی از حکما گفته اند
نسبت نخود به بدن انسان همچو نسبت خمیر مایه است بخمیر یعنی نخود را در
تقویت جمیع بدن دخل تمام است و بعضی گفته اند اگر نخود را یک شبانروز
در آب بخیسانند و هر صباح پیاله از ان بیاشامند انعاظ تمام آورد و پشت و کمر را قوی
سازد و بعضی گفته اند دو شبانروز در آب باید گذاشت و بعضی بر آنند که روز
نخود سیاه بهتر است و بعضی گفته اند نخود سفید قوی تر است **لوبیا** فعل او
درین امر نزدیک بنخود است فرقه از خوردن آن نفخ قلیل غلیظ متولد گردد که اعانت
انعاظ نماید و **ارچینی** خوردن آن انعاظ آورد و اعانت باه نماید و عرق آن نیز
فائده دارد **بزباز** بسباسه است که بزبان هندی جاوتری گویند اگر باعتدال
بخورند هم انعاظ آرد و هم امساک و اگر افراط نمایند منی را خشک گرداند **چلغوزه**
اگر با مویز سرخ بخورند شهوت بر انگیزد و باه را قوی سازد و انعاظ تمام آورد
حلتیت قدر درمی از ان اگر بخورند تقویت شهوت و آلت نماید و منی را
انگوزه ۱۲
گرم کند و تولد نفع نماید بهمن سرخ و سفید اعانت باه نماید و شهوت بر انگیزد
قسط رومی که عبارت از قسط زرد است که از جانب روم مے آورند اعضا را
قوی گرداند خواه بخورند خواه بمالند اعانت شهوت نماید خصوصاً اگر با شراب بیاشامند
وازد بقوریدس منقول است که گفته خاصیت قسط قطع شهوت جماع است
و بدل آن نصف وزن او کافور است ولیکن این خلاف مشهور است و وجه
توفیق آنست که این حکم نسبت بقسط هندی است که رنگ او سیاه
باشد چنانکه صاحب تذکره تصریح باین معنی نموده **حب الرشاد** آنرا حرف گویند

و بیاسی تر تیزک و هندی حسلیم فایده آن آنست که منی را گرم گرداند و شهوت
جماع را حرکت در آورد و بنابر رطوبت فضلی که در دست تولد نفع نماید و انعاظ
آورد و زرنباد که آنرا اسپند سوکی گویند قوت باه را حرکت آورد و انتشار را
زیاده گرداند و فعل او در امر مجامعت بغایت قویست چنانکه اگر پاره بزرگ از آن
سوراخ نمایند و کسیکه شهوت او منقطع گشته باشد تعلیق نمایند اعاده شهوت
نماید خصیة الثعلب [illegible] یک جوز و بزرگ آن در تقویت شهوت
عمل بزرگ دارد چنانکه او را هیجان باه است شدت و کثرت و انتشار [illegible]
سقنقور گفته اند و خوردن او ضعف شهوت را نافع است شقاقل مصری
بنابر کثرت حرارت و رطوبت فضلی هیجان باه می نماید و درستی و انعاظ
افزاید خصوصا اگر او را العسل ترتیب کرده باشند زنجبیل منی را گرم سازد و
شهوت بر انگیزاند و اهلت استفراغ نماید مربا او خصوصا عسل خولنجان
مصری تحریک منی نماید و انعاظ شدید آورد و صاحب جامع گفته که بهترین
طریق استعمال او در امر مجامعت آنست که نیم مثقال بلکه یکدرم از آن در هم
بکوبند و بر نیم رطل شیر گاو تازه بپاشند و بر نهار بیاشامند بغایت منفعت رساند
و این از جمله مجربات است و بعضی گفته اند که اگر در وقت کار پاره از آن در
دهن گیرند سرعت انعاظ نماید سقنقور شیخ ابوعلی گفته که نمک او
در تقویت هیجان شهوت و کثرت انعاظ بغایت مفید است گوشت و سر
او اقوی است خصوصا اصل دم و [illegible] الی آن الفقر که آنرا شیر
ماهی گویند از هر حیوانی که باشد در امر مجامعت بغایت منفعت رساند خصوص
شیر ماهی شتر چنانکه گفته اند اگر شیر ماهی شتر را خشک کنند و قدر نخودی از آن
در سه مثقال آب نیم گرم حل سازند و دوازده ساعت پیش از مشغولی

کامیاب باشند قوت و شدت نماید چنانکه آدمی از غایت شدت آنگاه باشد که پلنگ آید
علاجش آنست که آلت را به آب سرد بشویند تا از شدت فرو نشیند **نعناع** تقویت
ادعیه منی نماید و آلت را قوت دهد بنا بر عفوصت و قبضی که در وست جوز بوا شهوت بر
انگیزاند و امساک آرد خصیه از هر حیوانے که باشد بعوض شهوت نماید تخصیص خصیه گاو
جوان و خروس **لسان العصافیر** منی افزاید و اعانت باه نماید و انتشار آورد
خردل اهل هند او را رائی گویند در این امر اعانت بسیار نماید و منی را گرم گرداند
کربائی اگر باعتدال استعمال نمایند اعانه امساک نماید و الا منی خشک سازد و
اگر به آلت بمالند موجب قوت و صلابت گردد **مصطکی** باه زیاده گرداند و تقویت
اعضاء و دهن آن اگر در آلت مالند قوت دهد و آرد **نودر سی** شهوت را قوت
سازد **فوفل** اعانه انعاظ نماید خشک باه را تحریک دهد در آن خصوصاً تخم آن سعیه
سابله بهترین ادویه لطیف و فعل او در این امر قوی است چند سید در این امر
تقویت بسیار دهد **زعفران خراسانی** شهوت را قوت دهد پیاز بنابر رطوبت
فضلی که در وی است در امر مباشرت اعانت بسیار نماید خصوصاً تخم آن سنبل
خواه رومی خواه هندی شهوت بیفزاید و امساک آورد خصوصاً قنبیل با سیر انگور
تناول نماید آمله تقویت باه نماید **تخم گندنا** خواصیت عجیب در امر مباشرت
خصوصاً در امر انعاظ و تقویت گندنا تخم آن بغایت شهوت انگیز است و بیخ او را
اگر در نیم آتش بریان کنند با قدری زنجبیل تناول فرمایند افعال غریب آرد
صادر شود **خبث الحدید** اگر او را به پیاز و بیخ و تقویت و شدت و صلابت
بی نظیر است و مکرر تجربه شده است **ارقلفل** در انعاظ و تصلب بغایت قوی
است حلبه که آن را اهل هند میتی گویند تقویت نماید **سیر مثنی و لبهسن** و
اگر وی را اگر مضر باشد زداید چشم مضرت رساند **عود قماری** خواه بخورند و خواه بخور

سازند و در امر مجامعت آغاز نماید و هم صاحب چینی گفته اند که اگر قدری
از ان حب ساختند و خورند هیجان شهوت نماید ابریشم خوردن آن اعانت باه نماید
و طریق استعمال آن چند طریق است بعضی آن را سوده استعمال کنند و بکار برند و بعضی
آن را موافق معمول بجوشانند و شیره استعمال نمایند و بعضی اقراص سازند و بعضی
باین طریق عمل نمایند و ظاهر آنست که این بهترین استعمال اوست معدنیات
لعل و یاقوت و مروارید و یشم و مرجان و طلا و نقره و آهن و پولاد و سیماب همه ادویه
باه است و افعال انها درین امر بغایت قوی است و هر کدام از انها بر وجهی
خاص ترتیب است چنانکه در محل خود مذکور است لذت و آرد هم در ادویه
مرکبه از معاجین و مفرحات و جوارشات که در تقویت
باه و دفع سرعت انزال بی نظیر اند معجون سرور کائنات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم معجونیست که
او را معجون هاشمی نیز خوانند و این ترکیب را جبرئیل علیه السلام نزد حضرت
علیه الصلوٰة و السلام بطریق هدیه آورده بدان جهت معجون هدیه و هاشمی
موسوم است جمله اطبا متفق اند که بجز مرگ مفقد علاج جمیع امراض را شاید و
حافظ صحت است و مقوی باه و دل و حرارت غریزی صنعت آن خولنجان مصری
زنجبیل چینی دارچینی سیلانی کبابه چینی از هر یک دو درم جوزبوا مصطگی قرنفل
عود قماری عاقرقرحا از هر یک یک درم با سه چندان شکر سفید و یک وزن ادویه
عسل خالص بقوام آورده معجون سازند هر چند کهنه تر شود بهتر شود شربتی
از ان سه درم تا ده درم است معجون عشره کامله حضرت علی المرتضی
کرم الله وجهه که بجهت قوت باه و عدم قدرت بر جماع بی نظیر است
فلفل گرد فلفل دراز قرنفل زنجبیل دارچینی قرفه کبابه مصطگی جوز هندی همه

اجزا القساوی کوفته وبیخته وسه وزن عسل گرفته بقوام آورده معجون سازند و در صباح و
هنگام خواب شربتی دو مثقال تناول نمایند که کثیر النفع است و دوا امساک
در امر باه بغایت عجیب الاثر است و صفت او به این وجه است مروارید ناسفته
کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی از هر کدام یک مثقال بهمنین و
سنبل الطیب از هر کدام سه درهم قاقله قرنفل سانج هندی اشنه از هر کدام
یک درهم جندبید ستر یک درهم و بعضی گفته اند نیم درهم دار فلفل زنجبیل از هر کدام
نیم درهم مشک نیم درهم همه اجزا را کوفته بیخته با عسل مسعودی که آتش ندیده
باشد معجون سازند شربتی از ان یک مثقال تناول فرمایند و قوت این معجون
تا سه سال باقی باشد معجون خبث الحدید که اندامحتویش نیز گویند در
امر باه کثیر المنفعت است و شدید القوت و باوجود این رنگ روی را و اکثر
سرخ و بطراوت دارد و این از جمله مجربات است و اگر هفت روز متواتر
بخورند امساک شدید آورد و در امر انعاظ تقویت کار شدید کند و صفت او
به این موجب است هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد و آمله مقشر بلیله فلفل دراز
فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل هندی از هر یک ده درهم مصطکی
تخم شبت تخم گندنا از هر یک چهار درهم زعفران درهم خبث الحدید مدبر چهار
مثقال مشک خالص دو درهم همه ادویه کوفته و بیخته با سه برابر عسل مسعودی
یا عراقی خمیر کنند و در ظرف چینی یا مینائی مدت شش ماه در میان جو نهند بعد
از ان استعمال نمایند و قدرت خدا را مشاهده نمایند و اگر بجای خبث الحدید
فولاد مدبر انداز ند هم جایز است و طرق ترتیب خبث الحدید آنست که بیارند
خبث الحدید صافی خوب و نرم بکوبند و سرکه انگوری تند بر سر وی
ریزند آن قدر که چهار انگشت بالا آید و چهار ده شبانه روز همچنین بیست شبانه روز

بگذارند و هر روز آن الکفچه بر هم زنند یک بار یا دو بار بعد از ان خشک سازند یک بار

دیگر بکوبند و بیزند بعد از ان در روغن بادام بریان کنند و بکار دارند و ترتیب فولاد

مدبر چنان است که براده سوهان بگیرند و در سرکه تند بطریق خبث الحدید ترتیب

کنند **معجون البروز النشاط** بغایت مهی است و گرده و پشت را قوت

دهد صنعت آن تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز و تخم گندنا تخم تره تیزک تخم حرجیل تخم

بلیون مغز چلغوزه مغز حب فلفل مغز حب الزلم بوزیدان قسط شیرین لودر سرخ

بسیج خولنجان زرد لسان العصافیر زنجبیل شقاقل بهمنین دارفلفل حب الرشاد ملطه

ترنجبین از هر یکی شش درم کوفته بخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی دو درم

یا سه درم با شیر تازه بلیسانند و بعضی با شراب نوشیرین سپس اشاسند مزاج

گرم در اول درجه سوم خشک و در آخر درجه اول **معجون مسیحی** جهت قوت

مجامعت و افزونی باه و اشتها و هضم طعام نفع بی شمار دارد و صنعت آن

عاقرقرحا شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله کبار قرنفل

از هر یکی ده درم دارصینی ترفه از هر یکی پنج درم خولنجان اسی مید مشک

نیم درم عنبر یک درم روغن بادام قند سفید از هر یکی ده درم یا سه وزن

ادویه عسل کوفته بقوام آورده معجون سازند و بعضی از متقدمان زمرشباهی

سه درم خرد و اعظم کنند که در قوت مرتبه اعلی می رسد **معجون عطائی**

این نسخه از مولانا صدر الملة والدین عطاء الله طیب الله ثراه است

جهت دفع صرع و امثال سپس نظیر است و مجرب صنعت آن لبان ذکر علک و

حفت بلوط بذر القنب از هر یکی ده درم و عسل دو وزن ادویه باید که حفت

وشده را نیکو بکوبند و بیزند با لبان و علک با هم معجون سازند شربتی دو مثقال

ناشتا دو نوبت کباب خورد و بعد یکی از معاجین که همین خاصیت دارد صنعت

آن بلوط گلنار شقونیز لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی نانخواه کرویا از هر یکی
پنج درم پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله مقشر هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز
خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال
باید اول شبانگاه در دو نوبت کباب گوشت غذا نماید معجون رشیدی که منسوبست
بخواجه رشید الدین وزیر صنع تقطیر بول و در دفع سرعت انزال عظیم سودمندست
نظیر بیت صنعت آن کبابه چینی فلفل قرنفل سنبل الطیب خصیة الثعلب سعد کوفی
نانخواه از هر یکی سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی از یک مثقال تا دو درم غذا
کباب با آب گوشت باز زرده تخم مرغ نیمبرشت معجون اسرار الاطبا این
منسوب بمولانا اعظم مسیح الزمانی شمس الملت و الدین
هلال اردبیلی است نور الله مرقده خاصیت این معجون
بسیار است اما مخصوص بچند چیز آنکه باه را زیاده کند و دل و دماغ و مجامعت را
قوت دهد و نشاط افزاید و قضیب را محکم گرداند و گوشتناک گرداند استعمال بعد
از آنکه مجامعت کرد تا از عرق النساء نقرس و وجع مفاصل و نقصان منی و از جمله امراض
عصبانی ایمن گردد شربتی از سه درم تا سه مثقال اخلاط آن باید شقاقل خولنجان
خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید بوزیدان تودری سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک
سه درم سه مثقال حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ
تخم جرجیر تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم اسپست خشخاش سفید خسک دانه تخم تره
تیزک تخم شبت تخم گزر بستانی که دو قوت باشد تخم ریحان تخم گندنا خشک تخم کرفس
از هر یک دو درم تا رجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز حب القلقل
مغز حب خضر الحبه سفید مقشر از هر یک هفت درم و ابیض قرنفل سنبل الطیب
اسارون بسباسه کبابه چینی سعد کوفی قرفه دارفلفل جوز الطیب تا مشک

عود خام عنبر اشہب زعفران از ہر کدام یک مثقال مشک ترکی دانگی و نیم زنجبیل
بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم و رونج عقربے از ہر یک دو درم او و یہ
باہم بکوبند و عنبر و مشک را باہم بسایند و بعد ازان باسہ چندان عسل کف گرفتہ
بسرشند و در ظرف چینی یا در کاسی نگاہدارند مزاج او گرم در درجہ دوم خشک در
سہ ربع درجہ سنہ معجون لولوی نقل از حکیم سعد اللہ گیلانی تقویت
ذکر و تفتیح ادعیہ منے می کنند و اشتہا می آورد و نعوظ می آورد و بگیرند مروارید نسفتہ
انیسون بہمن سرخ حب کاکنج سلیخہ از ہر یکی نیم درم بہمن سفید نیم مثقال دارچینی
مصطگی از ہر یکی یک مثقال لسان العصافیر ہشت درم کوفتہ و بیختہ با عسل
مصفا اقق جمیع ادعیہ معجون سازند و شربتے از یک مثقال معجون لولوی
این نسخہ از جالینوس است قضیب را محکم کند و ادعیہ کشادہ گرداند و
اعصاب دماغ را قوت دہد و شہوت زیادہ کند و در خون تغیری عظیم
پیدا کند چنانچہ منی باندازہ ہر چہ تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار شود و دوستی مرد در
دل زن زیادہ گرداند اخلاط آن مروارید ناسفتہ نسید از ہر کدام یک مثقال
انیسون بہمن سفید از ہر کدام یک مثقال کاکنج اصل لباب از ہر یک نیم
مثقال فقاح اذخر سعد کندر بانک از ہر یک نیم درم سلیخہ دارچینی اسارون مصطگی
از ہر یکے دانگی و نیم صمغ عربی کتیرا از ہر یکی دو مثقال با دو مثل ادعیہ عسل
کف گرفتہ بسرشند و در ظرف چینی یا آبگینہ کنند و در وقت خواب و ہنگام
مجامعت یک مثقال با آب نیم گرم بخورند مزاج گرم در ثلث درجہ اول خشک
در یک درجہ و ثلث سن میزان والطبائع معجون ناگرواہ قوت جماع آورد
و معدہ را قوی گرداند و آب پشت بیفزاید و رنگ روی نیکو گرداند و طعام بگوارد
آورد و بوے دہان خوش گرداند و گوشت بن دندان محکم گرداند و آب از

دهان بازدارد وسته بخشاید و کرم شکم بکشد و گرده را قوت دهد و بواسیر جهنده را ساکن شود
و سنگ مثانه ببرد و قضیب محکم کند صفت آن تخم کرفس نانخواه تخم شبت تخم
گندنا از هر یک دو درم عاقرقرحا علک رومی قرنفل قرفه اسارون سنبل اسه از هر
یک درم عود نیم درم مشک نیم دانگ زعفران مثقال ادویه کوفته و بیخته صد درم
سوتی شیر در دیگ کنند و با آب بجوشانند و بگذارند تا سرد شود این اخلاط در وی
کنند و بسرشند و در ظرف شیشه کنند شربتی یک مثقال صبح و یکی شبانگاه نافع

بود **معجون مبهی ایضاً از قرابادین خمسه یحیی** باه زیاده کند و دل را
قوت دهد اجزا اسی آن گل سرخ سه درم لسان الثور پنج درم تخم شلغم چهار
درم تخم خرفه سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک دام دو درم تودری سرخ و زرد
از هر یک دو درم و نیم تخم خربزه تخم گندنا تخم حقیقند از هر یک سه درم با شهد معجون سازند مزاج گرم در طب قریب نیم درجه سوال سلطان سنجر از
حکیم ابو علی در باب عدم قدرت بر جماع و سستی باه **نظم**

خدایگان افاضل نظام ملت و دین	که باقی جهان تیره نماست سپیتر و
تو آن حکیم مسیحا دمی درین ایام	که در زمان تو علت ز خلق بگریزد
مراست علتی از ضعف پشت سستی باه	که زین جهت دل غمگین بخون در آمیزد
سه چار هفته گذشت الطبیب کین عضوم	خراست کز شهوت ابوعه انگیزد
زباد کبر چنان سرگران شود بی است	که هر چه کس از جای برنخیزد
خروس وار سحر خیز بود لیک اکنون	چو پاکیان ز سر بیضه بر نمی خیزد
نمیشود بکسی ملتفت درین مدت	اگر چه هیچ دمی با کسی در آمیزد
هنوز ناشده اندر سرای چون بستار	زپا در آید و حقه از دهان فرو ریزد
خدای را من دل خسته را دوائی کن	وگرنه یار چو پیچم تو پیش بگریزد

جواب حکیم مذکور نظم

آیا خجسته سوالی که گاه نظم سخن — ز بهر طبع لطیف گهر فرو ریزد
سوال کرده ز ضعف پشت و سستی باه — چنین خجسته جوابی دگر که انگیزد
ز نارگیل و شقاقل ز قرفه و بهمن — ز زنجبیل بکوبد و گر فرو بیزد
ز زعفران و ستقنقور مغز چلغوزه — بسبد و سنبل و مغز چقوک آمیزد
برای چینی و بلبوس و روغن و پسته — ز قند صاف همه ادویه برآمیزد
بهر صباح از آن حقه بگیرد سم بخورد — که گرده سخت کند باه برانگیزد
غذای خویش همه قلیه نرگسی سازد — بشرط آنکه دگر غذا بپرهیزد
بهفته دگر آن عضو همچنان گردد — که از صلابت آن نیزه شمشیر بگریزد
بهر آن نگار پری وش که ضرب او بیند — چنان ز طبع تو گردد که از تو بگریزد

معجون که تقویت باه کند و آب پشت افزاید صنعت او این است نظم

عنبر و عود و بسباسه و خشخاش — زعفران مصطکی و سعد و پیاز
وانکه از هر یکی بساید و بیز — بعد از آن راز یانه و کشنیز
هر یکی نیم دانگ و مقدار — خورده نا کرده هیچ از و بگذار
خرما عظم بقدر جمله بسنج — ساز ترکیب با عسل یا قند
آنکه خواننده اهل دل اسرار — نیز تش گاه گاه صوفی وار
این نصیحت ز تو سخن یاد آر — تا شود بر جیبات بر خوردار

معجون مجرب درین باب و صنعت آن نظم

ز تخم السیون و تخم پیاز — تخم گزر جمله را خرد ساز
زرده تخم مرغ سازش خمیر — تو این جمله را جمع کن ای امیر

عسل را در آب خورد اندر و ... تو معجون بسازو بہی خور از و
کند گرده و پشت تو ہیچو سنگ ... کہ رستم شوی خواجہ در روز جنگ
تو پیش از غذا پارهٔ خور از ان ... کہ گردی بشہوت بہ از نوجوان
زنان را تو خوشنود یابی سبب ... ندانند ایشان بجز تو کسی

معجون کہ منی افزاید و قوت باہ نماید صنعت آن مغز بلادر مغز چارو مغز بادام خشخاش کنجد آبلہ مقشر صمغ نارگیل نخود مقشر از ہر یک نیم سیر زنجبیل خولنجان دار چینی قرنفل زرنباد الایچی سعد سنبل بوزیدان سیاه از ہر یک ربع سیر بہمن سفید خصیۃ الثعلب از ہر کدام چہار تولہ زعفران یک تولہ و نیم نبات نصف اجزا عسل کف گرفتہ دو چند اجزا الطریق متعارف معجون ساختہ صبح و شام بقدر مثقال تناول نمایند کہ نافع است **معجون لبوب** مقوی باہ و منی بیفزاید صنعت آن مغز بادام فندق نارگیل تخم صنوبر حب الزلم حب فلفل حب الخضر زنجبیل دار فلفل بشک از ہر یکی جزو فانید بانقدر کہ در کار باشد حل کرده معجون سازند ہر روز بقدر یک بیضہ بخورند صبح و شام من عشرہ کاملہ مولف گنج باد آورد **معجون** بہ در کہ منی بیفزاید صنعت آن تخم گذر تخم پیاز تخم ترب تخم بلیون تخم جرجیر حب فلفل حب الزلم تو دری سرخ و زرد لسان العصافیر شقاقل بہمن بوزیدان قسط شیرین زنجبیل دار فلفل حرف حلبہ جملہ اجزا مساوی معجون کند بعسل و نبوشد از وسہ درم بیک وقیہ شیر تازه با شراب شیرین ہمہ **معجون** نافع جہت قوت باہ و امساک و انعاظ صنعت آن تخم بلیون تخم گذر تخم شلغم تو دری سرخ و زرد و حب الرشاد تخم پیاز تخم اسپست خار خسک مغاث عاقر قرحا زر اوند مدحرج اسفند سورنجان خولنجان تخم خشخاش تخم خربزه سعد ہندی

تخم شلغم اشنه فلفل دراز حلبه قرفه دارچینی تخم خنبد قوقی موصلی سیاه جوز هندی زنجبیل بوزیدان
شقاقل تخم حلغوزه عود از هر یک سه توله زرنب تخم کرفس درونج ابریشم مقرض از هر یک دو توله
بهنگره یک توله خصیة الثعلب تخم جرجیر لسان العصافیر اسارون بهمنین از هر یک پنج
توله مغز سر گنجشک سفید قطعه کوفته و بیخته در عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند

معجون مقوی نسخه حکیم معین الدین مبهی و منشط و مفرح و منعظ است گرده و پشت
و دل و دماغ را قوت بخشد صنعت آن شقاقل مصری بهمن سرخ و سفید بوزیدان
سورنجان مصری بسباسه قرنفل قضیب گاو جوان خشخاش کرده سوده مغز حب الزلم
مغز حلغوزه مغز حب الخضر مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبابه تخم شلغم دار فلفل
نارمشک تخم جرجیر قرنفل تخم شبت صندل سرخ و سفید خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ
بادرنجبویه تخم ملیون اسارون قرفه درونج عقرب بهمن سفید توبال گل قرفه ورق قرنفل جوز بوا
اشنه سنبل الطیب تودری خامس لولوی ناسفته از هر یک یک درم کبابه زنجبیل سنبل هندی
زرنب تخم بادرنجبویه بسباسه مصطگی تخم اسپست گزر تخم شبت سانج هندی حجر یشب
کهربای زرد نقره محلول از هر یک سه درم عنبر اشهب ده درم تعبل یک درم ابریشم
یاقوت زر یک درم تودری سرخ و سفید از هر یک چهار درم سرو مقل پانزده مثقال
خصیة الثعلب زعفران از هر یک پانزده درم عنبر اعظم خوب سوده صد مثقال
عسل مصفی معجون مقوی المنی خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر یک هشت
مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر یک چهار مثقال مغز پسته مغز نارجیل مغز بادام مغز
فندق از هر یک دو مثقال اشنه ابریشم مقرض شقاقل انیسون انگدان ماهی شیر
عراقی تخم کرفس تخم اسپست تخم گزر تخم ملیون تخم گندنا تخم شلغم تخم کلم تخم پیاز
بوزیدان حب الزلم حب الصنوبر بسباسه کبابه تخم ترب خولنجان تودری
سرخ و سفید تخم حیا حب القلقل فلفل لسان العصافیر نا[illegible] عسل بسباسه خشک

خردل عاقرقرحا از هر یک مثقال مشک تبتی نیم مثقال ورق طلا و نقره از هر یک پنجاه عدد سمک صیدا پنج مثقال عسل کف گرفته بقوام آورده سه مثل ادویه بستور معجون سازند **معجون لبوب نسخهٔ دیگر** منی بیفزاید و گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و ریگ مثانه پاک کند مجرب است اخلاط آن مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز بارجیل مغز چلغوزه مغز حب الخضرا مغز حب الزلم مغز حب القلقل کنجد مقشر تودری زرد و سرخ تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز لسان العصافیر تخم انجره خشخاش سفید زنجبیل دارفلفل کبابه بهمن سرخ دارچینی خصیة الثعلب قرفه شقاقل خولنجان بهمن از هر یک شش درهم عسل بقدر حاجت و بعضی اطبا از تخم انجره احتراز نمایند بسبب حدتی که در وی هست و صاحب اختیار است باید گفت که من بسیار تجربه کرده ام در قوت باه و بعد از خصیة الثعلب هیچ چیز با تخم وی نرسد خواصه اگر شیر گاو تازه خورند سه مثقال پیاپی اگرچه صاحب منهاج آورده که چون با شلغم خورند مقوی باه بود لیکن اکثر آنست که شیر اصلاح آن میکند و دفع سمیت آن مینماید شربتی از این معجون یک مثقال تا ده درهم از این ترکیب بیست هشت جزو هست وزن یکصد و شصت و هشت درم مزاج گرم و در آخر درجه خشک در آخر یک درجه **معجون لبوب نسخهٔ غریب** منی افزاید و نعوظ تمام آورد و گرده را قوت دهد اخلاط آن مغز پسته فندق مغز چلغوزه جوز هندی از هر یک پنج درم مغز بادام کنجد مقشر از هر یک ده درم لسان العصافیر حب الرشاد تخم اسپست از هر کدام یک درم فانید دو درم زنجبیل کبابه دارفلفل کندر از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم مشک مرباتخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم انجره از هر یک دو درم عسل بوزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو مثقال این نسخه بیست و سه جزو هست با فانید یا عسل بوزن هشتاد و هفت درم و مزاج گرم در اول آخر درجه دوم خشک در آخر

یک درجه **معجون لبوب نسخه دیگر** مقوی و منعظ و مبهی است صفت آن
مغز بادام مغز پسته مغز فندق مقشر چلغوزه کنجد مقشر از هر یک پنج درم شقاقل شش
درم تودری سرخ و سفید بهمنین از هر یک سه درم تخم تره تیزک تخم پیاز تخم انجره تخم
گزر تخم شلغم لسان العصافیر از هر یک دو درم اسپست قند سفید از هر یک بیست
درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا ده مثقال این نسخه نوزده جزو است
تا قند و آن یک صد و یک درم مزاج گرم در یک درجه و نیم معتدل در یبوست و رطوبت
معجون لبوب نسخه دیگر عروق را پر گرداند و قضیب را سخت کند و اجزای
آن مغز نارجیل مغز چلغوزه مغز بادام مغز حب الزلم مغز بن مغز پسته کنجد مقشر شقاقل مصری
خشخاش سفید تودری زرد و سفید بهمنین از هر یک پنج درم ادویه خشک را جدا بکوبند
و هر چه از لبوب جدا کوفته بوزن مجموع قند کوفته اضافه نمایند و سه وزن برابر ادویه
عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند شربتی دو درم این نسخه سیزده جزو است
مزاج گرم در یک درجه و نیم خشک و ربع سیم درجه **مفرح یاقوتی** نسخه مجرب
حکیم ولی گیلانی که در قوت باه نظیر ندارد صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشانی
مروارید ناسفته کهربا مرجان مشک خالص پنیر مایه شتر ماهی سقنقور از هر یک یک درم
ورق طلا و نقره و عنبر اشهب ابریشم مقرض صندل سفید زنجبیل تودری سرخ و
زرد شقاقل مصری تخم پیاز تخم شلغم تخم گزر قلفل دارچینی کبابه چینی قرنفل بالنگو خولنجان
مصری دار فلفل بلیله آمله مقشر تخم بابونه زعفران پوست ترنج مغز جوز هندی دو درم
عود قماری خصیة الثعلب مغز چلغوزه از هر یک مثقالی مصطگی مغز پسته مغز فندق مغز
بادام شیرین مغز گردگان قضیب گاو خشک کرده بریان کرده مغز تخم خربزه از
هر یک پنج درم قرفه تخم بهیون لسان العصافیر گاوزبان زرنباد درونج شیطرج هندی
بوزیدان بهمنین از هر یک سه درم و اگر مغز دانه بلادر و مغز چار و نیم کوچک نیز

از هر کدام

لعل بدخشانی یاقوت رمانی یکی [illegible] از هر یک
مروارید ناسفته از هر یک
[illegible] و ابریشم سپید مغز
بادام سفید از هر یک [illegible]
[illegible] باعسل [illegible]
سازند و بعد از دو ماه
یک مثقال [illegible]
نمایند بغایت مقوی
[illegible] ۱۲

از هر کدام سه درم بنید از نه بهتر باشد اجزا کوفته بیخته باسه برابر عسل معجون سازند و در ظرف
چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال **مفرح یاقوتی**
نسخه حکیم نجم الدین عبد الله در تقویت باه و اشتهای طعام بے نظیر ست اخلاط آن
یاقوت رمانی پنج مثقال لعل مروارید غیر مثقوب از هر یک پنج مثقال بهمن سرخ و سفید
شقاقل از هر یک چهار مثقال گلسرخ پنج مثقال خصیه الثعلب چهار مثقال مصطگی بیست
مثقال ابریشم مقرض دارچینی از هر یک چهار مثقال تودری سرخ و سفید از هر یک
دو مثقال قرنفل سنبل از هر یک پنج مثقال زرنب اسارون از هر یک ده مثقال
بسباسه قرفه از هر یک پنج مثقال نخود الوندی نارمشک سمکنته الصید خولنجان سعد
اسطوخودوس از هر یک ده مثقال کبابه بوزیدان از هر یک پنج مثقال تخم گذر
کندر از هر یک ده مثقال قاقله صغار پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر یک بیست
مثقال ورق ریحان سی مثقال زعفران ده مثقال تخم شلغم هلیون عود قمارے
زرنباد از هر یک یک مثقال شیرهٔ آمله چهل مثقال ماهی روبیان تفاح النخل قضیب گاو
سوهان کرده از هر یک ده مثقال صندل سفید بیست مثقال مغز کنجشک که در وقت
هیجان صید کرده باشند سی مثقال جوز بوا چهل مثقال بیخ چینی شصت مثقال مغز بادام
بیست مثقال مغزین مغز پسته بیست مثقال ورق طلا و نقره و عنبر اشهب از هر یک
پنج مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه کوفته و بیخته و عسل بقوام آورده
معجون سازند شربتی یک مثقال **مفرح حکیم عماد الدین محمود شیرازی** که بجهت والی
خلیفه شاه طهماسب ترتیب داده مقوی باه است و دفع سلسل البول میکند و منع سرعت انزال
مے نماید و مقوی دل و گرده و باه و پشت و کمر و مفاصل است اخلاط سنبل قرنفل
هیل از هر کدام دو مثقال تودری زرد و سرخ از هر یک ده مثقال سولنجان
بسباسه کبابه چینی مصطگی حلتیت ده بیخ عقرقرحا زراوند مدحرج دارچینی ورق طلا و رق

نقره‌وا از هر یک دو مثقال بوزیدان خولنجان سمکه صیداری بسباسه قصب گاوسیان کرده
جوز بوا تخم تره تیزک تخم گندنا بزر البنج مایه بیخ شقاقل حب النیل سعد کوفی تخم شلغم تخم
ترب از هر یک پنج مثقال زعفران دو درم نارجیل مغز پسته فندق بادام چلغوزه مغز
مغز گردگان مغز تخم خربزه بهمن سرخ و سفید از هر یک ده مثقال ابریشم مقرض خشخاش
سفید و تخم حرف تخم انجره تخم رازیانه مشک از هر یک سه مثقال زرنباد نه مثقال عنبر اشهب
یک مثقال نبات سفید بهمن کرانگبین یعنی عسل مصفی بک من بقوام آورده معجون
سازند شربتی یک مثقال مفرح بهی مقوی خصیه الثعلب دارچینی زنجبیل از
هر یک هشت مثقال کبابه قرنفل دارفلفل از هر یک چهار مثقال مغز پسته بادام
فندق نارجیل از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض ابهل شش مثقال انیسون اجوائن بلیله
مایه بیخ تخم کرفس تخم اسپست تخم گزر تخم لبلاب تخم گندنا تخم کلم تخم شلغم تخم حرف چیبا
بوزیدان جدوار حب الزلم حب الصنوبر کبار و صغار تخم ترب خولنجان تودری
زرد و سرخ بهمن سرخ و سفید تخم خیار حب فلفل لسان العصافیر بصل بسباسه
خشک مربی خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال عسل سه وزن ادویه جوارش
جالینوس زیاده کند و تقویت باه و معده را اقوی گرداند اشتهای طعام
آورد سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر کدام ده مثقال انیسون تخم کرفس
از هر یک یکمثقال زیره کرمانی در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده بریان نموده
مصطگی نانخواه سعد هندی از هر یک چهار مثقال فلفل گرد دو مثقال مشک یک مثقال
و نیم قند سفید پنج مثقال مجموع کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته معجون سازند هر
صباح و مسا یک مثقال تناول نماید جوارش جالینوس این جوارش را
خاصیت بسیار است اندام را قوت دهد و بوی دهن خوش کند و باد ها بشکند و
بسیار بول که از سردی بود باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و خون را

صاف کند و بادهای ناسور و دیوانگی و دردسر که از سردی بود و نقرس و قوباد بهق را
سود دارد و بواسیر و ریگ و گرده دفع کند و سیاهی موی را نگاه دارد و هر که بیست و
یک روز استعمال کند ازین بیماریها که ذکر کرده شد خلاص یابد و ایمن گردد و بعد از ده روز که
ساخته بود استعمال کند صنعت آن سلیخه سنبل قاقله دارچینی خولنجان قرنفل سعد زنجبیل
زعفران سفید دارفلفل قرنفل بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره تخم جزر از
هر یک دو درم مصطگی ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام شاید خوردن **جوارش فیروزنوش**
نافع ست بادهای غلیظ و بواسیر را و مقوی معده است و تقویت باه میکند و گونه روی
صاف میکند و کلیه را گرم میگرداند و نافع است بادهای رحم و نزف الدم که از بواسیر باشد
اخلاط آن از هلیله کابلی بلیله زرد شیطرج تخم کرفس از هر یک شش درم بلیله آمله نانخواه
تودرین دارفلفل کنجد مقشر از هر یک چهار درم قرفه سنبل جوزبوا زنجبیل فلفلمویه از هر یک
هشت درم خیربوا قسط سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان ناردشک از هر یک شش درم
سعد ده درم مشک دو مثقال عنبر یک مثقال خبث الحدید مرباشل جمیع ادویه
روغن گاو ده استار با انگبین کف گرفته بسرشند مانند معجون خوب و دو هفته بیاسید
بخورند مزاج گرم و خشک در دو درجه و سه ربع سنه **جوارش زرعونی** منقول از
قرابادین نجشی تقویت باه میکند اخلاط آن تخم بلبوین ثقاقل بهمن سرخ و سفید تودری
زرد و سرخ سقنقور لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل بزر اللفت بزر الفجل
بزر الجرجیر بزر البصل بزر الشهدانج بزر الجزر الکراث خولنجان جوزبوا دارچینی دارفلفل
بوزیدان اسقیل مشوی از هر یک سه درم بزر الانجره ده درم فانیذ بوزن جمیع ادویه
همه را کوفته بعسل کف گرفته معجون سازند مزاج گرم در اول درجه و سیم خشک در
یک درجه و ربع سنه **جوارش سلیمانی** که منسوب بسلیمان پیغمبر است علی نبینا و

علیه السلام در تقویت باه و شهوت جماع بی بدل است اخلاط آن لسان العصافیر
تخم پیاز تخم شلغم تخم کونچه بطلق دارچینی تخم تنبر ماهی عاقرقرحا تخم اوٹنگن از هر یک سه درم
کوفته و بیخته بیارد و بست تخم مرغ و سر آنها شکسته بر آتش دارد و چون اندک بجوش آید
این داروها در وی ریخته شیر گرم بخورد **مفرح مرکب اهل هند** که در قوت باه بی نظیر است
موصلی سیاه تخم بکهاره زنجبیل جینیة تخم شبت کهر مکه اجوز بوا جاوتری قرنفل عاقرقرحا خولنجان
نارجیل دارچینی اجواین خراسانی فلفلمویه دارفلفل قاقله صغار و کبار از هر یک پنج مثقال
مغز بادام مغز پسته مغز بلادر چار وفی زعفران از هر یک سه مثقال هوچیس سنبل سعد
از هر یک دو مثقال نبات مساوی جمله ادویه روغن مشنط اکبر روغن جوزماثل روغن لفاح
روغن بسباسه از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته و بیخته به روغن های مذکور سرشته در سه برابر
عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند و اگر خواهند ربع اخیرا سونیر منقی داخل نمایند و قدری
مشک نیز بران اضافه کنند **طریق گرفتن قسط** اگر چنانست که بیارد و ورق النشاط
اعلی خوب سوده دو سیر در یک من شیر و دو سیر روغن با آتش نرم بجوشانند چندانکه غلیظ
شود و بعد ازان فرود آورده صاف نماید و خبرات لسته بسکه او گرفته بطریق متعارف
روغن بسازند که بغایت لطیف می شود و داخل ساختن بمعاجین روشنی بدیعیت
طریق گرفتن روغن جوزماثل چنانست که بیارند تخمهای جوزماثل بقدر نیم سیر
نیم کوب ساخته در نیم من شیر بجوشانند چون بجوشد صاف نموده خبرات بندند و بطریق متعارف
سکه کشیده روغن سازند و بکار برند **طریق گرفتن لفاح و شبی و بسباسه**
بر این وجه است که بیارند از هر کدام که خواهند بقدر چهار سیر و نیم کوب کرده در یک سیر
شیر بجوشانند و بعد ازان بطریق متعارف خبرات بسته سکه کشیده بر روش جوزماثل
در روغن مشنط اکبر روغن بستانند که ده برابر روغن های کیف دیگر کیف بخشد **معجون**
اهل هند مسمی جوزبوا دارچینی زعفران دانه الایچی قرنفل بالنگبی بیخ سوخته اجواین

خرمسانی موصلی سپاری زنجبیل فلفل دراز شکرتر سے ہمہ را کوفتہ و بیختہ برابر ہمہ ادویہ شہد

در روغن گاؤ انداختہ بپزد **ترکیب دیگر مبہی** موصلی سیاہ دو سیر و نیم موصلی

سفید دو و نیم سیر تخم کونچہ پکہارہ اسپند سونٹھی مغز پستہ مغز بادام فارچینی جوز بوا فلفل دراز

فلفل زنجبیل از ہر یک ہفت سیر شاہی قرنفل زعفران خصیۃ الثعلب جند بیدستر بیخ

پان مشک از ہر یک چہار سیر شاہجہانی جملہ ادویہ را کوفتہ نگاہدارد و بیارد یازدہ سیر شیر

گاؤ و یازدہ سیر روغن باہم مخلوط ساختہ بپزد و روغن صاف گیرد بعد ازان بیارد گاؤمیش و ہمہ

دارو ہای کوفتہ و بیختہ با روغن مذکور ممزوج ساختہ در پنجاہ سیر شیر مذکور انداختہ با آتش نرم

نرم بپزد و چون پختہ شود روغن را جدا سازد و دارو ہا را جدا ساییدہ با دو و نیم سیر عسل ممزوج

کردہ نگاہدارد و زعفران و عنبر و مشک را در ہنگام سیکہ پختہ شدہ باشد داخل سازد و بر روز

سہ ابر گرد و گان ازان بخوردہ باشد کہ در قوت عجایبہا بیند **ترکیب اونٹ کتارا**

کہ بسیار مبہی است و مقوی باہ بیارد پوست بیخ اونٹ کتارا کہ بعد از خشک شدن یک سیر

بماند و ساییدہ از جامہ بگذراند و بیارد پنج سیر شیر گاؤ و جوشانیدہ کہ آن شیر از جوش بسیار نیم یک

بستگی آید و در آن وقت بیخ مذکور را داخل سازد و فرود آرد بعد ازان دارو ہای مذکور را

دران حلوا داخل ساختہ بکفچہ بر ہم زند و دارو ہا اینست قرنفل جاوتری جایفل دارچینی

عاقرقرحا فلفل دراز فلفل الایچی از ہر کدام پنج درم موصلی سیاہ دہ درم جملہ ساییدہ کردہ داخل

سازد و نگاہدارد و ہر صباح و شام بقدر دو سیر شاہی بخورد و از ترشی پرہیز دارد از مجربات راے

شیوداس **مفرح لطیف الکیف مبہی مشتہی مقوی منعظ حکیم علی**

اخلاط موصلی سفید و موصلی سیاہ آملہ مقشر بلیلہ کابلی خولنجان دار فلفل عاقرقرحا قرنفل

از ہر یک سہ تولہ شیرہ بہنگرہ سیاہ ربع سیر این ادویہ را کوفتہ و بیختہ با شیرہ بہنگرہ مذکور

در سہ سیر شیر پختہ بجوشاند تا تمامی شیر را ادویہ مذکور بکشد و خشک شود بعد ازان بیارد

احمود موچرس پکہارہ قرنفل کہر ملکرا کوکہرو زنجبیل ناگکیسر از ہر کدام پنج تولہ بسنین

[illegible]

اسارون از ہر یک سہ تولہ دارچینی سنبل سعد قاقلہ صغار و کبار کچور از ہر یک چہار تولہ
خصیۃ الثعلب صندل سفید بسباسہ جوزبوا از ہر یک ربع سیر ہمہ را کوفتہ و بیختہ برابر تمامی
اجزا نبات داخل کردہ بستانند مغز بادام مغز نارجیل مغز چلغوزہ از ہر یک چہار تولہ مغز را
جداگانہ کوفتہ در سہ وزن ادویہ عسل کف گرفتہ تمامی اجزا را بسرشند و برابر ہمہ یاقوتی
آمی فرد اعلی ضم نمایند و لیپ خوب کردہ ربع سیر زعفران با قدری مشک و دو دست
ورق طلا و ہمچنین ورق نقرہ بران اضافہ نمایند کہ مفرحے بغایت خوب و پسندیدہ
و کثیر المنفعت شود خصوصاً در قوت باہ نظیر ندارد و اگر خواہند دارو با یک سیر روغن
منشط اکبر بسرشند نیز خوب است شربتی از ان بقدر مزاج و برداشت طبیعت **اطریفل
کبیر** تقویت باہ و رنگ و روی نیکو گرداند و بادہای بواسیر را زایل سازد و معدہ را قوت
دہد و بدن را فربہ کند صنعت آن ہلیلہ سیاہ آملہ مقشر بلیلہ مقشر فلفل دراز فلفل از
ہر یک سہ مثقال زنجبیل بوزیدان بسباسہ شیطرج ہندی تودری سرخ و سفید شقاقل
لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر شکر طبرزد بہمن سرخ و سفید از ہر یک یک مثقال
ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن گاو و بادام چرب کردہ بعسل کف گرفتہ معجون سازند شربتی
سہ درم تا سہ مثقال من الادویہ

لذت سیر دہم در حبوب و گولیہا و سفوفاتی کہ در تقویت باہ و دفع سرعت انزال نظیر ندارد

حب مبہی کہ مجامعت را قوت دہد و منسوب است بجالینوس صنعت آن مغز
کنجشک نر کہ در وقت ہیجان صید کردہ باشند شقاقل مصری تخم پیاز سفید کشنیز اجزا متساوی
بعسل حب بندند و وقت حاجت سہ حب ازین با شراب حل کردہ بخورد کہ نعوظ تمام آورد

گولی حکیم حسن جہت قوت باہ بی نظیر است موصلی سیاہ یک سیر در نیم سیر شیر گاو
بجوشانند تا تمام شیر بخورد و بعد از ان در سایہ خشک کردہ کوفتہ بیختہ جوزبوا ربع سیر بسباسہ
ربع سیر کوفتہ بیختہ در عسل قوام آوردہ گولے بندد بحسب خوراک خود از ہر روز یکے

از ان

ازان بخورد در قوت باه بغایت مشاهده نماید اگر جهت جزء اعظم بقدر مزاج بان ضم کنند

حب لطیف از مجربات حکیم سعد الله گیلانی قوت باه زیاده کند و امساک

بی عدیل است و اشتهای تمام آورد و کسیکه باین معتاد کند بگردن نمی افتد چرا که از افیون جزء اعظم

غالب است صنعت آن پوست ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل بسباسه سعد زرنباد جوز ماثل بزر البنج

مشک کشنیز عنبر از هر یک یک مثقال مصطگی گل سرخ صندل عود القرح از هر کدام یک و

مثقال جوزبوا بیخ لفاح ماه فرفیون زعفران از هر یک سه مثقال جندبیدستر کافور از هر یک نیم

مثقال ورق نقره ورق طلا از هر یک بیست و پنج عدد کوفته بیخته با عسل کف گرفته حب سازد

حب ممسک مشکی که بغایت از برای سرعت انزال و قوت باه و پشت و گرده و

ضیق النفس سودمند است و از برای بواسیر خونی و بادی نیز مفید است و از برای تپ های کهنه

وسل و دق بغایت مناسب است اخلاط آن عاقرقرحا یک درم مصطگی یک درم قرنفل

سه درم مشک یک درم و نیم جدوار ربع درم زعفران یک درم بسباسه نیم درم همه را کوفته و بیخته با

شیره نبات با گلاب پرورده حب سازند و در وقت حب کردن صمغ عربی تر کرده بسته

بمالند و هر حبی که می بندد وزن سه نخود باشد و اگر کوچک سازند باید دانست که بقدر سه نخود

خوراک است **حب جوز ماثل** که در امساک انعاظ و انتعاش خاصیتی تمام دارد گل ها توره

سیاه و سپید خشک کرده بسایند برابر آن فلفل دراز سائیده با هم مخلوط ساخته بقدر نخود حبها بندند

و بقدر برداشت طبیعت ابتلاع نماید **گولی نافع** تخم کونچ مقشر تخم اٹنگن تخم مکهانه از

هر کدام یک سیر جوبده سیر شیر گاو بجوشد که تمام شیر در خورد و بعد از ان خشک کند و بیارد موصلی

سیاه و سفید زنجبیل دارفلفل جوزبوا اجمود اجوائن تخم گذر تخم ترب اسگنده تخم تره تیزک

از هر یک نیم سیر عاقرقرحا قرنفل از هر یک ده درم خشخاش سنگهاره از هر یک سیر پنج گلشکری هم

ادویه کوفته بیخته سبوغی که در شیر جوشانیده باشند و نبات نیم سیر قند سیاه کهنه با عسل مخلوط ساخته

بقدر جوز غلوله بندند هر روز ناشتا یکی صبح و شام یکی بخورد که سستی قضیب بکلی ببرد و قوت

داخل سازد و درشیشه نگاهدارد و هرچند کم نه شود بهتر است نافع باه بود **سفوف شیخ عبدالله**
جونپوری جهت قوة باه بی‌نظیر است پوست چینیه دو سیر شکر تری دو سیر همراه ساخته هر روز
یک کف دست بخورند عجایبات باه مشاهده نمایند **سفوف محمد خان گجراتی** مقوی باه مسلی
سیاه و سفید اندرجو گوکهرو بهیلی موچرس است گلوی بیکتان پلی بیخ عاقرقرحا تخم کهاره تخم اسگند تخم کونچ
کبابه چینی لبان الاجی همه ادویه کوفته و بیخته باو چندان شکر سرخ آمیخته سفوف سازد و هر روز
یک کف دست ناشتا بخورد و از ترشی و سرد پرهیز کند فائده بسیار مشاهده نماید مجرب است **سفوف**
مقوی باه یکسیر فلفل را در بیخ شیر گاو انداخته در دیگ سفالی نقدر بجوشانند که تمام شیر را در خود بسیر
برآورده در کپره ببندد و هر روز اگر دستی ان بمالد تا وقتیکه خشک شود و هر صباح ناشتا یکتوله از آن
کوفته با دو توله نبات هضم نموده بخورد و بالای آن شیر گاو بیاشامد که در تقویت باه بی‌نظیر است و مجرب
من جامع اللذات **سفوف نافع** ریشگی نافع جمیع علل باد و بلغم و صفرا و بیماری شکم را که آنرا اطحال گویند
و سوء و سند بود و سلسل بول و سنگ مثانه را و نفع کند بواسیر و نواصیر و ریگ مثانه جمیع علتهای
شکم را و تر ده نوع جذام و ریشها و بیماریها زایل کند و قوت باه و آب پشت بیفزاید و از ملازمت آن بوی
سفید نشود و بسیار قوت و توانائی بخشد نسخه آن ستاور گوکهرو بیخ بید سیاه مثقال از هر یک شانزده درم بیابان
کند بیست درم گلوی بیست و پنج درم بیلوا ده بی درم چیته ده درم بیخ فلفلدراز و گرد از هر یک سه
درم کوفته و بیخته با سفتاد و دو درم شکر سرخ و پنج درم شهد مصفی ده و نیم درم روغن ستور آمیخته هر روز ناشتا
پنج درم بخورد که بسیار عجیب النفع و بدیع العلاج است **سفوف مکثر منی** تخم ملیون مثقال زنجبیل از
هر یک پنج درم تودری سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم لفت تخم ترب تخم رطب تخم گزر تخم چینه
تخم انجره از هر یک دو درم اسقیل مشوی سره سقنقور از هر یک سه درم حب الرشاد
پنج درم لسان العصافیر پنج درم کوفته و بیخته با چهل درم شکر سفوف نماید شربت پنج درم
سفوف خشک که بجهت المهدی بالله خلیفه ترتیب داده‌اند در تقویت باه عجیب النفع
است بیار و خشک خشک بقدر احتیاجی و بکوبد و از جامه بگذرانند بعد از ان بیاید

خشک تازه و آب آن گرفته زخشک خشک بریز دو در آفتاب بجگاند و بعد ازان بیشتر آن کنند تا نیکو
سه یک بوزن سابق بیاید کند پس بگیرد از خشک مذکور سه جزو عاقرقرحا یک جزو و شکر چهار جزو
کوفته بیخته باهم ضم کنند شربت دو درم با آب نیم گرم بخورد سفوف که منی بیفزاید تخم گزر
تخم انجره از هر یک شش درم قسط عاقرقرحا از هر یک دو درم زنجبیل شقاقل از هر یک سه درم
خولنجان ده درم تودری زرد و سفید از هر یک پنج درم همه را کوفته بیخته باهم مخلوط ساخته هر روز
سه درم سفوف کند سفوف که منی را غلیظ کند و باه انگیزد بسیار دهد شاه قوج جوان و بسوزاند
پس سه درم ازان با یک درم خولنجان سفوف کند عجایب بیند و اگر قدری سوخته آنرا بار و عجز
با همین بر قضیب طلا کند همین عمل دارد سفوف در تقویت باه بسیار که مکرر تجربه کرده
با نبات صلایه نموده هر صباح یک سیر شاهی بخورد سفوف که جهت یکی
از سلاطین هند یکی از حکیمان ساخته تخم پیاز کوفته بیخته خار خشک مغز بادام
از هر یک یک سیر احمر و سفید مگس عود لبان از هر یک سه درم سعد و سنبل الطیب یک سیر هندی سوسعلی
از هر یک چهار درم و نیم ادویه کوفته بیخته وزن ادویه شکر سرخ ضم نموده هر روز تا بیست
یک درم سه درم یا چهار درم بخورد و از ترشی پرهیز کند سفوف بسیار و تخم اسگند پیاز
گوکهرو تخم تال مکهانه و بار یک صلایه نموده از جامه بگذرانند هر روز مقدار سه درم از
ادویه با سه درم شکر سرخ ضم نموده بخورد که قوت باه بغایت افزاید لذت جماع دهد
در اغذیه و اشربه که مقوی باه اند باید دانست که گوشت مرغ فربه بیضه نیمبرشت
بیضه نهاده باشد و خروس فربه که هنوز صیحه نزده باشد بغایت مناسب است و قوت گوشت
خروس درین کار از گوشت مرغ افزون است و طریق آنست که اگر در مزاج رطوبتی غالب بود
گوشت را کباب با قلیه خشک سازند اما زیره و توابل بسیار بکار برند و اگر مزاج یبوست غالب
نخود بسیار و زعفران و دارچینی بسیار و مشک و گلاب معطر گردانند یا آنکه یخنی کنند
و در آب آن رشته باریک بریزند و اگر مزاج در حد اعتدال بود با برنج قبولی سازند و گوشت

پلاو قلیه نرگسی در تقویت باه و آلت انتشار نفع بسیار بخشند اشربه لائق نسبت کر اگر شراب
سیل مے کنند شراب زبیبی اختیار نمایند زیرا که بواسطه غلظت و متانتی که دارد قوت وے
قوی باشد یا شراب انگور شیرین که هنوز نشش باه بروے نگذشته باشد زیرا که غذائیه این
نوع شراب از شراب کهنه زیاده بست و بواسطه مائیتی که دارد ریح نافع ازوی متولد
گردد و پخته جوش و در این کار بهترین شراب هاست و فوائد و قوت او جمیع بدن را عام است
و صنعت آن چنانست که بیارند صد من آب انگور و بیست من گوشت فربه در ان
اندازند مرغ بچه هاے فربه مثل خانگی و کبک و کبوتر و تیهو و گنجشک و امثال اینها
بقدر لائق بآن اضافه نمایند و از میوه ها سیب و به و امرود پاک کرده از هریکی دو من و از ادویه زنجبیل
قرفه و قرنفل و ساذج هندی و قاقله کبار از هریک دو مثقال خولنجان مصری یک مثقال
و کبابه چینی و پوست ترنج و پوست بالنگ و سنبل هندی و جوزبوا و زرنباد و سلیخه و اشنه
و دارفلفل و انیسون و رازیانه و سعد کوفی و بهمن سرخ و سفید عود قماری از هریک پنج مثقال
اسارون سه مثقال پانزده مثقال مجموع کوفته و بیخته در کیسه کشاده نهند و در دیگ اندازند
تا بجوشند زمان زمان کیسه را دست بمالند تا شیره بازدهد چون گوشت هانیک مهرا شود
دیگ فرو گیرند و صاف کنند و دیگر باره بر آتش نهند پنج من عسل مسعودی در ان کنند و
بقوام آورند و ده درم مصطگی و ده درم عنبر در ان اندازند و اگر خواهند قوامش غلیظ تر بود
صد من به انجبیل سن آرند و اگر خواهند رقیق تر هشتاد من آرند و در آخر مشک و زعفران از هر یک
صد یک گل ادویه در گلاب حل کنند و در ان ریزند و در ظرفے دارمانی کنند و بعد از چهل روز بقدر
قوت طبیعت هر روز قدرے از ان تناول نمایند و عجائب مشاهده کنند و مخفی نماند که این
بهترین داروهاست و غذاها هیچیک از مفردات و مرکبات برابری باین نمیتوانند کرد
بتخصیص در قوت مجامعت دیگر بگیرند گزر و چیره و شلغم و انجیر و بپزند و آب آنرا بگیرند
باشند آن شراب زبیب ضم کنند و بشکر شیرین بسازند و در مرتبان چینی اندازند و چون

ار

زعفران و مصطگی از هر یک ربع سیر صندل نیم سیر و دارچینی پنج سیر عنبر یکتوله مشک نیم توله

ادویه را جوکوب کرده در وی ریزند در خمره کرده سرش را محکم نموده و بجای گرمی در زیر زمین

دفن کنند و گرد اگرد آن پشکل گوسفند ریزد و بیست روز بگذارند بعد ازان بر آورده صاف

نموده تجرع نماید و اگر خواهد عرق کشیده بخورد عجائبات مشاهده کند دیگر شراب قرنفل

دل و دماغ را قوت دهد و فرح و انبساط بخشد و قوة باه بسیار افزاید و هاضم باشد و دافع سودا

بود و بسیار دنبات یک من قرنفل هشت سیر خولنجان دو سیر زعفران نیم سیر آب سه من ادویه را

جوکوب کرده یکشب در آب گذارد و روز دوم نبات اندازد و بعد از ده روز پالوده زعفران

انداخته بعد از دو روز بیاشامد **شراب دیگر مسمی مقوی منهی** که بجهت بعضی

سلاطین هند ترکیب کرده اند و آنرا اکسیر بدن میدانند جوز بوا بسباسه قرنفل اجوائن خراسانی

قرنفل جنگلی لفاح خشخاش آنانه سقنقور زرنباد بهنگره تازه از هر یک یک سیر قاقله کبار و صغار

بادیان اجوائن اسگند تخم کاسنی بری اجمود موسلی سیاه از هر یک ربع سیر سعد کوفی

سنبل الطیب صندل از هر یک نیم سیر گل داوده سوزیا از هر یک پنج سیر دارچینی کهیلی

کهیلا سیاه از هر یک دو سیر همه اجزا را نیم کوب کرده یعنی جوکوب کرده در خم کهنه

ریخته یک من و نیم من تبریزی گور که عبارت از قند سیاه هند وستانست شربت کرده

بران ریزد و آنقدار آب بران ریزد که چهار انگشت آب بر اجزا ایستد و سر آنرا محکم کرده

تا پانزده روز زیر زمین دفن کنند آنگاه بر آورده صاف نموده تجرع نماید و تا سه مرتبه این اجزا بکار

آید و اگر خواهد بطریق متعارف عرق آن کشیده بنوشد که بسیار نفع بخشد دیگر از جمله آنکه مقوی

باه تشد و انعاظ و مشتهی طعام و مسرور و مفرح روح لطافت ندارد الا اکثر علل امراض را از دو عرق گوشت

است صنعت آن اینست پوست بیخ سنبل الطیب و از بهمن سرخ و سفید خولنجان سعد کوفی عود بلوچ کوفته

تخم خرفه کوفته زنجبیل کوفته مشک مرزنجوش سورنجان مصری کوفته بسفائج کشنیز طباشیر سفید کوفته

قوة الصباغین زیره کرمانی از هر یک یک استار گاوزبان بادرنجبویه تخم خشخاش سفید

بیخ شیلیشان تازه سلیخ هندی نارمشک گل سرخ حضیته الثعلب مصری صندل سفید عود
قماری کوفته رازیانه بادیان خطائی تخم کاسنی پوست ترنج افتیمون خارخسک از هر کدام دو استار
ابریشم خام پاره پاره کرده هلیله کابلی تقی هلیله سیاه کوفته از هر یک پنج استار حکیم کمال الدین چوب
چینی پانزده استار اضافه این ترکیب نموده اند مجموع کوفته و بیخته پنج شبانه روز بخیسانند در ظرفی
که ترشح نشود و بعد از آن عرق بچکانند و مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز دانه زردآلو مغز بادام کوهی
مغز نارجیل مغز دانه بلادر تخم کدو و تخم هندوانه مغز تخم خربزه کریک مغز کدوگان تخم خشخاش سیاه
سفید دانه شهدانج از هر کدام دو استار این لبوبات را چنان بکوبند که همچو مرهم شود خرما مویز منقی
کشمش از هر یک دو استار گوشت دنبه دار گوشت فربه بکیراس حلوان مرغ ده قطعه کبوتر پنج قطعه
کنجشک سی قطعه شیر گاو نیم گل مشکین تازه که بهندی سیوتی گویند نیم سیر این لبوبات کوفته را
با فواکه تر یا خشک مثل سیب و انار شیرین از هر کدام پنجاه عدد داخل نمایند بهتر است با گوشتها
یک شبانه روز بپزند که گوشتها حل شود و بعد از آن عرق بچکانند و عرق ادویه با این عرق ممزوج
ساخته دو آتشه نمایند و چنانچه بست عنبر و مشک و گلاب علی الرسم داخل نمایند و عرق بچکانند
و باید که طیور و حیوانات را از اسعاد شکم و روده و اکارع پاک کرده بپزند و نفع این عرق از شرح

بیان بیش است **عرق گوشت** نوع دیگر که در تقویت باه و تصفیه لون و سرخی
روی بی نظیر است صفت آن دارچینی نیم سیر بسباسه جوزبوا قرنفل بادیان انجبیل
از هر کدام ربع سیر سنبل زعفران قاقله صغار و کبابه از هر یک سه توله مصطگی شقاقل مجوف
از هر یک توله مشک و عنبر از هر یک نیم توله قند یک سیر سیب صد عدد گوشت دنبه دار
یا گوشت فربه یک راس گلاب دو شیشه بطریق متعارف عرق بچکانند و استعمال
نمایند که کثیر النفع است **لذت پانزدهم در نقلیات و فواکه و**
حلویات و مربای که در قوت باه نفع تمام دارد و بباید دانست
که نقل پسته و بادام و فندق و جوز و نارجیل و مغز بلادر و چهار مغز و کوچک و مغز دانه

زرد لوبیا و تخم خرفه و خشخاش بریان کرده کنجد مقشر بریان و نخود بریان مناسب است
و اگر با شکر اختیار نمایند مناسب‌تر و از میوه‌ها انگور و انجیر و انبه و سیب و موز و خرما خصوصاً
رطب آن لایق و مناسب است و غیر ازین میوه‌ها نامناسب و از حلواها بعضی
حلواها درین کار منفعت بسیار است خصوصاً حلوای جوز و لوز و زنجبیل و دارچینی
و گزر و شقاقل و خرما و امثال اینها **طریق پختن حلوای جوز** چنین است شیره
نیم من مغز جوز صد درم گلاب بیست و پنج درم شیره را آنجا شسته آورده فرو گیرند تا سرد شود
بعد از ان بکفچه زنند تا دست بهم دهد و مغز جوز کوفته در میان آن ریزند و اندک مشکی اضافه
نمایند و فرو گیرند و حلوای لوز و پسته و فندق و نارجیل را مثل حلوای جوز پزند **نوع دیگر**
حلوای مغزی نبات دو سیر عسل یک و نیم سیر هر دو را کف گرفته و صاف نموده
بسیار بقوام آنجا آورند بعد از ان بادام یک سیر مقشر کرده بریان نموده با پسته پاک ساخته بریان
کرده همانقدر در ان داخل نموده بپزند بعد از ان فرود آورده باید که بسیار لت زنند
که خوب سفید شود پس مغز را داخل نموده قرص بسازند و حلوای [illegible] نیز همین قسم است
که بجای بادام کنجد می کنند و بعد از ان فرود آورده باید که بسیار لت زنند **حلوای**
زنجبیل زنجبیل ده درم گلاب صد درم شیره قند صد و پنجاه درم آرد سپید دوازده
درم روغن گاو سی درم زنجبیل را نرم کوبند با شیره صاف کرده با گلاب یک جا کرده
کنند تا بجوش آید و آرد را در روغن بریان کنند و شیره زنجبیل جوشیده در آرد و روغن
بریزند و کفچه زنند تا روغن آید و برشته شود **حلوای گزر** کوفته یک من شیره سی
درم نشاسته بیست درم روغن صد درم گلاب بیست و پنج درم مغز پسته سی
درم خشخاش ده درم گزر را تراشیده کنند در یک من گزر صد درم آب بکنند و آتش
آهسته کنند تا گزر پخته شود و بعد از ان گزر بیرون آورند و شیره و نشاسته در دیگ کنند
و بپزند با گلاب پس جوز را در آن بریزند و کفچه زنند تا دست بهم دهد بعد از ان روغن

در او کنند و چنان بپزند که روغن باز دهد فرو گیرند **حلوای دارچینی** شیره قند یک من
دارچینی صد درم روغن صد و پنجاه درم آرد ده بیست و پنج درم گلاب بیست و پنج درم
مغز پسته دوازده درم و نیم شیره را در دیگ کنند و دارچینی را نرم بکوبند و در شیره بریزند
و بجوشانند و آرد را در روغن بریان کنند و شیره را در میان آرد و روغن بریزند و بر هم زنند
و فرو گیرند **حلوای خرما خارک** خرما خارک یک من آرد برنج صد درم روغن
نیم من دارچینی کوفته پنجاه درم گلاب صد و پنجاه درم خشخاش بریان کرده دوازده درم
و نیم زعفران نیم مثقال خرما را بکوبند کوفتنی نیم کوب و در یک شب در گلاب بخیسانند و
آرد را در روغن بریان کنند و خرما را در میان آرد و روغن بریزند و آتش آهسته کنند تا پخته
شود و دارچینی مغز پسته خشخاش زعفران در میان او ریزند و کفچه زنند تا یکسان شود
بعد از آن فرو گیرند **حلوای زرنباد** شیره شکر نیم من روغن صد درم آرد گندم سی
درم گلاب پنجاه درم زرنباد ده درم آب یک من زرنباد و گلاب را در دیگ کنند
و بجوشانند تا بخار چند از وی بیرون رود و آرد را در روغن بریان کنند و شیره و زرنباد را در میان
آرد و روغن بریزند و بهم زنند تا روغن آید **حلوای سیاه دانه** شیره قند یک من
سیاه دانه هفتاد و پنج درم روغن زرد پنجاه درم آرد برنج بیست و پنج درم گلاب بیست و
پنج درم عسل صد درم سیاه دانه را سنگ شوی کنند و بریان نمایند و نرم بکوبند
همچنان روغن از وی بیرون آید آرد را در روغن بریان کنند و یک صد درم آب در آن
روغن بریزند تا جوش چند بزند سیاه دانه گلاب و شیره خمیر کنند و در دیگ کنند و کفچه زنند
چون نزدیک شود که بر روغن آید عسل بریزند و فرو گیرند **حلوای تخم شبت**
شیره سه صد درم تخم شبت هفتاد و پنج درم روغن صد درم آرد سپید و ملی درم
مغز پسته بیست درم گلاب پنجاه درم تخم شبت را سنگ شوی کنند و بریان نمایند
و بکوبند و با شیره و گلاب داغ کنند و آرد را در روغن بریان کنند و شیره در آن بریزند و کفچه

سیم بزنند تا بروغن آید **حلوای تخم مرغ** شیره سه صد درم آرد صد درم گلاب پنجاه

درم روغن زرد نیم من صندل دو مثقال مشک یک دانگ زرده تخم مرغ سی عدد

آرد را در روغن بریان کنند و دیگ فرو گیرند تا خشک شود و زرده را در ظرفی کنند و

شیره با گلاب بعد از ان بریزند و دیگ را بر سر آتش نهند و شیره و گلاب و زرده در میان

آن ریزند و آتش آهسته کنند و کفچه بزنند تا روغن باز دهد مشک و صندل صلایه کرده با

بریزند تا خوب پخته شود و از کفچه جدا کرده فرو گیرند **حلوای نخود** بیارند نخود بریان کرده

و سیده ساخته در روغن گاو بریان کرده و سه سیر شکر در او افگنند و یک سیر جلغوزه تر و نیم سیر جوز هندی

از پوست پاک کرده هر یکی را جدا جدا کوبیده در وی افگنند و بوقت فرود آوردن آب

و قرنفل و عاقرقرحا و شقاقل مصری از هر یک سه درم سیده کرده در وی افگنند و بخیسانند تا یکی

شود و هر روز پنج درم بخورد که در قوت باه بسیار مقوی است **حلوای حلبه** حلبه را پاک

شسته در آب بجوشانند چون آب زرد گردد دور سازند و باز در آب دیگر بشویند و در ظرفی

اندازند تا برود و بس و شراب و دو من آب و من بجوشانند و کف بگیرند و نشاسته صد درم

در آب حل سازند و در او بریزند بعد از ان اندازند **حلوای سوهان** گندم دو سیر سبز

کرده و خشک کرده آرد کنند و نصف آن آرد خشک داخل ساخته فلفل قاقله و جوز بوا

بسباسه و دار چینی و فلفل سیاه و نانخواه و بادیان از هر یک یک سیر کوفته بیخته با دو سیر آرد

سیاه دانه خلط نمایند پس نیم سیر حلبه بکوب کرده در آب بجوشانند و شیره او گرفته نگاه دارند

بعد از ان دو سیر عسل آب علی گرفته در ده سیر آب اضافه کرده بجوشانند چون در پنج شش

جوش آید آرد مذکور را در او بریزند بعد از پنج شش جوش دیگر آرد و ادویه حاره مذکور در او بریزند

و کفچه زنند تا یکی شود پس شیره حلبه را در او بریزند و کفچه میزنند تا نزدیک بقوام آید بعد از ان

ده سیر روغن اعلی او و مغز جوز و ده سیر نارجیل اضافه نموده می بزنند تا بقوام آید

پس فرو گیرند و سرد نمایند و در ظرف نگاه دارند **مربای شقاقل** مباعث را

بیاورد و مالکنگنی و بسباسه را نگاهداشته جوزوبا و بلاس پاپڑه سه چهار پارچه کند بوعیکه
در دهن شیشه در رود پس از ان پارچه پارا تا یکپهر در آب خیسانیده بشیشه افگند
با مالکنگنی و بسباسه و اگر پارچهای جوزوبا و بلاس پاپڑه در شراب انگوری یا عرق هم
بخیسانند قوت بیشتر بخشد و آن شیشه را الطریق شیشه چوه باز گونه گذارند و مثل آنز و غیره
بخشد اما در زیر شیشه چوه ظرفی گذاشته آب دران سکینند تا چوه بران بچکد درین عمل ظرف
باید گذاشت اما آب نباید انداخت که نادر بشود و شربت این روغن از نیم ماشه تا یکماشه
بقدر مزاج بعضی برابر یک اجزا تخم سمندر سوک هم افگندو روغن میکشند روغن مالکنگنی
از تخم های مذکور در چوه یاد رقرابه معکوس روغن بستانند که بجهت صلاح ارواح و اعصاب
بکار آید و بسیار سود مند است در قوت باه **تیل مقوی باه** بیار بیخ انگول و بیخ هنگوز
و بیخ تانکل سیاه و بیخ سنبهالو سیاه و بیخ دهتوره و بیخ مالکنگی و بیخ اونٹ کتارے
و بیخ سمندر سوک و زعفران همه متساوی و گوشت کنجشک نر خانگی از استخوان پاک
کرده نصف وزن همه ادویه و همین قدر گوشت تیس از استخوان پاک کرده با هم
مخلوط ساخته ریزریزه کرده از تیل ختیرتیل کشند و نگاهدارد و بیار دلباسه و جوز بوا
و عاقرقرحا و قرنفل و دارچینی و افیون و مغز بادام و بجپاک و مصطگی و عنبر و مشک همه
در وزن برابر جوکوب کرده درمیان شیشه بطریق چوه روغن برآرد و هرگاه که خواهد
استعمال کند یکرتی از تیل اول و همین قدر از چوه دوم یکجا ساخته با برگ تنبول
تناول نماید و اگر کسی احتمال خوردن زیاده از ان داشته باشد زیاده از ان هم
تواند خورد که در قوت باه و توانائی بدن بی نظیر است **روغن مقوی مقضیب**
چون بمالد بر قضیب سترخی و قوی سازد و تقویت جماع بخشد صفت آن تخم انجره
چند بید ستر حلتیت از هریک دو درم لبان ذکر دو درم لبان یه ادر روغن خیری
و روغن یاسمین و روغن نرگس از هریک دو درم بگذارد و باقی ادویه کوفته با ان مخلوط

سازند و در شیشه سر بمهر کرده نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال نمایند روغن

شاه سفرم گرم است نفع میکند کسی را که نقصان باه باشد و لقوه را سودمند بود و جمیع

بمالند صنعت آن بکوبند و اندر آب بجوشانند تا روغن از وی بیرون آید استخراج نمایند

مثل روغن بادام شیرین و روغن جوز **روغن دهتوره** بیارد تخم دهتوره یکپاو و تخم بنگ

یک پاو و مالکنگنی یک پاو ازین تخمها دال کشیده هفت نوبت شراب بدهد خشک

کرده بپتال جنتر تیل بکشد چنانکه سوزد و بعد ازان اگر شخصی ملتفی باشد یکماشه همراه پان

وقت خفتن بخورد و اگر صوفی باشد بر قضیب بمالد پیش از جماع در ساعت که همه قوت

بخشد و هم امساک خواهد شد و پاره بر دست و پا هم بمالد **روغن لسوڑه** بیارد تخم لسوڑه گرده

چندانکه خواهد خشک کند و در جوالی کرده جو کوب کند تا پوست از وی برود پس

یک لستقیه از روغن کنجد بدهد در پتال جنتر بکشد نافع باشد جهت امساک و در هیچ بها

بکار دارند و قوت باه افزاید و در گرسنه کردن زیبق و عقد کشته و اصلاح کبریت و غیره

و دیوگرفته گفتار زده و درد گوش و کرے بسیار بکار آید **روغن شونیز نسخه**

حکیم جالینوس از برای ملک روم بر دیانده موی سرگل را او موضع

که ریش شده باشد زائل گرداند سعفه و قروح را و قوی ترین مسهلات است

داء الثعلب و داء الحیه را زائل گرداند و کلف و برص و بهق نبرد آید چون طلا کنند و

منع خورشدن دندان نماید و حدت ذهن بهم رساند چون بیاشامند چند روز روزی

یک درم باین طریق اگر گذشته نمایند پیری را موی سیاه سازد و او را حیض نماید

شهوت باه پدید کند چنانکه اگر عنین بود مرد گردد و مقوی ذکر است چون بر وی طلا کنند

بصارت افزاید سیر نزا تحلیل برد و فعل اقوی است از روغن سود و اخلاط آن

شونیز آرد کرده صد درم حلتیت ده درم شکر سرخ پنجدرم نوشادر یکدرم

همه را نرم کرده بچکانند بقرع و انبیق و نگاهدارند در ظرف شیشه و بوقت حاجت

استعمال نمایند روغن مورچہ منقش آنست کہ بسیار نشیشہ کہ درو یک من
روغن را ترقی باشد کہ آن عبارتست از روغن زنبق و صد عدد مورچہ سیاہ بزرگ کہ
گرد تا نمایان باشد بگیرند و بجنبان زندہ بر سر آن روغن اندازند و سر شیشہ بگیرند و مدت
سہ ہفتہ در آفتاب اسد بگذارند و بعد ازان بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد
و مداومت آن سبب بزرگی گردد اگر روغن زنبق متعذر باشد روغن زیتون ایزکار
سکنند و این نیز از جملہ مجربات است **لذت ہفتم در ضماد است**
کہ در تقویت باہ و انعاظ بے بدل است بدانکہ ضماد عبارتست از چیزے
غلیظ کہ ہر چیزے بمالند و بر اعضا نہند و ببندند و بر خلاف اطلیہ کہ آن عبارتست از چیزے
چند کہ در رقت و غلظت متوسط باشد و چون بر اعضا بمالند تحقیقی کہ باشد کہ حاجت
بستن نباشد پس اطلیہ ارق و الطف و اسرع النفوذ است اضمدہ و ضمدہ
اغلظ است و مواد را دفع کند از انصباب و منافذ و مجارے را ضیق گردانند
ضماد اگر عاقرقرحا با زہرہ گاو و عسل بر آلت بمالد اعانت نماید و گفتہ اند اگر پیاز
نرگس یکشبانہ روز در شیرہ تازہ بخیسانند و بعد ازان بیرون آورند و بکوبند و بر آلت
ضماد نمایند شہوت عجیب انگیزد **ضماد** اگر آرد باقلا و آرد عاقرقرحا را خوب بہم خمیر
سازند و در کیسہ اندازند و خصیہ و قضیب را یکشبانہ روز دران کیسہ نہند تقویت انعاظ
نماید **ضماد** کہ تقویت انعاظ و اعانت شہوت جماع نماید بیارد خاکستر سوختہ قضیب
شتر و عاقرقرحا و افتیمون و فلفل سفید از ہر یک جزوی ادویہ کوفتہ و بیختہ و بشراب کہنہ
سرشتہ و بر ذکر آلت ضماد نمایند کہ نافع است و مجرب **ضماد** دیگر درین باب بیارد فلفل و
عاقرقرحا و افربیون از ہر یک دو مثقال و نیم حلتیت یکمثقال و ربع روغن بلسان و
روغن قسط از ہر یک پنجمثقال فلفل و دار فلفل و جوزبوا از ہر یک دام دو مثقال ادویہ
کوفتہ و بیختہ بر پارچہ بریختہ بر کمر خود ببندد و عجائبات باہ مشاہدہ نماید **لذت**

هیژدهم در منزلات منی زنان که موجب اطفای حرارت شهوت ایشان است

منزلے که مجرب مولف است سهاگه بریان یک جزو
عسل شش جزو باهم سائیده بقدر عدسے حب بندد و در وقت حاجت بجز القبه بر ذکر
طلا نماید و در دو سه ادخال مستے زن بریزد و از ذوق بیهوش شود منزل سیماب
یک درم شنگرف شش درم قلفل دراز یک درم پوست بیخ چینه دو درم کافور چهار دانه قدرے
شهد بقدر همه ادویه کوفته بیخته با عسل مخلوط سازد و وقت حاجت بر قضیب و سوراخ
دو طلا کند و زمانے بدارد تا خشک شود و بعده مجامعت کند انزال عورت زود شود
منزل اگر برگ گهونگچی با یک سائیده حب سازد و بقدر نیم درم و ازین حب یکے
بخورد و بقدر وزن یکجا نجهد منزل سیماب کهی و برگ تنبول یکجا کرده اگر برگ کهی
سازد و مهره زنے که یکی از ان بخورد بعد خوردن انزال شود منزل نساء
ملذذ رجال بیاید سعد سالم وزن آن متعارف ساده ــ باید که زر اگر کوفته
بیخته بعید ساب آتش کرم ساخته باهم ممزوج سازد و نگاهدارد و بمقدار بیش از دخول نقدر
یک سیم و نیم بیچ مهره برشش و فرج زن بیارد و قدرت حکیم علی الاطلاق تماشا نماید
و از یار و اغیار بسیار مخفی دارد که یکے از اسرار یافته است و مجرب مولف منزل
مجرب مولف گنج باد آورد و کیفیه یاده بقدر دو درمے با شیر گاو تازه باشند خوب حل
کنند و بعد از ان کافور بوزن یک درمے در وی انداخته و دیگر حل کنند و در ظرف
نگاهدارند و وقت حاجت استعمال نماید که کیهری که در نیجا مستعمل است کیهر
ماده است منزل بیارد سیماب یک درم کاث دو درم با آب لیمو و شکر بساید
و غلوله بندد و مهره زنے که بخورد اند بعد سه ادخال در حلق انزال زند من تحفه نظام
شاهیه منزل بیارد اشتر هالالیچی از هر یک خروی با شیر خام ماده گاو حل
کرده همان شیر بر قضیب بمالد منزل در وقت یکجا بمانیز که وقت انتقال نیز

منزل شترہ پیش از طلوع آفتاب درخت تلسی بزرگ را با برگ و شاخ از بیخ بکند و در وقت
کندن ملاحظہ بسیار کند که هیچ ریشه از ان سر بریده نشود و بیش قدرے از بیخ آن در دہن گرفته
نگاہ دارد و در وقت حاجت در گوش عورت دم بدہد فی الحال انزال زند **منزل**
بیارد گل را درسن بزرگ سرخ و سیماب و سہاگہ و فلفل را از تساوی باریک صلایه
کرده در کف دست خود و کف عورت را بدست خود گیرد تا کف او عرق کند منزل شود
منزل بیارد گل راس سفید و برگ و سیماب بتساوی صلایه کرده بهمان طریق که مذکور شد
بعمل آورد که مطلب از مطلوب حاصل گردد **منزل** بیارد کاس پل و صندل و کافور
تساوے و صلایه کرده باقدری شهد سرشته برقضیب مالد **منزل** بیارد مرچه
و کافور سہاگہ تساوے صلایه کرده باقدری شهد سرشته برقضیب مالد از مجربات معروف
منزل بیارد کرمے که در زمین نمناک میباشد و آنرا اهنبی کهوه نامند باریک صلایه
کرده در کات ضم نموده حبها بسته نگاہ دارد و وقت حاجت یکی از ان حبها با تنبول بخورد
زن دہد که مجرب است **منزل** بیارد گل کنیر سفید و در سایه خشک نماید بعد از ان
در پارچه بسته در بیخ سیر شیر بیاندازد بر آتش نرم بجوشاند پس فرود آورده آنجاسه در شیر مذکور
بشبلد و آن شیر را بعد برات بسته بطریق متعارف مسکه آن گرفته نگاہ دارد و بوقت حاجت
کافور چو دانه باقدرے از ان مسکه ضم نموده برقضیب بمالد و بمباشرت مشغول گردد
که مجرب است **منزل** بیارد یکسیر بادنجان و در زیر خاکستر گرم کرده تا پخته شود
و بعد از ان بر آورده بشبلد و آب آنرا بگیرد پس الایچی باقدرے از ان آب ضم کند و
برقضیب مالد **منزل** بیارد برادہ مس و برادہ آهن و سہاگہ تساوی و قدرے
سیماب در کہرل کرده با آب سنبالی خوب صلایه کرده چنانکه در چشم توان کشید
و در وقت حاجت برقضیب طلا کنند که مجرب است **منزل** بیارد سوہاگہ و
کافور و سیماب و سوسن و روغن گاؤ تساوی و پنج عدد دانه فلفل در از همه باریک

صلایه کرده بر قضیب طلا کند که زن هم انزال زند و هم محب و عاشق او گردد از مجربات مولف **منزل** بیارد تخم بهولسرے و بر سنگ صلایه بآب کرده ساتیده صندل آنرا با قدرے سیماب در قدرے عسل انداخته ضم نماید و بر قضیب طلا کند **منزل** بیارد گل جبت یعنی گل بعاسن نزرگ شیره او را گرفته با قدری روغن گاو ضم نموده و قدری سیماب و کافور بآب ترنج آمیخته همه را باهم ضم نماید و وقت حاجت بر آلت طلا کند **منزل** بیارد و قدرے سهاگه مرتهی و چهار پنج مگس همه را صلایه کرده با قدرے عسل و روغن گاو بسرشند و وقت حاجت بر قضیب بمالد **منزل** بیارد و قدرے شیره برگ رواسن نزرگ و قدرے سهاگه صلایه کرده با قدری شهد و روغن گاو بیامیزد و در وقت حاجت بر قضیب طلا کند **منزل** بیارد و قدری کاسیاسند و با قدرے عسل صلایه کرده بوقت حاجت بر قضیب بمالد **منزل** بیارد و قدرے سیماب سهاگه و در کیمو کرده سر آنرا ببندد که نریزد و آن لیمو را در حضور زن در دست بگرداند و او را ببویاند کفی الحال انزال زند و این از عجائبات است **منزل** بیارد شیره و دو برگ نزرگ و شهد و سیماب همه یکجا ضم کرده بوقت حاجت بر قضیب بمالد **منزل** بیارد پنج درخت لون و پهینسه و سهاگه و سیماب این همه یکجا کرده بوقت حاجت بر قضیب بمالد **منزل** بیارد کافور چودانه و سه مگس و شهد همه باهم صلایه کرده و بوقت حاجت بر آلت طلا کند **منزل** بیارد چند مگس کافور و پنج دهتوره متساوی با قدرے شهد صلایه کند و بوقت حاجت بر قضیب طلا کند **منزل** بیارد نمک سنگ سفید و پیچان کبوتر خنگ باریک ساتیده با قدرے عسل سرشته در وقت حاجت بر قضیب مالد و بمباشرت مشغول گردد سرعت انزال زن را مشاهده نماید

لذت نوزدهم در مضیقات و مسکرات و مسخنات و مجففات فرج

مضیق معطر باید مشک تبتی و عنبر اشهب و عود هندی

از هر یک دو دانگ جمله را بسایند و در شراب بجوشانند و صاف نمایند و به پشم آلوده
سخت و باز گیرد که مضیق و معطر سازد و مجرب است **مضیق** برگ انار و بار انار و گل انار
و بیخ انار جمله با تب سوده و در تیل کنجد بپزد و آن روغن را در فرج طلا کند **مضیق**
عاقرقرحا عصاره لحیة التیس از هر یک ده درم تخم مورد پنج درم جمله را کوفته و بیخته در نیم من
شراب صرف بجوشانند و صاف کنند و در آن بنشینند **مضیق** مازوی سبز
سفته پوست انار ترش عود هندی پوست ترنج از هر یک پنج درم جمله را خورد بسایند
و بشراب بسرشند و به ابریشم پاره سخت و بر گیرد و نگاه دارد و اگر با غالیه آمیخته کند بهتر بود
مضیق زهره خروس با روغن زنبق حل کرده و به ابریشم پاره سخت و بر گیرد **مضیق** زهره
خرگوش چون زن سخت و بر گیرد فرج را بغایت تنگ گرداند **مضیق معطر**
مشک و زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان کهنه در آن اندازند تا آن آب
جذب کند بعده خشک کرده نگاه دارد و پاره از آن بوقت حاجت پیش از جماع
زن سخت و بر گیرد که فرج را تنگ و خوشبوی گرداند **مضیق** فقاعی اذخر
یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه در شراب تر کرده بدان بیالایند و خشک کند و
بوقت حاجت پاره از آن سخت و بر گیرد **ممسک** مازو کزمازج بلوط بلیله وزن هر یک
کوفته و بیخته هر بار قدری از آن سخت و بر گیرد **ممسک** کنجد سیاه دو درم گوگرد چهار درم
با شهد و شیر بخلایند ساخته هر روز بخورد چون یکی شود **ممسک** [illegible] سوخته
خاکستر کنند و پوست خاکستر بیخ بلوط و کزمازج با خاکستر یار کنند و به زهره گاو یا آب تر کنند و
خشک کرده و زن سخت و بر گیرد چون یکی شود **ممسک** [illegible] و شب بعد فقاع و
اذخر و ورق السوس [illegible] بکوبند و سحق کنند و حمول سازد یا در آب بجوشانند و
در آن بنشیند چون چند روز چنین کنند تنگ شود **ممسک** زهره گاو چند کرت بعورت
سخت و بر گیرد یا بخورد چون یکی شود **ممسک** استخوان [illegible] کافور و غالیه کزمازج و پوست

بیخ تیخ از ہر یک درہم و مغز سر گنجشک شغاف نگے بسایند و بیامیزد و بجوید و بر گیرد چون بجز
شود مبہلکہ بیخ چیتہ و نیل و پوست انار بوزن برابر بسایند و بجامہ بپیچد و شافہ ساختہ بجود
بر گیرد چون بکر شود مبہلکہ پوست درخت بکاین خشک کردہ بسایند و بیزد و از ان شافہ
سازد بغایت فرج تنگ گردد مضیق مغز جوز ہندی خشک کردہ با آب باریک
بسایند و شافہ ساختہ بجود بر گیرد چون بکر شود مضیق مازو با کافور و شہد آس کردہ در فرج
طلا کند اگرچہ زال باشد چون بکر گردد و این مجرب است مضیق گل دہاتکی و
اسکندرہ و موچرس ہر سہ خورد بسایند و در آب جوشانیدہ و فرج را بدان آب
بشوید تنگ شود مضیق گل کونل تمام با بیخ آوردہ با شیر گاو بسایند و درون فرج
بمالد بغایت تنگ شود مضیق برگ ننترک و برگ درخت جامون و بتھیے و
گل جاسے یک جا آمیختہ در آفتاب بدارد و باین دارو فرج را طلا کند تنگ شود
مضیق مازو کف دریا و مغز تخم ہلیلہ متساوے آمیختہ بسایند و در فرج طلا کند
بسیار تنگ شود چنانچہ اگر این دارو در سوراخ رحم کنند در اندک زمانی فراہم آید
مضیق مازو و کتھاسے سفید آس کردہ بوقت مجامعت در ناف عورت
بمالد تنگ گرداند مضیق اقاقیا گلنار سک مازو از ہر یک دو درم شب یمانی
سنبل از ہر یک یک درم بر سہ شیاف کند و بہر دارد مضیق مازو کرم سیر بہوئے
مازو عن تکا و باریک بسایند و سہ روز در فرج عورت طلا کند بغایت تنگ شود
مضیق مازو و تخم کولسہ و باریک بسایند و در فرج طلا کند مضیق مازو و
گل کنول با درخت آن و باریک صلایہ کردہ با قدرے کات حل کند و غلولہ
بندد و در فرج کند بغایت تنگ شود اگرچہ پیرزال باشد مضیق مازو و بہنگرہ
پوست انار ہمہ متساوے باریک صلایہ کردہ در فرج کند بغایت تنگ شود
مضیق مازو بابل و موچرس و کات و ہلیلہ و بہنگرہ و تخم کولسہ این ہمہ متساوے

صلایه کرده به آب گو کهر و پوست انار جوشانیده و بیخته در آب خشک کند و باز صلایه کرده
قدرے ازان در جامه بسته بنجور بر گیرد مضیق بیار و برگ گهروے تلخ و باریک صلایه
کرده در فرج طلا کند که تنگ شود مضیق بیار و هلیله و بلیله و آمله این هر سه در آب
بجوشانند بعد ازان صاف نموده بآن فرج را بشویند تنگ شود و همچنین اگر بول خر
گاو بشویند همین عمل کند مضیق بیار و پوست درخت جامون و پوست درخت انبه
و بیخ ترنج از هر یک پنج درم جوز بوا پنج درم این همه ادویه را در آب بجوشانند که تیره شود
و غلظت گراید بعد ازان در آفتاب خشک کرده صلایه کنند و با روغن مخلوط ساخته
چند مرتبه صبح و شام فرج را با آن طلا کند که خوشبوے گردد و تنگ شود معطر زعفران
با قدرے مشک در قدری زباد آغشته کرده فرج را طلا کند که معطر شود معطر سنبل و
زعفران و مشک صلایه کرده با تیل خوشبو آغشته فرج را طلا کند معطر زعفران برگ
پان را برابر صلایه کرده مشک قدرے با صندل سائیده خشک کرده مخلوط
ساخته در پارچه بنجور بر گیرد که معطر شود مضیق معطر بیار و سنبل الطیب و آسه مرزنجوش
زعفر برے پوست کندر اذخر گلسرخ پوست انار ترش از هر کدام یک مثقال
کوفته و بیخته به روغن بان مخلوط ساخته هر صباح بر ریشم پاره بنجور برگیرد و شب بوقت
خواب برآرد که بغایت تنگ و خوشبو سازد من کتاب الایضاح فی اسرار النکاح
مضیق بگیر شب یمانی و مازو و سعد و لفاح و اذخر و برگ سوسن از هر یکی جزوے
کوفته و بیخته با گلاب سرشته بنجور بر گیرد که بغایت تنگ گردد مسخن که فرج و
رحم را گرم سازد بگیرد مرزنجوش و پوست فندق و زعفر برے از هر یک جزوے
کوفته و بیخته با روغن ناردین سرشته بنجور بر گیرد مسخن نشستن سنبل و [illegible]
زهره گاو خشک کرده زعفر برے باریک صلایه کرده با شیر اسب خمیر کنند و [illegible]
بگیرد مجفف که رطوبت فرج را بکشد و خشک کند بگیرد از شب یمانی قدرے

و از هر سه قدری هر دو را با هم باریک صلایه کرده هر صبح روز در فرج ریزد که بغایت مجفف است

مجفف بگیرد ماز و حب البلوط و گل انار از هر یک یک کف و در آب بجوشانند و در ظرفی نگاهدارند قبل از جماع بآن آب فرج را بشوید که تجفیف است **مجفف** عفص و کات و سنبل هر سه برابر در آب خوب بجوشانند و بآن آب خود را بشوید که بغایت مجفف است

مجفف سنبل شب یمانی سعد عفص از هر یک جزوی کوفته و بیخته با شراب خمیر کند و بخود برگیرد **مجفف** پوست درخت مغیلان و ماز و سنبل در آب جوشانیده بآن آب خود را بشوید که بغایت مجفف است ✤

لذت بستم در مطولات و مسودات و خضابات و محمرات که موی را دراز و سیاه گرداند و مجعد کند و غسولات که رنگ روی را سرخ کند و بشره را اجلا دهد و بدن را نرم سازد و عرق را خوشبو گرداند و حبوبات و سنونات که دهن را معطر سازد و خضابات که دست و پا را رنگین کند

و اینها از جمله زینت و آرایش زنان و زیادتی حسن و جمال ایشان است

مطول بیار و شیره بهنگره و همانقدر روغن کنجد با هم ضم ساخته و بجوشانند چنانچه آب برود و روغن بماند در شیشه کرده نگاهدارد هر شب از آن بر سر بمالد موی دراز شود **نوع دیگر** لبستان سرخ نیم درم و سقنقور سازد و دو پاره کرده هفت بار در شیره بهنگره تر کند چهار برابر روغن کنجد سیاه تازه بپزد تا تمام جرم او در روغن آید با هم بیالاید بعد از آن سپستان سنبل قسط از هر یک دو درم با شیره بهنگره سیاه چهار برابر بهدرین روغن افزوده بپزد و بپالاید و بر سر موی بمالد موی دراز گردد

نوعی دیگر سیب سبز و نسطوریون و چهره بنگره سیاه و روغن کنجد مجرب بر سر مالد موی دراز
گردد نوعی دیگر گل نیلوفر کنجد سیاه و ... بوزن برابر با آب بهنگره سیاه طلا کنند موی
دراز گردد نوعی دیگر خون زنبور سیاه و بستانند و خشک کنند و موافق خون بلادر با او بار کنند
و بآب سوده آمیخته بر سر اندازند موی زیاده دراز گردد نوعی دیگر شیره بهنگره چهار سیر
روغن کنجد سیاه دو سیر گهونگچی گل نیلوفر قسط از هر یک ده درم در روغن مذکور بپزد
چندانکه همان روغن بماند شب بر سر مالد و بامداد بشوید موی دراز گردد نوعی دیگر
آب لیمو و آمله باهم سوده شب بر سر مالد و بامداد و سفیده بر سر مالد و بشوید چون
... چنین موی دراز و بسیار گردد نوعی دیگر روغن کنجد دوازده سیر بهنگره سیاه
چهار سیر اسپند سوخته پوست بلیله و بلیله و آمله از هر یک یک سیر تراشه چوب
کهنه نیم سیر یکجا کرده در یک من آب بجوشانند تا همان روغن بماند و بر سر بمالد
مگر بمالد و بشوید موی بغایت دراز گردد نوعی دیگر بیاره و سیر نیم بار روغن تازه بپزد
و بر موی طلا کنند موی دراز گردد نوعی دیگر مگس قدرے در روغن کنجد سیاه
بجوشانند و چند مرتبه بر سر بمالد و بشوید موی را دراز و سیاه کند نوعی دیگر که موی را
دراز گردانند بگیرند آب جوشانیده چقندر رود و اندکے خردل انداخته بدان موی
بشوید و بعد از آن روغن بمالد تا موی دراز شود من عشره کامله نواب خان زمان
سخن الشعرا همیشه غلاف آن کند یکوفته برگ سدر با بزر البنج سفید یا مازو نوعی دیگر
در همین باب قوت تر از و بگیر دارو حلبه بزر البنج سفید سفید و سدر و مازو و آهک
و مرداسنگ کوفته و بیخته موی را بآن غلاف کند من عشره کامله نواب خان
زمان نوعی دیگر هم درین باب اگر خواهد که موی سر مجعد باشد میباید که رغوه
... را طلا کنند و بماشید که مجعد شعر سست و طول که موی دراز شود ... سازد و طلا
... [illegible]

موی سر و ریش سیاه شود مجرب است و اگر خواهد که موی باریک سیاه و براق شود و ابریشم را
صلایه نموده با آب مورد طلا نماید بغایت سیاه و غیره باریک سیر گردد **مطول** بگیرد
سه درم نوشادر چهار درم در آب بپزند تا آنکه شیره و صمغ و حنا و بابونه از آن مقدار
نصف ادویه روغن بنفشه سه درم لادن ده درم برگ خطمی ده درم برگ کنجد ده درم
برگ کدو کوفته اضافه نمایند و جوش دهند تا آنکه روغن بماند صاف نموده طلا نمایند که موی را
دراز می سازد مجرب است **مسود** دیگر وسمه و کاکرا سنگی هلیله بلیله آمله بهنگره سیاه گل
کول سیاه این همه متساوی صلایه کرده چهار حصه روغن کنجد بیفزایند خوب بجوشانند بعد
از آن چند مرتبه بر سر موی مالند سیاه شود و دراز گردد **مسود** دیگر هلیله بلیله آمله
گل انبه از هر یک سیر کوفته در چهار سیر روغن کنجد انداخته خوب بجوشانند بعد از آن نگاه داشته
بر سر مالند که سیاه شود **مسود** برگ حنا هلیله بلیله آمله پوست انار بهنگره سیاه کوفته همه
متساوی برادهٔ آهن و کات از هر یک نیم سیر آب لیمو نیم سیر همه را در چهار سیر
روغن کنجد خوب بجوشانند بعد از آنکه خوب جوشیده باشد فرود آورده صاف نمایند و در شیشه
نگاه دارند هر شب قدری از شیره بهنگره و بان روغن ضم نموده بر سر مالند و بامداد
بشویند همچنین بشویند مثل خوشبو بران بمالند چون چند شب چنین کنند موی
بغایت سیاه و براق و نازک و دراز گردد از مجربات مولف است **مطول** بگیرد روغن
تخم مرغ و روغن یاسمین برابر باهم مخلوط ساخته چند مرتبه بر سر مالند و یک روز
تا یک شب نگاه دارد که موی بغایت سیاه و دراز گردد **مطول** بگیرد لادن و
خمر و روغن گل بپزد و چند مرتبه بر سر مالیده بشوید که موی دراز و سیاه شود من
کتاب الایضاح فی اسرار النکاح **خضاب** که موی دراز گرداند و سیاه
کند و از ریختن نگاه دارد پست اندر آب ورق مورد نیم رطل و روغن کنجد یا
بادام یک رطل بگیرند وسمه و پوست بیرون گردگان تازه و سبز و لادن

از هر یک پنج درم کوفته و بیخته در آن داخل نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
بعد از آن بپالایند و استعمال کنند **خضاب** روغن که موی را سیاه گرداند
نگاهدارد بگیرند وسمه و آمله و پوست بیرون گردگان و حنا و ورق شقایق از هر یکی
ده درم مازو دو عدد همه را نیمکوب کرده و در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
بعد از آن صاف کنند و داخل نمایند و در آن روغن مورد بیست مثقال و لادن ده
درم بآتش آهسته بپزند تا آب برود و روغن بماند و بکار دارند **خضاب دیگر** موی
سیاه گرداند آب مورد تر آنمقدار که خواهند و خلط نمایند بآن روغن کنجد مثل آن و
بجوشانند بآتش نرم تا آب برود و روغن بماند بعد از آن داخل کنند در آن لادن
و وسمه دو درم هر رطل روغن رطلی از آن و بجوشانند تا زمانیکه در آن حل شود **خضاب**
وسمه که موی سیاه گرداند وسمه چهار درم حنا پنج درم باهم بیامیزند و نیکو بسایند در
هاون تا سرخ گردد و قدری روغن گل در همان هاون ریزند و سرشته با آب
گرم و بستانند تا چون خمیر گردد و خضاب نمایند در شب و روز دیگر بشویند با آب گرم
که جوشانیده باشند در آن مورد که بیرون آید موی در غایت سیاهی **خضاب**
مسودات بگیرند ورق شقایق النعمان ده درم پوست باقلای تر و آمله از هر یکی
پنج درم بکوبند و بسرشند بسرکه و بگذارند در آفتاب بیست روز نیز هر روز قدری
از آن استعمال نمایند **خضاب دیگر** جهت سواد موی بگیرند جوز الب و بیخته در
سرکه دوازده درم عفص سبز که در روغن زیت بریان کرده سوخته باشند و برشیاوشان
شیطرج و اقاقیا از هر یکی سه درم مس سوخته و پوست بیرون جوز تر همه را کوفته
بسرشند با آب و در خضاب کنند بآن موی را دمکش نمایند تا سه ساعت و بعد از آن
بشویند با آب گرم که موی را سیاه گرداند **خضاب دیگر** جهت تسوید موی
بگیرند عفص مقلو بروغن زیت تا سیاه گردد پانزده درم روسختج کثیرا شب یمانی

صمغ بسرشند و خضاب کنند خضاب بگیرند گل نسرین و پوست خشخاش با آب لفاح
بسرشند و بیامیزند و اگر کافور و گلاب بیامیزند بهتر باشد خضاب که موی را
دراز و سیاه گرداند بگیرند مرداسنگ و اهک از هر یک جزوی و در ظرفی کنند و
چندان آب بر سرش کنند که چهار انگشت از سر او برآید و به آفتاب نهند چندانکه چون پشم
پاره در آن نهند سیاه شود آنگاه آب او را صاف کنند و ثفل او بیندازند و پس دو جزو
حنا و یک جزو وسمه بدان تر کنند خوبست خضاب سیاه و تر هلیله و چوب سونش آهن هنگره
سیاه بوزن برابر بسایند و با شیر گوسفند پرورده کنند و بر ریش بمالند سیاه گرداند و اگر خورند سیاه را
این دارو با قند تجربه اند موی سیاه و دراز شود خضاب سونش آهن پوست آمله هنگره
برگ نیل بوزن برابر با کانجی بسایند و طلا کنند موی سیاه شود خضاب گل کنول
چهار درم خاکستر کوره آهنگر مرداسنگ از هر یک هفت درم چونه گلی اشجار از هر یک
نیم درم جدا بسایند و جامه بیز کنند و با کانجی و نبات آمیخته طلا کنند موی سیاه شود و
خضاب بلا در یک من کنجد سیاه ده سیر یک جا کرده بکوبد با شیر بز یا شیر میش بیالاید
و در هنگره پنج و برگ در سایه خشک کنند و مقدار چهار درم ازین هنگره با آب بخورد و
و آن دارو بمالد و روغن ستور و شکر بخورد موی سیاه خواهد شد خضاب ترپهله و
سونش آهن و کنیر سرخ و برگ نیل و هنگره همه برابر بسایند اول موی را تنقیه
تجربه نماید و این بمالد موی سیاه گردد خضاب چهریله سنبل گل نیلوفر کبود زرنباد
زرد چوبه مرداسنگ بوزن برابر بسایند بعد از آن تجربه موی تنقیه کند بدان انجا
بمالد موی سیاه گردد خضاب وسمه چهل درم حنا پنج درم مهر و در الکوفته بروغن
گل چرب کرده با آب آمله گرم سرشته شب ضماد کنند و صباح با آب آمله و آب برگ
انگور و سماق بشویند موی سیاه گردد کلپ سیاه و بلیله و آمله و بیخ آک پاکیزه کوفته
بیخته ... بمالد موی سیاه گردد و اگر خورد سیاه این دارو بمالد موی دراز شود

و همیشه

سپید یابد خوشبو گردد و چون ازین بخور کنند جمله جوانها معطر گردد غسول شستن جوزبوا با
برنگ مالد صندل با آب سائیده بر بدن مالد غسول که چون بر روی مالند پاکیزه
و روشن گرداند مغز بادام نشاسته کتیرا مغز ساق گاو زعفران همه یکجا کرده بر روی
مالد غسول هلد اسپند بلد سعد لوده سائیده بر بدن بمالد غسول برگ نیم بلیله
آمله بلیله لوده نوذن برابر سائیده با روغن تلخ بر بدن بمالد غسول شملیت نیم پا
کرده یک حصه سعد و حصه باریک بسایند و با روغن گاو یا روغن تلخ بر بدن بمالد و
بآب گرم بشویند اندام را براق و روشن گرداند غسول زردچوبه را سائیده
در جامه پیچیده و جامه را به سرگین چارپایان بگیرد و گلوله ساخته در آتش کنند بعد از آن
برآورده پاک کنند و زردچوبه را برآورده همان قدر صندل سفید سائیده با وی
یار کنند و از آن بر بدن بمالد غسول کنجد مقشر زردچوبه با برگ نشاط خشک
بآب سائیده بر بدن مالد غسول صندل و زعفران ناخن و دیوتا کیر جملها بآب سائیده
قدری کافور داخل کرده بر اندام بمالد غسول که بشره را صاف و سفید سازد
و رنگ رو را نیکو گرداند بگیرند باقلا آرد نخود و تخم مغز بادام تلخ از هر یک ده
درم کتیرا پنج درم کوفته بیخته بشیر تازه بسرشند و بر روی بمالند و یک شبانه روز
رها کنند و بعد از آن بآب که در آن حلبه جوشانیده باشد بشویند و دو سه نوبت مکرر
گردانند غسول پوست بیخ نی تخم خربزه و پوست عدس اشتان پرورده
و درون خربزه هندی از هر یک قدری کوفته بیخته بآب جو بسرشند و طلا نمایند
غسول که روی را پاک و روشن کند مجفف گوشت و لوبیا و عدس و رکت
خیدن مشتا و سے صلابه کرده بر روی بمالند من تحفه نظام شاهیه غسول
حنا و بلیله و زردچوبه و لوده و سرسون و چار دسته برگ جنبیلی بآب لیمو صلابه
کرده هفت روز متواتر بر بدن بمالد روی براق و درخشنده و روشن گرداند

غسول

غسول سیر سعوط و زیره سیاه و زیره سفید و تخم بادیان با شیر گاو صلایه کرده در یک هفت
روز بر روی بمالد چون ماه درخشنده شود دیگر غسول نیکو تخم خربزه تخم شیر
آرد باقلا آرد جو از هر یک قدری کوفته و بیخته با لبن حلتیت سرشته شود و بر روی بمالد
غسول که بدن سفید کند و روی را براق و درخشنده کند و بشره را نازک
و صاف گرداند بگیر آرد نخود و آرد باقلا و آرد جو فشاسته کتیرا و تخم ترب کوفته و بیخته
بشیر معجون سازند و شب بر رو طلا کنند و صباح بآب گرم که در آن خاله و بنفشه جوشانیده
جوشانیده باشند بشویند و من عشره کامله مؤلف گنج باد آورد غسول بگیرد
بادام شیرین مقشر نشاسته و کتیرا ایس بسرشند با آب عصفر و شب با آن روی را
بمالد و صبح بشوید بطبیخ بابونه و بنفشه یا بگیر نشاسته و کتیرا و بادام شیرین سیر
معجون کند بشیر و طلا کند رنگ روی سرخ گرداند بگیر خردل سفید و زرنیخ سرخ
و سحق کند بشیر و زرده تخم مرغ و بر روی بمالد که در نهایت صفا و سرخی گراید
و یک هفته استعمال نماید غسول بگیر زعفران و روناس و کندر و مرمکی و مصطکی
مساوی و آب پیاز که نام ملبوس است القدر یکه معجون شود و شب بر روی
بمالد و صباح بشوید غسول که روی را سرخ کند و بشره را براق سازد
بگیر زوفا خشک ده درم زعفران سه درم شکر سفید ده درم هر روز دو درم
از آن سفوف کند غسول روی را جلا دهد و بشره را صاف کند بگیر باقلا مقشر
و کرسنه و ترمس و تخم ترب و تخم خربزه مقشر و نخود مقشر نشاسته باریک صلایه کرده با آب
حل نموده بر رو بمالد و بشوید من کتاب الایضاح فی اسرار النکاح غسول ایضا
آرد عدس و نشاسته و انزروت و مصطکی بوره ارمنی از هر یک جزوی
باریک صلایه کرده با آب خمیر کند و هر صباح روی را بآن بشوید که رو را صفا
صاف کند غسول که رنگ را صاف گرداند و بشره را درخشنده کند بیارد و

نشاسته و کتیرا و صمغ و اقاقیا تازه صلایه کنند و قرص ساخته بآفتاب خشک کنند و در وقت
حاجت قرصی از آن بآب صلایه کرده بر روی مالند و بشوید غسول که کلف و
زایل گرداند بگیر بوره ارمنی جزوی و مغز بادام شیرین دو جزو و مهر دو را بآب یک
صلایه کرده بر موضع کلف طلا کنند غسول دیگر بگیر و از اصل السوس
جزوی و از سنبل الطیب دو جزو و از قسط سه جزو و همه را بآب یک صلایه کرده تخم مرو
بآب خمیر کرده شب بر رو طلا کنند و صباح بآب که سبوس در آن جوشانیده باشند
بشویند غسول دیگر بگیر تخم خربزه و ورق کبوتر و پوست بیخ نی
از هر یک پنج درم تخم ترب و تخم خیار از هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بعصاره
ترب سرشته در روی آن طلا کنند و صباح بشوید بآبی که سبوس در آن جوشانیده
باشند غسول که روی را سرخ و نشره را صاف کند بگیر زرنیخ سرخ و
زرد از هر یک دو جزو و کرسنه یک جزو همه را ببول گاو صلایه کنند و شب
رو مالیده صباح بشوید غسول دیگر بگیر بوره ارمنی و برگ
آس سبز و صبر و کرسنه همه را کوفته بآب بجوشانند تا آنکه بقوام عسل آید بعد
بر رو مالد و صباح بشوید غسول دیگر بگیر موم سفید و اسفیداج
خوب و پیه گاو از هر یک جزوی و شمع را با روغن گل گداخته اسفیداج و پیه
مذکور را با آن ریزد و همه مخلوط ساخته پنج شش شب بر رو طلا کند و صباح بآب
سرد بشوید غسول دیگر بگیر کتیرا و اشق چون سرمه سائیده و
زعفران و ترمس و مغز حب القطن از هر یک یک مثقال صلایه کرده بروغن
بادام سرشته بر رو بمالد و بشوید من مجربات مولف غسول دیگر بگیر
خردل سفید و زرنیخ سرخ و قدری بوره ارمنی صلایه کرده بزرده تخم
مرغ سرشته بآن رو را بشوید حلیسه بگیر سعد کوفی ابهل تخم خشخاش همه را

کوفته

دفع کند بیارد پوست درخت سنبه و بلیله و آمله و موته و پوست ترنج این همه را متساوی
باب صلایه کرده بر اندام بمالد و باب بشوید بوی بدن را زایل سازد نسخه
چکسه که چون اندام مالند خوشبو کند بیارد عنبر و اگر صندل و کچور و موتهه و
زعفران و گل مولسری و بالا و سلارس و ابی هلدی و ابیتی و الاچی و مرکی
و ناکیسر و کهرسی و کمیوله اندرین این همه را متساوی کوفته و بیخته با عصاره
برگ تنبول قرصها ساخته نگاهدارد و بوقت حاجت باب حل کرده بر اندام
بمالد خوشبو گردد و این چکسه را چکسه سوبن تیز میگویند من نظام شاهیه
چکسه نوعی دیگر چوبوا اگر اندر این صندل موتهه مشک مرده ناکیسر لاوز
کهرسی کمیوله چهرکه الاچی این همه متساوی کوفته بیخته با عصاره برگ تنبول
سرشته قرصها بسته نگاهدارد و بوقت حاجت باب ساییده بر اندام مالند
چکسه نوعی دیگر بگیرد بلیله چهار درم موتهه یک درم گوشت دو درم کافور
قدری مشک دو درم باب صلایه کرده غلوله بندد و بوقت حاجت بکا
دارد این چکسه کشوری باشد چکسه از رساله زینت النسا بگیرد بلیله اندرز
ناکیسر ده بالچهر موتهه گوشت اگر چوبوا عنبر مشک این همه متساوی صلایه
کرده بگلاب غلوله بندد و بوقت حاجت باب حل کرده بر اندام بمالد نهایت
خوشبو گردد طلا که بدن را خوشبو سازد از رساله افصاح اسرار نکاح بگیرد تمام و نعناع
و مرزنگوش و برگ درخت سیب از هر یک یک کف و بمقدار آب که اندر ان فرو
گیرد بجوشانند تا ثلث آن برود و صاف کرده بر بدن طلا کند و بان مالش نماید
طلا بهمه رینیاب بگیرد آس و مرزنگوش و سعد و پوست ترنج و برگ ترنج و اشنه
و صندل از هر یک جزوی کوفته و بیخته نگاهدارد و بوقت حاجت قدری ازان
با روغن آس یا روغن گل یا نشا سرشته بر ابدان بمالند طلا بهمه رینیاب بگیرد

صندل و بلیله و مشک و سنبل و شب و مرو گل سرخ از هر یک جزوی توتیا و
مرواسنگ از هر یک سه جزو کافور نیم جزو همه را کوفته و بیخته بگلاب سرشته
اقراص ساخته خشک کنند و وقت حاجت بکار برند صفة طلا که آنچه عرق از بدن اکثر
گردد اندکی بگیرد گل سرخ و مشک و سنبل و شب یمانی و مرسکی از هر یک جزوی
کوفته و بیخته بگلاب سرشته بکار دارند روزی که بعد از شستن بدن چون بر بدن بمالند
بدن را خوشبو سازد بگیرد صندل و سعد و سنبل و گل سرخ و مشک و زعفران
و میعه سائله و اظفار الطیب همه متساوی باریک حل کرده بگلاب سرشته
قرص کنند و خشک کنند و بوقت حاجت همچنان خشک سائیده بر اندام پاشیده
بمالند و رخت بپوشد که بغایت بدن را خوشبو کند صفة زینت النساء حب
که بوی دهان خوش کند جوزبوا قاقله و قرنفل دارچینی خولنجان از هر کدام یک
درهم کافور چهار درم مشک دو دانگ حبها کنند چون دانه نخود و پیوسته اندر دهان
نگاه دارد و اگر اندرین حب قرنفل مشک و کبابه و قرنفل و بسباسه افزایند صواب
باشد و اگر یک دانه وسکی سعوراج و نیم درم نمک هندی در او افزایند
کمتر کند مزاج گرم در سیم ربع درجه خشک در دو درجه و سه ربع در منهاج الادویه
این نسخه اما بطریق ذکر کرده اند جوزبوا قاقله قرنفل کافور دارچینی خولنجان
و قرنفل از هر کدام یک درم مشک دو دانگ پوست ترنج کبابه بسباسه از
هر یک یک مثقال سعد دو درم اجزا کوفته و بیخته مشک را علیحده کوفته بعد از آن
داخل اجزا نموده بگلاب یا آب سیب یا آب حب سازند و در دهن گیرند این
نسخه دوازده جزو است وزن چهارده درم مزاج گرم در ثلث و خشک در
دو درجه و نیم حب المسک مستعمل صاحب اختیارات گوید
دهن خوش کند و قوت دل دهد صنعت آن سنبل الطیب قرنفل مشک قرنفل

نارمشک قرفه بسباسه فوفل خولنجان سعد کوفی از هر یک یک درم قاقله جوز الطیب
از هر یک نیم درم پوست ترنج زنجبیل ساذج هندی از هر یک یک درم مشک ترکی
نیم درم بآب به و گلاب و صمغ عربی حب سازند نسخه دیگر کبابه سنبل الطیب
پوست اترج خولنجان از هر یک یک درم فوفل قرنفل سعد از هر یک دو درم زنجبیل
نیم درم مشک خالص نیم درم بآب و گلاب و قدری صمغ عربی حب سازند
حب که نافع بود جهت گوشت بن دندان و میان دندان و بوی دهن خوش
کند بیارند قرنفل قرفه قشور اللبان سعد از هر یک پنج درم بکوبند و بسرشند به رب السوس
حب کنند مثل نخود و در زیر زبان نگاه دارند هر وقت که خواهند حب که بوی
دهان را خوش کند بیارند جوز بوا فوفل و دارچینی و پوست اترج مقشر و خولنجان
و ورق اذخر و اشنه مصطکی از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و حب
سازند و شب و روز در دهان نگاه دارند بس گنج باد آورد صاحبقرانی حب که بوی
دهان خوش کند مستعمل صاحب جامع الادویه بیارند سنبل الطیب قرنفل از هر یکی
یک درم نارمشک قرنجمشک کبابه جوز الطیب بسباسه قاقله خولنجان بلور نجبویه
شهری زنجبیل از هر یک یک درم فوفل ساذج هندی قرفه سعد کوفی پوست
ترنج از هر یک یک درم مشک ترکی دانگی همه ادویه کوفته و بیخته بآب به یا گلاب و
قدری صمغ عربی بسرشند و حب سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه
نگاه دارند وقت حاجت استعمال نمایند حب [illegible] مستعمل صاحب
جامع الفوائد و خاص قرنفل مصطکی همه برابر درم سود و بشراب ریحانی
حب بندند و در سایه خشک نمایند اگر شراب نباشد بآب صمغ عربی بسرشند شاید شب و
روز در دهان نگاه دارند و آب آن فرو برند بوی دهان خوش کند و معده و دل را
قوت دهد حب [illegible] من کتاب الایضاح فی اسرار النکاح بگیرد

حماما سعد عود سوخته گل سوخته سماق اجزا متساوی کوفته و بیخته سنون سازند

سنون که بوی دهان را خوش کند و دندان را جلا دهد کف دریا و زنجبیل بلادر ایجر

دار فلفل اقاقیا از هر یک دو درم نمک بریان کرده ده درم عود سوخته پنج درم

پوست سوخته هفت درم طریق معهود سنون سازند سنون که بوی دهان خوش کند و

بن دندان را محکم سازند و جلا دهد بستانند صندل سفید و گل سرخ از هر یک پنج درم

سعد و پوست ترنج مجفف و اذخر و رامک از هر یک سه درم قاقله و کبابه و تباشیر

قرنفل مصطکی و عود هندی و سک و قرنجمشک از هر یک کوفته و بیخته بر دندان

مالد من کتاب الایضاح من اسرار النکاح سنون شاخ بزکوهی که دندان را

جلا دهد شاخ بزکوهی سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک یک جزو بیخ نی

سوخته و بیخ بسفایج هندی جزوی سفال چینی جزوی همه را کوفته و بیخته سنون سازند

سنون سداب دندان را محکم کند و بوی دهان خوش کند شاخ بزکوهی

سوخته و نمک سنگ بعسل معجون کرده سوخته از هر یکی ده درم زعفران اصل السوس

سداب خشک از هر یک دو درم گلنار سماق از هر یک پنج درم شب سوخته از هر یکی

سه درم همه را کوفته و بیخته سنون سازند سنون بیخ نی دندان را جلا

بخشد و اصول اسنان محکم سازد و بوی دهن خوش کند آرد جو بعسل سرشته

و کف دریا بیخ نی سوخته از هر یک بیست درم هلیله قاقله کبابه تباشیر عاقرقرحا از هر یک

سه درم تباشیر سفید ورق گل سرخ درسته سوخته از هر یک ده درم نمک اندرانی پنج درم

کوفته و بیخته سنون سازند سنون صندل که بوی دهن خوش کند و دندان

تر و تازه دارد بیخ دهن دندان محکم سازد صندل سفید پوست ترنج خشک اذخر از هر یک

از هر یک سه درم قاقله کبابه تباشیر قرنفل عود هندی مصطکی سک از هر یک

درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون اقاقیا که دندان را جلا دهد و بوی

[illegible]

دهن خوش کند ثمرة الطرفا زنجبیل زبد البحر دارفلفل اقاقیا از هر یک دو درم نمک بریان
کرده ده درم عود سوخته پنج درم جو سوخته پنج درم همه کوفته بیخته بدان مسواک کند
سنون عدس که بوی دهن خوش کند و بیخ دندان محکم سازد و خون آمدن
باز دارد و دندان را جلا بخشد گل سرخ گلنار ثمرة الطرفا سیب پخته پوست بیخ عدس سرخ
از هر یکی سه درم طباشیر فوفل سماق سندی کف دریا سفال چینی از هر یک
دو درم کوفته و بیخته در بیخ دندان ها و لثه پر کنند و یک ساعت نگاه دارند و بمالند
و بعد ساعتی بگلاب بشویند و اگر خواهند خشک تر شود اندکی کافور در وی
کنند و پیش از سنون کردن بسرکه ثمرة الطرفا در ان جوشانیده باشند مضمضه کنند
و اگر خواهند که گوشت بروید و بیخ دندان محکم کند مقدار سه درم آرد کساحل و عسل
بسرشند و بریان کرده حل نموده در ان زیاده کنند **سنون سماق** که خون از بیخ
دندان کم کند و دهان خوشبوی کند اگر مزاج گرم باشد گل سرخ سه درم گلنار
شب یمانی گلنار عدس سرخ مقشر طباشیر از هر یک دو درم سماق سندی
از هر یک یک درم و اگر خواهند که ماده خون را اسود و سند بود دو درم برگ شفتالو خشک را
یک درم و نیم برنج کابلی مقشر و پنج درم عود خام سوخته در ان زیاده کنند اول دندان
بسرکه و نمک بمالند بعد از ان ازین سنون در وی افشانند و بگلاب بشویند
سنون قابض دندان محکم سازد و دهان را خوشبوی گرداند و خون آمدن
باز دارد هلیله بلیله آمله ورد احمر گلنار اقاقیا شب یمانی قسط عاقرقرحا همه را
کوفته و بیخته سنون سازند من نسخة **ترکیب مسی** دندان سیاه کردن بگیرد
کهیرة نیله نقوقه هر دو بوزن برابر صلایه کنند اول برگ تنبول بخایند چون فارغ شوند بعد از ان
ادویه مذکور بر دندان بمالند و باز برگ تنبول بخایند و لعاب آنرا بیرون ندارند و برگ تنبول
بخایند و بر دندان نهاده خواب روند و دندان سیاه شود **نوع دیگر** عفص نه درم بلیله بیا

سنبل الطیب ساذج هندی سعد قشور اترج تر نقل حنا با گل سرخ زریکی عود بسا سک
و نمک محرق کوفته سنون کند من عشره کامله مولف گنج باد آورد سنون که
دندان را جلا دهد و حفر را ببرد و دیگر بند نمک اندرانی و زبد البحر کوفته بیخته سنون کنند
خضاب رنگ طاؤس قلقدیس دو مثقال توبال آهن سه مثقال
پوست انار ترش نیم مثقال کوفته و بیخته بآب چقندر خمیر کرده بر دست بندند
و یک ساعت بگذارند و بشویند طاؤسی رنگ شود **نوع دیگر رنگ طاؤسی**
بگیر و شب یمانی یک مثقال زاج دو مثقال گل قند سه مثقال حب الحدید
پنج مثقال و پوست انار ترش و حنا یک مثقال همه را کوفته بیخته بول گاو و کان خمیر کرده
بر دست گذارد من کتاب الایضاح فی اسرار النکاح **رنگ سیاه**
حنا بیست مثقال و زاج دو مثقال مازو صمغ عربی از هر یک یک مثقال توبال
آهن زر بنا و از هر یکی نیم مثقال هر کدام علیحده کوفته حل با انبر که کهنه بسرشند
و بر دست و پا بندند بغایت رنگ خوب آید و اگر بر کاغذ نهاده از آن نقشی کنند
و بر دست بندند همان نقش بعینه در دست شود **نوع دیگر رنگ سیاه** بگیرند
پوست مورخشک سائیده و بیخته و حنا مخلوط اعسار دو سه عدد مازو و سه درهم گلقند دو
درهم آمله و نصف درم مصطگی مثل سرمه سائیده همه را بآب خمیر کرده بر دست
و پا بندد که چون رنگ زاغ سیاه شود من کتاب الایضاح **رنگ فیروزه**
زنگار پنج مثقال زاج یک مثقال شب یمانی نیم مثقال زرنیخ اصفر
صمغ عربی گل قند از هر یک یک مثقال زعفران دانگی کوفته و بیخته با ده
مثقال حنا بیامیزد و با سرکه انگوری بسرشند و بر دست و پا بندند فیروزه گون
گردد **رنگ زعفرانی** خون سیاوشان چلیده و زرد چوبه زعفران
و عروق کرکم از هر یک جزوی مصطگی نیم جزو همه را کوفته بیخته با صمغ عربی

سرشته بر دست و پا نهند و بگذارد یک شب رنگ زعفرانی آید بغایت لطیف
رنگ شود دیگر بگیرد لاجورد و عرق کرکم و وسمه از هر یک جزوی زعفران مصطگی
نیم جزو و شکوفه بکوبند و بآب صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا خمیر شود و بر دست بندند
رنگی لطیف آید رنگ دیگر بگیرد پوست ترنج تر و خشک از هر یک جزوی
کوفته و بیخته با هم چندان بپاشند و سه درم قلقند و دو درم آمله و نیم درم مصطگی
بآب نیم گرم خمیر کنند و بر دست بندند رنگ نیکو آید خضاب زرین بستاند
قلقطار از هر یک جزوی و رق نیل و زاج زرد از هر یک جزوی زعفران
ربع جزو و بر این همه نوشادر خورد بسایند چون سرمه و در شیر دان مرغانگی نهاده در رود ها
و انداز خم سرکه چون قندیل بپاویزد تا حل شود و اگر در زیر نیل دفن کنند هر روز زیر نیل
تازه بر آن کنند هم نیکو است تا حل شود بعد از آن چوبان آب خمیر کرده بگیرد و یک
شب بازدارد چون خضاب دست و پا نهند چون طلا زرین گردد نوع دیگر
زرنیخ سرخ پنج درم کبریت دو درم مرداسنگ ده ذرا ده آهن از هر یک
دو درم کوفته و بیخته در بوته نهاده آتش دهند تا دارو سرخ شود بعد از آن
برآورده خرد بسایند و خار اسپرک نیز خمیر کنند و بسایند و خشک کنند و با دارو
آمیخته با جلاب شکر یعنی قند خمیر کرده یک روز و یک شب بگذارند که خوب تخمیر
بعد از آن مثال خضاب دست نهند و برگ چقندر بپیچد و یک شب بگذارند که دست
رنگ زرین شود خضاب دیگر بستاند حنا شست درم بوره سه درم مرداسنگ
سنگ ده درم زاج صمغ عربی کتیرا از هر یک یک درم لاجورد سه درم
جمله خورد بسایند با سفیدی خایه مرغ حل کرده بر دست و پا نهند خضاب
فیروزه گون بستاند سه پنج درم زاج شب یمانی زرنیخ قلقند صمغ عربی
زعفران از هر یک یک درم افیون یکدانگ این جمله خورد بسایند و بهم آمیزد

بخورد و بگیرد و بعد از ان شوهر با او نزدیکی جوید آبستن شود مجرب اسگند کوفته اگر
زن خورد سال باشد پیش از شروع حیض یک ناخن سرمه بخورد و کلان سال
بود زن یک جدوار بخورد و غذا بی او شیر و خشکه باشد بعد از ان بمرد تقرب جوید
حامله گردد مجرب چون پیه زهره خرگوش قدری بیاشامد و وقت مجامعت بخورد
برگیرد آبستن شود مجرب چون خصیه خرگوش زن بیاشامد پیش از حیض و پاک
شود و بعد شوهر نزدیکی کند آبستن شود مجرب شب یمانی دو درم سماق و
زعفران و عود از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بشیم پاره بر افشاند و زن بخورد و بگیرد
و بعد نزدیکی جوید آبستن گردد مجرب چون سر و منقار هدهد را با روغن جوشانید
بقضیب مالد و با زن فراهم آید حامله گردد مجرب پنج کماسی سفید تا یک ماشه
با شیره گاو بخورد و طلحه کلنگ را بعد طهر در فرج طلا کند تا درون رود باشد شهوت
گردد در حال بارور گردد و حمل گیرد مجرب کف فرزند آرد و بیار و پنج سنگی سفید با
شیر گاو یک رنگ که باشد آبستن گردد بعد از طهر همان روز بشورت بخورد و بستر
جمع شود و بار گیرد و فرزند نرینه آرد مجرب بیار و خیار زه بر قضیب دو سه مرتبه
طلا کند و بگذارد تا خشک شود و بعد از طهر مجامعت کند که بارور گردد من کتاب
الایضاح مجرب ده درم بنجال با باشراب ناشتا بخورد حمل گیرد مجرب جوز
بنگ هلیله آمله بلیله چوب انار مهره کنجد و دست گل دلانگی و نار دان و قند
سفید همه بمساوی کوفته بیخته بعسل سرشته حب سازد و بخورد و فرج را بدان
طلا کند و بعد از هشتم روز مقاربت کند حامله گردد مجرب جوز بوا گر مازو
هر شب یمانی پوست انار از هر یک مثقالی کوفته و بیخته و آمیخته نماید کند اگر
عقیمه باشد حامله گردد مجرب در تکیه بحجر که ماه در برج سرطان باشد باید که بستر نبود
از زمین بر گیرد بیخ او ستاند چون مرد بیخ این را بکمر بندد و بزن مجامعت نماید حامله شود

و زن

و فرزند نرینه آورد **محبل** شاه اسفرغم و تخم شفتالو و مساوی تلخه خرگوش شتا تنها سائیده تا سه شب هر شب زن یکے بخوردہ بگیرد و با شوهر فراہم آید بارور گردد باذن اللہ تعالیٰ **محبل** نیجال و تلخه کلنگ و خرمیان و سرگین پیش و مشک همه مساوی سائیده و باہم آمیخته شافہ کند و با شوهر فراهم آید حمل گیرد **محبل** بیخ ترنج و تخم ترنج باب سائیده با شیر گاو یک رنگ آمیخته بیاشامد بار گیرد **محبل** اگر زن آب ببیا بخورد و دیگر هیچ نخورد و خود را بعد از ان از بامداد تا نماز دیگر تشنه دارد و بعد از ان همبر و تقرب جوید بار گیرد **محبل** شب سیاسی دو درم زعفران و عود هندی از هر یک یک درم جمله کوفته بر پشم پاره بروغن گل بیالاید و در او اهران بیاساید و بخود بر گیرد و همبر دند و سے یکی نماید حامله گردد من تحفة السلاطین **محبل** سرگین بره باده در روغن کنجد حل کرده بر قضیب مالید و بزن مجامعت کند بار گیرد و سند **محبل** اگر زهره خرس نر در شراب آمیخته بزن بخوراند و مجامعت کند فرزند نرینه تولد گردد و اگر زهره خرس ماده باشد ماده زاید سند **محبل** اگر زهره آهو با قدرے خصیة الثعلب و عسل با شراب بخورد و همین عمل کند و همچنین است اگر زهره گرگ و شیر **محبل** اگر زهره خرگوش با مشک و روغن بنفشه زن بخود بر گیرد و شد و یک مرد شود و حامله شود سند **محبل** سرخشک پاتر در روغن کنجد چندان بجوشاند که مهرا شود و بر پشم پاره گرفته بخود بر گیرد و همبر و تقرب جوید حامله گردد سند **محبل** زعفران مصطکی اکلیل الملک سنبل از هر یک ده درم زنده تخم مرغ بست درم روغن نار دین بنجدرم ادویه خشک بکوبد و بیخته گداخته و اروبار امخلوط کرده بعد از پاکے حیض بر پشم پاره بزن بخود بر گیرد و همبر و شد و سے یکی نماید حمل آورد سند **محبل** کنیز فیل چون زن بخورد و در حال با مرد شد و سے یکی جوید آبستن شود سند و از عجائبات آنکه اگر کنیز فیل را زن به خورد شد و تا با او باشد حمل نگیرد **محبل** نشاره عاج سه مثقال نبات سکر

سه مثقال نیکو سحق کرده بعد از پاکی که از حیض شب بهر شب بوقت خواب
دو مثقال سفوف ساخته بخورد و در شب سوم و چهارم با مرد بخوابد حمل گیرد و صاحب
منهاج آورده هر زنیکه بستو اتر نشاره عاج با ماء العسل بیاشامد و با مرد جمع آید آبستن
شود و سنه محبل بسیار دنا گیسر تازه صلایه کرده با روغن گاو مخلوط ساخته بعد از طهر
بفاصله سه روز بستو اتر بخورد و بالای آن شیر بیاشامد و بمرد نزدیکی جوید بارور
گردد من تحفه نظام شاهیه محبل بسیار دفلفل و دار فلفل و زنجبیل و فلفل گرد
کوفته و بیخته چند روز با روغن گاو مخلوط ساخته بخورد و بمرد نزدیکی جوید بارور گردد و سنه
محبل بسیار بیخ تنج در یکیه بیخته که روز یکشنبه واقع شده باشد صلایه کرده
در شیر گاو بپاشند و با عسل مخلوط ساخته بعد از طهر تا سه روز بخورد و بمرد فراهم آید
حامل شود و سنه محبل مجرب فرفیون جند بیدستر سنبل قسط اسپید از هر یک یک
مثقال کوفته و بیخته با سپیده و شراب ساییده بر قضیب طلا کند و بگذارد که خشک
شود و بعد از آن با زن فراهم آید حامله شود باذن الله تعالے محبل حب بلسان
سقل ازرق جاوشیر باد آورد از هر یک یک مثقال بعد آنکه کوبیده با شراب
حل کرده بر قضیب بمالیده خشک کرده با زن نزدیکی کند حامله گردد محبل جوز بوا
پوست انار از هر یک یک مثقال باهم بساید و با انگبین آمیخته زن وقت حمام
شافه کند حمل گیرد اگر زهره کنجشک نر خشک کرده بر قضیب مالیده صحبت
نماید حمل گیرد محبل جند بیدستر سعیه مر قسط جاوشیر اندکی مشک و عنبر یکجا
و بشراب حل کرده شیافه سازد و بخود نگاهدارد و بمرد نزدیکی جوید حامله گردد
محبل پنیر مایه خرگوش را خشک کرده بساید و عسل را القوام آورده که
که از و شیاف توان ساخت سرد نماید و پنیر مایه مذکور را در عسل مذکور داخل
ساخته و آمیخته از و شیاف سازد و بعد از طهر حمل نموده بعد از آن بشوهر نزدیکی

کند

دیگر … فلفل سیاه و چهار … کوفته با قطران آمیخته … حامله گردد

در شیب زن دود نماید فی الفور بچه مرده بفتد از و این مجرب است مسقط اگر
بر جگر پاره یک عفص سوده اندازد و بریان کرده بزن بخورانند بچه بفتد از و مسقط
کچی از در آب یکشب تر کنند و نیز از ان آب دهند پس از خوردن بچه بفتد از و اگر
حنظل با شحم بکنایند مسقط اگر قدرے آب سداب سائیده در قضیب مالند و جماع
کنند بچه بفتد از و مشک طرا مشع مرا انجاسفت اگر ترسے کے قسط سلیخه یا نخواه فقیح مرزنجوش
تخم بلبون حلبه فراسیون جعده عود بلسان اسارون از هریک قدری در آب جوشانند
و زن در ان آب نشیند بچه مرده بفتد مسقط مثلث تخم شبت تخم زردک از هر یک
پنجدرم همه را در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر آب بماند بپالاید و نیم گرم بخورد حمل
بفتد مسقط پوست انداخته مار که هندی کیچلی نیز گویند عورت دود کند در حال بچه بیرون
آید من شفائی خانی مسهل ولادت بگیرند بیخ پایان بیخ سر شش یا بیخ [illegible] یکی
ازین پنجها هر کدام باشد و بیکبه بهتر که روز یک شنبه باشد بر کمر عورت بندد فی الحال
خلاص شود و بر شکم نیز طلا کند منه مسهل زادن موے سر آدمی سوخته و خاکستر آنرا
با گلاب سرشته بزن بندد و در حال حمل نهد مسهل بیارد بیخ کهونگچی در بیکبه بهتر
که در روز یک شنبه واقع شده باشد عورت بدست گیرد و یا بر کمر بندد و باسانی وضع
حمل شود من تحفه نظام شاهیه مسهل سرکه هندی خالص و انگوزه نمک سنگ
یک جا کرده بجوشانند و بخوردن زن دهد آسان نهد آید مسهل که بتجربه رسیده اگر قدری
زباد بخشش زن در فرج طلا کند وضع حمل بسهولت شود مسهل حیا و شیر حلتیت
و قدرے قند بخورد از درد زه خلاص شود مسهل یک رطل طبیخ حلبه و تمر که دو سه
قطره روغن بادام تلخ در ان ریخته باشند بیاشامد از درد زه خلاص شود مسهل
اگر قدرے جدوار بسایند و شربت قند گرم کرده بخوردن وی دهند و قدری
بیاشیم پاره بخور گیرد در حال وضع حمل شود مسهل دارچینی املی از هر یک

دو درم

دو درم سلیخه هفت درم خرفه مرمکی زراوند مدحرج قسط تلخ از هر کدام پنج درم سعد و
افیون از هر یک دو درم مشک دانگی و نیم همه بکوبند و حب کنند چنانچه بسعه درم ا
شربت مثقال با دو وقیه شراب کهنه مسهل ابهل دو درم حلتیت اشق قوه
از هر یک سه درم انجمله یک شربت بود بخورد او دهند که وضع حمل بسهل و آسانی
شود من جامع الفواید مسهل اگر سه درم خربق و زیره وابان عورت دود کنند باسانی
بر آید مسهل که اکثر از طبیبان دعوی کرده اند که هیچ داروی برابر این نیست
بر آسانی وضع حمل بگیرند مر شبیه سیستر سعیه سائله از هر یک مثقال دارچینی ابهل
از هر یک نیم مثقال همه کوفته با انگبین سرشته شربتی دو مثقال با ماء العسل
یا شراب کهنه مسهل جاوشیر خربق مساوی زهره گاو سرشته شیاف
کنند که زود از درد زه خلاص شود و اگر بچه مرده باشد نیز بیرون آرد مسهل اگر
سنگ آهن ربا بر ران زن بندد زود از درد زه خلاص شود مسهل دو درم
سرگین گاو بخورانند در ساعت اگر بچه مرده باشد بیرون آید مسهل اگر بید و جمیع
باشیر ابد هند حال بچه فی الحال آسیب پنج قوم باشد آسیجه بر شکم طلا کنند و قدری از زیر بسوزد و دود آن برحم بستانند
آسان بر آید مسهل پوست درخت سرس و پوست افگنده مار و کبریت
چون بشیب عورت دود کنند چنان دود آن برحم برسد در حال خلاص آید
مسهل زنجیر چهره بر شکم عورت ببندد و قدری از آن بآب بسایند و بر ناف و
شکم او طلا کنند زود خلاص یابد من شفاء خانی مسهل برگ و بن گوندی
در میان دو ع بطریق ساگ پخته بخورد در حال بچه بیرون آید معقم یعنی قسمیه سیاه گشتن
زن بگیرند زهره گرگ یک مثقال و روغن ناردین حل کنند و بر پشم پاره آلوده کرده
زن بخود برگیرد آبستن نشود معقم بیاورد شهد و روغن گاو و تخم پلاس یک جا
آس کرده و وقتیکه حیض داشته باشد بخود برگیرد و باردار نشود من تحفه نقل مم شاه

معقم بیارد تخم ملاس و تاب ساتیده بخورد و قدرے با روغن ساتید و فتیله [illegible]
داشته باشد نخورد و بر گیرد معقم در ایام حیض بگیرد ربع سیر اسپند کوفته و بیخته با آب
شبنیه بخورد تخم ملاس با روغن گاو و صلایه نموده فرزجه نماید که حمل نگیرد معقم بیارد گل
جاسون و باسر که بندی ساتیده در ایام حیض هفت روز بخورد عقیمه شود معقم
بیارد گوگرد یک درم و نیم ساتیده در ایام حیض سه روز همان قدر
بخورد عقیمه گردد معقم بیارد گرهائے که بر شاخهائے درخت کنار و رنگ
خاک پیدا شود و تخم سن و اسپند بریان کرده متساوی هر سه خرد و صلایه کرده
در ایام حیض هفت روز بخورد و در سه مرتبه حیض همین عمل کند از زائیدن باز ماند معقم
بگیرد پنیر مایه خرگوش یک درم و روغن سوسن حل کرده به پشم پاره بدان
آلوده زن بخود بر گیرد آبستن نشود معقم چون زن بعد از طهر پنیر مایه خرگوش بخورد
بگیرد از آبستن شدن باز ماند معقم اول دندانے که از کودک افتد پیش از آنکه
بر زمین رسد در نقره گیرد و زن بخود دارد آبستن نشود معقم اگر زن سم استر را
بخود گیرد آبستن نشود معقم قدرے عماق المستر و چرک گوش استر بگیرد و آن جمله را
با عرق بادکوه حل کرده بر قضیب مالیده جماع کند از آبستن باز دارد معقم بگیرد قطران
شامی نیم درم و بر قضیب مالند و چندان دخول کند که ذکر تا قعر او رسد هرگز
بار نگیرد و اگر گرفته باشد بیندازد معقم زنیکه در حالت حیض باشد دو درم زر و چوب
ساتیده بخورد بار نگیرد و همچنین بعد از فراغ از حیض نیز با آب ساتیده بخورد هرگز بار
نگیرد معقم اسپند سوختنی یک درم با قند آمیخته بعد از فراغ از حیض سه روز
آنقدر بخورد بار نگیرد معقم برگ جیب سرخ بروغن ستور بریان کرده ناشتا
هر قدر برگ که بخورد آنقدر سال بار نگیرد معقم بعد از حیض اگر سپند کوبے
آس کرده بخورد هرگز بار نگیرد معقم عورت اگر دل شتر بخورد هرگز بار نگیرد

معقم اگر در وقت مجامعت آلہ را بہ عن گنجد جیب کرده جماع کند رحم قبول نطفه نکند و زن بار نگیرد معقم اگر زن پیش از جماع یا بعد از ان نقاع الکرسب و تخم ان با سداب سحق کرده بر گیرد حامله نشود معقم اگر در وقت مجامعت نخود سے نمک اندر آن زن سحق کرده بر گیرد آبستن نشود معقم اگر پنج درم زرنیخ سرخ یک درم کوفته با شراب تازه و شہد پاره بکار دارد آبستن نشود معقم ہر زنیکه یک حب اخروٹ درست فرو برد دو سال آبستن نشود معقم اگر بوقت مجامعت آب چہار درخت بر قضیب مالیده مجامعت کند بار نگیرد معقم اگر سم استر را باریک ساحق کرده بخورد زن و ہند بارور نشود و من کتاب جامع اللذۃ معقم

ابو علی فرماید شعر در منع قبول حمل بایستکه زن + نشنید کز بکه زنی از در عدن + ہر زن که زر وقت فیل شہد کشش + ممکن نشود کزو بگیرد آبستن + معقم اگر جگر گوش استر در تکہ طلا گرفته بر رشته کتان تافته ہر که بر بازو بندد چندانکه مجامعت کند ہیچ زن ازو آبستن نگردد معقم اگر زن بعد از فراغ از مجامعت قدرے نمک سحق کرده بر دارد سے نا قد شود و بار نگیرد من شفا خانے معقم بازو تخم سورو برابر کوفته با آب سرد سرشته شافہاے خورد کنند و زن پیش از جماع سحق کرده بر دارد و منع آبستن شود معقم عجیب چیزے که ہندے گہونگچی گویند خاصیتی است عجیب که ہر زنی که از پاکی از حیض اگر یکے از ان فرو برد تا یک سال حامله نشود و ہمچنین ہر قدر که فرو برد بعد از ان ہمان قدر سال بارور نشود معقم از مجربات حکیم کمال الدین حسن شیرازی جگر گوش آدمی بقدر باقلا جمع کنند و با پشمینه سیاه تنگ بر گردن عورت تعویذ نمایند مادام که با او باشد مانع حمل شود معقم مجرب عزیزے که فقیر بالمشافه ازو شنیده اگر زن بعد از طہر یک عدد گوشے را

درست فرو برد تا یک سال بار ور نشود و همچنین هر قدر که فرو برد بعد از ان بهمان قدر سال بار
نشود و از عجایبات آنکه اگر از انرا سائیده بخورد هرگز حمل نگیرد **دیگر در الحیض** که او را
حیض نماید بگیرد لوبیای سرخ و حلبه و انیسون از هر یک چهار درم سداب سه درم
پودینه چهار درم همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند بعد از ان صاف نموده
هر بامداد چهل درم بخورند **نوع دیگر** که رحم را گرم کند و حیض براند بگیرند سلیخه پنج درم
تخم شبت سه درم **فستقین** رومی شش درم قسط و عود الصلیب اهل از هر یکی سه
درم جند بید ستر یک درم زراوند ده درم انیسون چهار درم همه را کوفته و بیخته سه
درم با جلاب بیاشامد **نوع دیگر** لوبیای سرخ سه درم فراسیون چهار درم فوتنج
ده درم فوه چهار درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا به نیمه آید بعد از ان بیالایند و
از ان بیاشامند **نوع دیگر** شک طرا مشیع گاوزبان پرسیاوشان تخم کرفس
رازیانه انیسون قسط از هر یکی سه درم بورق قدری کوفته بیخته بطریق رسم
با جلاب سه صباح بخورد و این شافه مذکور بخورد و بردارد صبر سقوطری جزو
نمک طبرزد جزو سه سورنجان جزوی و سه جزو سرطیثا جزوی همه را کوفته بیخته
بآب پیاز سرشته شافه سازد و در آفتاب خشک کند و بخورد و بردارد که در ساعت
او را حیض نماید مجرب است **نوع دیگر** سلیخه و تخم ثبل اذخر مرباپودینه قسط اکلیل الملک
تخم شبت کبریت سداب پودینه جانشا کرفس برنجاسب اجزا همه متساوی در آب
بپزند و صاف نمایند و در طشتی کنند و در ان نشینند **نوع دیگر** فرو مانا مانخواه
بوره ارمنی زراوند پودینه از هر یکی جزوی کوفته و بیخته به روغن سنبل یا بروغن
سداب لبسرشتند و پشم پاره بدان تر کنند و همچو فرزجه نمایند **نوع دیگر** پودینه
کرسنه اهل سداب خشک پوست حنظل کندش از هر یکی سه درم مشک
تخم شبت و جعاده پیر اکوفته و بیخته بروغن زنبق لبسرشتند و پشم پاره بدان تر کرده

فرزجه

فرزجه نمایند **نوع دیگر** زهره گاو بروغن بلسان بگدازند و پشم پاره بدان تر کرده
فرزجه نمایند **نوع دیگر** صاحب مفرده گوید که مثقال جند بیدستر و قدری فربیون سرشته
بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آرد و همچنین اگر دو مثقال با سرکه تیز بیاشامند
حیض براند من اختیارات **نوع دیگر** فلفل دراز و قند و بیخ سپل و تخم اندراین و
جو کهار و زیتون همه برابر با شیر گاو سرشته شیافه کنند ششم روز حیض بگشاید **نوع دیگر**
اگر زنی که حیض او بسته شده باشد مداومت بخوردن اجواین نماید او را حیض شود
نوع دیگر گندر را در آب بجوشانند و زنجبیل و فلفل گرد و فلفل دراز و بهار سنگی
بشناوی در آب گندر انداخته بخورد حیض بگشاید **نوع دیگر** فربیون کوفته بزهره
گاو سرشته شیاف ساخته بخود بردارد در حال حیض بگشاید و اگر حامله باشد بچه بیفکند
و خون بسیار از و بیاید **نوع دیگر** مر پوست بیخ کبر از هر یک چهار درم ابهل
درم سداب خشک دو درم موبز بیدانه هشت درم کوفته و بیخته بزهره گاو و روغن
گل سرشته و بکار دارند و شافه کنند که حیض براند و صاحب گنج باد آورد ذکر کرده
که این حمول مرهم بسیار آزموده اند حکیم کمال الدین حسین شیرازی نقل نمیفرمود
نموده و تجربه کرده **نوع دیگر** انیسون پودنه فرمانا بانخواه بورق زراوند بشناو
کوفته بروغن ناردین سرشته و پشم پاره بدان آلوده بخود بردارد **نوع دیگر**
قوه حب الاس پودنه خشک مشک طرامشیع از هر یکی دو درم سداب خشک
بستان افروز از هر یکی یک درم نیم تخم کرفس مقل از هر یکی یک درم حنا نیم
درم سرشته شیاف سازند و بخود بردارد حیض بسته بگشاید و درد زانو و کمرگاه و
رحم و اوجاع مفاصل که بسبب بستگی حیض پدید آمده باشد سود مند بود و ساکن
گرداند **نوع دیگر** بیار و قدری خردل و قدری انگوزه و با سرکه بسرشند و آنچه
شیر گرم کرده بخورد حیض بگشاید و اگر حامله باشد حملش بیفکند من تحفه نظامی

نوع دیگر چهار رو بزرگ یا انگوسفے وبیخ بخرکه آب جدا کرده ودر سیج طلا کنند و به

بستیم پاره فرزجه نماید حیض روان شود **نوع دیگر** که بهر یاسے وبیخ کنگوسفے

وشیره را سے از هر یک دام بخورسے جدا کرده با شکر بخورد حیض بکشاید بسه

نوع دیگر بیخ انگلے بیخ انکماره بیخ اندرائن هر یک دام اذین بخار انگور بسته

فرزجه نماید اورا حیض شود **حابس الحیض** که بسیار سے رفتن خون حیض باز

دارد دیگر ناکهربایک مثقال گل ارمنی سه درم بکوبند وبا آب برگ بارتنگ یا آب

سماق یا آب به یا آب کشته بخورند نافع آید **نوع دیگر** صمغ عربی بارتنگ تخم

شاهسفرم بریان کرده از هر یک یک مثقال وبروغن گل سرخ چرب کنند

وحب سازند وفرو برند **نوع دیگر** گلنار کهربا گل ارمنی از هر یکے سه درم

صمغ عربی چهار درم بارتنگ بریان کرده سه درم کوفته بیخته همه را با آب به یا

آب سوده ده درم بسرشند وبخورند **نوع دیگر** کندر صبر انزروت از هر یکے

سه درم دم الاخوین طین قبرسی از هر یکے چهار مثقال لحیة التیس دو درم همه را کوفته

وبیخته با آب ورق مورد بسرشند ویا آب بارتنگ بشیم پاره گرفته فرزجه نمایند **نوع دیگر**

پوست ملبار اقاقیا کندر صبر دم الاخوین حب الاس از هر یک جزو سے کوفته

وبیخته وبا آب ورق مورد بسرشند وفرزجه نمایند **نوع دیگر** بازوسے سبز سوخته

شاخ گاو کوہی پوست خایه مرغ خسته خرما کاغذ شاه دانه حلیه سوخته کهربا اقاقیا

دم الاخوین گل قبرسی از هر یکے جزو سے کوفته بیخته بسرشند با آب ورق مورد

فرزجه نمایند **نوع دیگر** سرمه سحوق وگلنار وجفت بلوط از هر یکے جزو سے

بکوبند وبا آب ورق مورد بسرشته فرزجه نمایند **نوع دیگر** تخم بله پوست انار

از هر یکے ده درم کوفته در چهار قدح آب بجوشانند تا یکے بماند وسه ناشتا بخورد که

خون به بندد **نوع دیگر** گو کرده دو بید درم با شیر گاو بخورد حبس خون نماید **نوع دیگر**

مرتاقیا پوند چینی لاذن کافور زعفران گل ارمنی از هر یکی جزوی کوفته و بیخته
بآب لسان الحمل سرشته و به پشم پاره فرزجه نمایند نوع دیگر پیاز خاکستر با حلد شتی
جابه نیز کرده در شیر گاو انداخته تا شش تا بخورد و تمار شام بیخ ساگ چولائی صلایه کرده
بآب شسته با قدری برنج و شکر بخورد خون باز ایستد من تحفهٔ نظام شاهیه
نوع دیگر پیاز دانه آمله و بلیله از هر یکی جزوی کوفته در سن الجن جزوی یک جا
کرده با آب مخلوط ساخته بخورد هست نوع دیگر عذب تنور و خبث الحدید و پوست
انار و مازو و سنبر و شب یمانی از هر یکی جزوی سرشته با آب ورق با تنگ و
به پشم پاره فرزجه نمایند نوع دیگر زاج و کاغذ سوخته و جفت بلوط از هر یکی جزوی
کوفته و بیخته با آب ورق گل یا آب خرنوب نبطی سرشته و به پشم پاره و بدان تر کرده
شیافه سازد نوع دیگر گل سرخ و تنگار گلنار از هر یکی سه درم گل مختوم زیره کرمانی
از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بآب سماق یا آب ورق مورد سرشته به پشم پاره کرده
فرزجه نماید نوع دیگر اگر چرک بدن را که در حمام لاحق می شود زن فرزجه نماید افراط
سیلان طمث را دافع است از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی نوع دیگر
از مجربات حکیم سعد الله گیلانی بحبس خون رحم یا حیض یا استحاضه بغایت نافع است
و نهایت غرائب دارد و مجرب است بگیرند خطمی پنج مثقال حنا بمقدار کفایت
هر دو را خمیر کرده به دست و پای بندند علی الفور حبس خون نماید نوع دیگر
بیخ ساگ چولائی دو درم نبات چهار درم سوده بآب برنج بخورد حیض که از کثرت
دو دو حبس نماید نوع دیگر پیاز و موسی کاسه واله بقدر یک سپاره دو آنه
بسوزد و خاکستر آن بستانند بوزن دو سیر و شکر تری یک سیر مخلوط کرده هر روز
چهار درم تا آب بخورد جمیع انواع خون باز دارد نوع دیگر دو درم دو انگور
دو درم صمغ عربی ده درم تخم شکر تری یک جا آس کرده هر روز با روغن

نگاہ بلیسند **نوع دیگر** اگر از آمدن حیض عصیدہ کردہ بخورند خون حیض ببندد **نوع دیگر**
بارزوے سنبر کندر بغدادی ساییدہ از ہر یکے درمی در آب خلط کردہ تا سہ ہفتہ
تا است نا بخورند **نوع دیگر** شب بیاسے نیسر منگار از ہر یک برابر ساییدہ و با آب
سور و سبز شنند و از آن شانہا ساختہ ہر یک بقیاس نیم انگشت خشک سازند
و در میان پشم پارہ پیچیدہ بسبز بدان بر سا شند خواب رفتن بازماند من شفاء خانے
مزید اللبن کہ شیر زیادہ کند بیار و نمک سنگ و زیرہ سفید و لاون بزرگ و
قاقل و دراز از ہر یکے یک درم کوفتہ و بیختہ در یک کاسہ دوغ گاو میش ساییدہ
تا است تا یک ہفتہ بخورد و شیر زیادہ شود **مزید** زیرہ سفید و لودہ و برنج ساٹھی
از ہر یک دو درم آس کردہ در شیر گاو حریرہ کردہ بخورد و شیر افزایش گیرد
مزید برگ لکروندہ خاییدہ آبش فرو برند و در شیر افزودن نبیذ **مزید** ماہی
تازہ با روغن بریان کردہ بخورد و شیر افزاید **مزید** بیخ کہارہ و دالان بزرگ از ہر یکے
یک درم با شیر گاو خام آس کنند و در نیم سیر شیر انداختہ بخورانند و چند روز بنوشد
بخورد و شیر بسیار شود من عین الحیوۃ **مزید** ادویہ کہ شیر زنان بے افزاید شقاقل
تخم سپست تخم بلیون انیسون شونیز زیادہ شیر افزاید نسبت بہ اسپ نیز کہ گاو شیر است
و از اغذیہ با گوشت مرغ پرواره و نخود آب با روغن کنجد زردہ تخم مرغ و
مغز کلہ و قلیہ گزر و حلواے شیر و ترنجبین و از تر باشند و کرفس ہماچنین کوشد
من گنج بادآور و ہمچنین شیرہ خشخاش با شکر و شربت تخم گزر و تخم بادیان و شبت
و در این امر سود مند باشد **دواے کوچک کردن و ایستادہ**
نمودن پستان زنان بستانند سنگ مقناطیس کالبودی اسگند
زیرہ سفید خشک ستاوے کوفتہ و بیختہ بقدری آب شستہ برنج ساٹھی
خمیر کنند و اگر پستان عورت غلطیدہ باشند پستان چہ زن نہ بند

پستانکہ

چنانکه پاره خون آید پس این دارو بر آن طلا کنند و سینه بند محکم بندند و باید که در روزی
سه بار دارو بمالد وقت بامداد و پیشین و خفتن و سوزن زدن همان یک باره کافیست
نوع دیگر که پستان ایستاده شود و محکم گردد قسط تلخ صمغ کتیرا گوزن برابر سائیده
شتر اشتر یا سرکه گاومیش طلا کنند و سینه بند محکم بندد که ایستاده و محکم گردد نوع دیگر
شیر آک سفید با روغن گاو بر پستان طلا کنند و سینه بند محکم به بندد ایستاده و محکم
گردد نوع دیگر پوست انار شیرین که پخته شده باشد بستانند و با روغن تلخ برابر
بجوشانند و آن روغن شتر اشتر گرم کرده بر پستان مالد و سینه بند محکم به بندد و پستان
سخت شود و اگر این بر قضیب بمالند سخت گرداند نوع دیگر پوست انار
یک سیر روغن سرشف سه سیر آب نیم من یک جا کرده بجوشانند چنانچه همه در خود
و سه سیر روغن بماند بپالایند و شتر اشتر نرم بر پستان و قضیب سست شده بمالند
نوع دیگر اگر کتانی خورد و پوست انار روغن کنند و سی برابر با سرکه گاومیش
بر قضیب سست شده و پستان طلا کنند سخت گردد نوع دیگر زنی را
که اول حیض آید و آن خون بر پستان خود بمالد هم آنقدر بماند بزرگ نشود
نوع دیگر شماروس که تگندار و پستان بزرگ شود بستانند و ع محرق و آرد جو
کوفته و بیخته با تکید بگرسیا بیزند و با سرکه بسرشند و متواسنی هر ماه سه بار ضماد کنند
نوع دیگر آنچه حفظ کند پستان را از بزرگ شدن بگیرد زیره سحوق و با آب بجوشانند
کرده بر پستان ضماد کنند و بر بالای او پارچه با سرکه فرو برده سخت بندد و دو سه
روز آن کند نوع دیگر جهت علاج بزرگی پستان و خصیه مجرب بالکشن
و قرنفل از هر یک دو سیر شاهی کوفته و بیخته در سه روز با عسل لعق نمایند باید
سنگ سخته با آب شسته بپیچ بساید و در سینه زن چکانند پستان او بحال خود باز
آید من عین الحیوة نوع دیگر زهره را با آب یا سرکه بر پستان بمالد سینه او

بحل کودکے باز آید و بقرار باند که پیش تعاطی و باید که شبانه روز دارو می باید

نوع دیگر اگر زنے کوچک پستان باشد یا اصلا پستان او بیرون نیامده باشد
پنبه فیل و پیه گاو میش بوزن برابر بگدازد و باہم مخلوط ساختہ ہر روز متواتر قدرے
شیر گرم کرده بر پستان مالد پستان بر آید و بزرگ گردد **علاج** کوتاه شدن و سخت شدن
آن پوست انار یک سیر سوده در روغن تلخ چهار سیر و آب نیم من یک جا کرده بجوشاند
چندانکه همه آب بسوزد و روغن بماند بپالاید و متواتر شیر گرم کرده بر پستان بمالد کوتاه
و سخت گردد و همچنین اگر قضیب یا بر گوش و سار بمالد همان عمل کند من عین الحیواة

نوع دیگر اسگند فلفل دراز و بیخ و دالان بزرگ بوزن برابر باریک بساید باهم مسکه
گاو میش بهم مخلوط ساخته متواتر شیر گرم بر پستان طلا کند سخت شود و همچنین اگر بر
قضیب یا بر گوش و دراز مالند سخت و کوتاه گرداند **جهت سختی و استادگی
پستان** اگر پستان زنے غلطیده باشد و خواهند که بقرار اصلی باز آرند
بیارند گرم گنجائے کلان که پایهائے بسیار گرد و در بیسات بسیار بهم رسد
چهار عدد در میان شیر گرم انداخته و در ظرفے کرده نگاه دارند تا زمانی که نمک و گرم
یکے شود و بس یا گل چرب که بهندی چکنی ماسے گویند مخلوط ساخته هفت روز پیوسته
بر پستان ضماد کنند که بقرار خود بیاید مجرب است **نوع دیگر** بیارد پوست انار پخته
کوفته و بیخته در روغن سرشف جوشانیده شیر گرم بر پستان بمالد چند روز متواتر کند
محکم شود من تحفه نظام شاهیه **نوع دیگر** بیارد دہیا سیاه و بر پستان بمالد سخت
شود و سنه **نوع دیگر** بیارد گچ پلے و گوشت و اسگند و بیخ تابست بیخ صدایه
کرده با مسکه گاو میش مخلوط کرده مدت هفت و یک روز بر پستان طلا کند سخت
شود و سنه **نوع دیگر** بیارد شیره سیرونسه و روغن کنجد یکجا کرده بجوشاند
و شیر گرم بر پستان عورت هر چند که پستان نرم و غلطیده باشد بحال پستان چهار روز

سالہ

سازد شود **نوع دیگر** بیارد بلیله بلیله آمله وسندے وفلفل گرد وفلفل دراز وزردچوبہ و روغن کنجد ہمہ برابر و چہارم حصہ آب انداختہ انقدر بجوشانند تا آب در خورد روغن بماند بعد ازان صاف کردہ نگاہدارد وقدرے ازان در بینی زن سعوط کند اگرچہ زال باشد پستان او سخت شود وہمچنین اگر شیرہ ساگ چولائی در بینی سعوط کند پستان او سخت گردد ودائم بحال خود بماند **نوع دیگر** بیارد عصارہ برگ حنا وبا روغن کنجد جوشانیدہ در بینی سعوط نماید پستان سخت شود **نوع دیگر** بالا وبیخ اسگند وکچ سیپی وگوشت صدف کردہ باسکہ گاومیش ہستاوہ ضماد طلا ساختہ بر پستان طلا کند وسفید بند محکم ببندد وروغن مذکور را نیز سعوط کند اگر پیرزال باشد پستان او بحال پستان زن چہاردہ سالہ سخت شود **نوع دیگر** بیارد تخم کوکنچہ کہ دفع رسیدہ چشم خروس باشد در تیل عنبر روغن کشیدہ بر پستان مالد سخت گردد و کوتاہ شود ولذت بخشد

دوم در خواص ومنافع پان کہ سرخی بزم عشرت وخلوت سرا آن است نظم

بوصف پان سخن را سے کنم سر	کہ تا رنگین شود چون لعل دلبر
سخن را آمد از پان رنگ بر روے	دہان چون غنچہ شد رنگین وخوشبوے
زبان گلبرگ لبہا گشتہ رنگین	ز بوے او دہان ہا نافہ چین
خط سبزے ورد رنگین معانے	دہد از سبزہ گلگون نشانے
ز حسن برگ پان این نکتہ پیداست	کہ برگ حسن خوبان زو مہیاست
ازو گر برگ سبزے بگذراند	ز لعل یار کام دل ستاند
بخوبان ہمدم از رنگین بیانے	نمودہ سبز حرف تر زبانے
چو پان در دہر ہمدم دلبرے نیست	نگاری نازکی سبزی تری نیست

نوع دیگر بجہت بحال آوردن پستان [illegible] سنگ [illegible] بعد ازان بحال [illegible] پستان [illegible] عجیب النفع است

گر اور از این دندان خورسے غم ﴿ شود اور از ته دل با تو همدم ﴿

صاحب اختیار بدیعی گوید که پان بعربی تانبول گویند و نیز تنبول خوانند و بافو نیز
گویند و آن در قیمت مانند ورق نارنج و در دریابار بسیار بود و بسیار خورند و در طعم
نزدیک بقرنفل بود خائیدن آن در دهن را سود دهد و بوی دهن خوش کند و اشتهای
طعام پدید آورد و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و دماغ را قوت بخشد
و خون بن دندان ببندد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد و صاحب منهاج
گوید طبیعت وی سرد است در درجه اول و خشک است در دوم قابض و مجفف لثه
بود و شریف گوید گرم است در اول و خشک است در دوم قوت جگر ضعیف دهد و چون
بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند و وحشت زایل کند و اهل هند
بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم را زایل کند باید که آن را با کلس صدف
و دو انگشت [illegible] و پاره فوفل خورند و اگر بی کلس خورند هیچ طعمی از وی نیابند و تفریح
نبخشند و این خمر اهل هند است رازی گوید بدل وی فوفل خشک با قرنفل بود و صاحب
گنج باد آورد صاحب قرابادین فرماید و از برگ هاسی که خائیدن آن منفعت دارد
تنبول است که با سه اجزای دیگر که فوفل و کاتهه و آهک باشد مرکب ساخته بخایند
و آن را اگال نامند بضم همزه و فتح کاف فارسی و الف و لام که بهترین دوا
برای هر گونه زخم کاسکی نیز آن شوند و اگر چنین را تاب گرم فرو برند طبیعت را
با سمات نیز اندو از خائیدن وی دهن خوشبوی گردد و نیز هم عطر آگین و
بن دندان استوار شود و گرسنه سیر و سیر گرسنه و آنچه بسه اجزای مذکوره مرکب ساخته
بزبان هندی بیژه نامند بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح را مهمله نظم

تا دوره برگی چو گل بوستان ﴿ خوب ترین میوه هندوستان ﴿
سیر خورد گرسنه در دم شود ﴿ گرسنه را گرسنگی کم شود ﴿

کس نخورد خورده دندان کس ‌‌ ⁘ ‌‌ انچه توان خورد همین است و بس

لذت بیست و سوم در عطریات که مقوی دل و معطر دماغ عشرتیان و خلوتیان است ⁘ طریق ساختن عنبر

مایه اعلی بیارد تا نیج رسیده و از سر ش اندکی سرپوش وار بریده اندرونش را خالی کرده و چند مرتبه آب بشوید تا اثر ترشی در ان نماند بعد از ان ریزه ریزه اگر خوب صندل و گل بهار مساوی مشک و عنبر بقدر حاجت همه را در نارنج مذکور کند و همان سرپوش خودش بر ان گذاشته بخمیر استوار ساخته در دیگ تازه قلعی کرده گذاشته انقدر گلاب ریزد که از سر نارنج بگذرد و پس سر دیگ را بخمیر خوب محکم ساز و بآتش بسیار نرم بپزد تا زمانیکه گلاب کشیده شود و علامت کشیده شدن گلاب آنست که بخار آن بر طرف شود و بعد از ان فرود آورده در سایه جایی که گرد و باد نباشد خشک کنند و در شیشه نگاه دارد که مدتی می ماند و از قوت نمی افتد و چون خواهد که عبیر سازد بیارد گل سیوتی تازه چیده آب نرسیده هر قدر که خواهد و با صندل بساید در پارچه بهفتی کرده بسه ظرف چینی بیاویزد تا زمانیکه آب آن بکلی جدا شود و باز همان آب بسا و گل سیوتی صندل بساید و هر دو را باهم مخلوط ساخته و ظرف های چینی ضماد کند و در سایه گذارد تا خشک شود بعد از ان ربع سیر مایه در دو سیر همین صندل مذکور کند و بهم مخلوط سازد که عبیری در نهایت خوبی و خوشبویی خواهد بود و این عطر قطب شاهی است عبیر مایه من گنج باد آورد صندل دو دام عود اسطلی دو دام با گلاب سنگ سا نموده در پیاله چینی آلوده خشک گرداند تا هفت هشت روز عرق بهار بر دمی پاشیده و خشک ساخته باشند که بوی صندل زدوده گردد و همچنین پنج یا شش روز عرق فتنه بپاشند و خشک نماید که

بوے عرق بہار زایل گردد وبار ہمچنین بگلاب تر ساختہ وخشک می نمودہ باشد
وباز بگل چنبیلی تا مدت ہفت ہشت روز بوے دہد کہ ہمہ بوے با ستعدم شود بعد
ازان دو تولہ عنبر و دو تولہ مشک وچہار تولہ اگر سودہ وبیختہ داخل نمودہ باہم مخلوط ساختہ
بجا سہ بار یک بیختہ عبیر بسازد وبکار برد **عبیر قسم ادنیٰ** صندل دو دام با آب سنگ کرسا
نمودہ نگہ دو درست فی مشک چہار ماشہ اگر یک تولہ باہم کوفتہ وبیختہ مخلوط ساختہ عبیر سازد
طریق ساختن عبیر عود قماری صندل سفید سہ تولہ عنبر دو تولہ سنبل الطیب
یک تولہ زعفران یک تولہ خولنجان دو تولہ کافور یک ماشہ کہنولہ یک تولہ نگہ نیم ماشہ
مشک یک ماشہ گلاب بیدوسے نیم سیر این ادویہ ا لمجموع صلایہ کردہ با گلاب تخم
کردہ شمامہ سازد **نوع دیگر** عنبر لادن مغسول یک سیر مصطگی رومے دو تولہ بوست
تخم مرغ پنج تولہ صلایہ کردہ شستہ مشک یک تولہ با گلاب بیدوی اعلیٰ خمیر کردہ
شمامہ سازد **عبیر مایہ نوع دیگر** اگر یک سیر صندل عبیر لادن از ہر یک سیر
گلاب بیدوسے پنجاہ شیشہ چہر یک سیر چہر یلا یک سیر مشک سے تولہ **روشن**
دیگر گل بہار پنج سیر سنبل سہ سیر دوالک دو سیر عنبر اشہب سہ تولہ گلاب بیدوسے
پنجاہ شیشہ لادن شستہ یک ونیم اگر سہ سیر صندل سہ سیر پنج نفشہ یک سیر
انتہ پنج سیر اصل باید کہ اگر وصندل را ریزہ ریزہ کردہ بعد ازان در دیگ انداز د
وگلاب آنقدر باید کہ چہار انگشت از مصالح بالا شود بعد ازان اندک اندک آتش کند
تا گلاب خشک شود بعد ازان برآوردہ در طبق با خشک کنند **ساختن عبیر**
بیار و صندل سفید ہر قدر کہ خواہد بساید وقدرے مشک وکافور داخل ساختہ
در جاے نمی کند وفرو بالاے او گلہای تازہ کند چہار مرتبہ چنین کند عنبر پاکیزہ
شود **عبیر گل سرخ** بیارد گل سرخ و در ظرفے فرو کند تا خشک گردد
بعد ازان ہفت بار بگلاب سحق کند چنانچہ ہر بار تر کند وسحق نماید وخشک سازد

وقدرے

وقدرے صندل سائیده وکافور جودانه ومشک وزعفران شیر داخل نمایند وباز ورقی
نو کرده بالا وترتیب آن گل سنج یا هر گل خوشبوے باشد می انداخته باشند چون گلها
خشک شوند باز گل تازه بیندازد ویک شب نگاه دارد وروز دیگر جامه تیز کرده گلهاے
خشک دور سازد وگل تازه درچیدر وعبیر اعلے میشود سنه نسخه عبیر صندل
نه درم اگر اعلے ششدرم کهوله دو درم کچور سه درم لبان سه درم عنبر سه درم
سنبل الطیب سه درم قسط یک درم دار چینی یک درم جوزبوا یک درم
ودونه یک درم مرزنجوش نیم درم گل سیوتی سه درم گل چینیه سه درم گل بهولسری
سه درم مشک سه درم پوست نارنج سه درم مجموع را بسایند وتا سه روز بگلاب
تر می کرده باشند ودر ظرف چینی ملطوح سازند وشب بهر گلی که خوشبو باشد بپرورند
وروز در آفتاب گذارند وتا نه روز چنین عمل کنند وهر چند بیشتر کنند بهتر است بعد ازان
صلایه نموده عبیر سازند که بغایت خوشبو خواهد بود سنه نوع دیگر عود چهار درم
صندل دو دام بیخ بنفشه یک دام سنبل الطیب سه دام ونیم ودو دانگ سه
درم مشک خطائی چهار توله لادن دو دام ونیم بهار نارنج هفت دام و
نیم کوفته وبیخته در دو شیشه گلاب با آتش نرم پخته ودر سایه گرداننده سنه آئین اکبری
عبیر اگر سه ربع سیر صندل بست وشش توله اگر ده توله هشت ماشه مشک
بگلاب سائیده در سایه خشک کنند وبکار دارند عبیر میثتوک وآن عبارت
از عطرے که بر بدن سرے مالند زباد یک توله ونیم چوه یک توله ونیم روغن چنبیلی
دو ماشه وشیشه گلاب بکار رود ودر اندایش تن بهجت افزاید ارگجه صندل
سه ربع سیر اگر دو توله چوه سه توله بنفشه کهینوله از هر یک یک توله کافور نیم ماشه
ویازده شیشه گلاب بکار رود ودر تابستان بدن اندایند سنه روح
افزا اگر عبیر صندل یک سیر لبان همان قدر وهوب وآن بیخے است

که از کشمیر می آرند و همانقدر لادن سه توله و نیم بنفشه بست توله آشته کرده ابتدا آهسته
چهر بله گوندی بوزن پنجگی همه نبات را القوام آورده برآمیزند و چهار شیشه گلاب بخور چو
رود قرص ها سازند و مجمرها افروزند که بس گزین باشد و این یک نوع کشته است سه
کشته عود بست و چهار توله لادن و لبان و صندل از هر کدام ربع سیر
بیخ بنفشه و مشک از هر کدام توله و اگر چوب چینی کنند همان قدر پنجاه توله نبات
دو شیشه گلاب با آتش نرم پخته قرص بندد که در سوختن عطر افزاید و روح افروز و منه
بخور عود و صندل از هر کدام یک سیر لادن دو سیر مشک دو توله و دو سیر نبات و
یک شیشه گلاب با آتش نرم کنند و آمیزش دهند **فتیله** عود و عنبر و صندل هفتاد
و دو توله لادن بست و پنج توله بیخ بنفشه بست و پنج توله لوبان ده توله نبات سی
توله کوفته و بیخته با دو شیشه گلاب فتیله سازد **عطر جهان گیری** از هر گلی
که خواهد نخستین عرق آن کشند و بعد از آن در ظرفی کرده شب در جایی که صبا
دو آسیب از گرد و غبار نباشد بگذارد و بامداد هر چیزی که بالای آن جمع شود
آهسته بپنبه برچیند یا آلت دیگر بستانند که عطر جهان گیری همان است **ست لوبان**
لوبان را آنقدر یا دو سیر در ظرف خورد نهاده و آن ظرف را در میان آوند کلان نهند
چنانکه لبهای ظرفی که در و لبان ست با لب آن آوند بهم پیوسته باشند و کوزه
دیگر را نگون بر سر او نهند که لب آن کوزه با لبهای این دو ظرف بهم پیوندد
و بعد از آن بگل حکمت اتصال لبها را محکم سازد و یک ضلعی از آوند کلان را
شکسته آتش از انگشت افروخته در او کنند و در دو سه گهری لوبان همه متصاعد شده
درون ظرف بالا تصعید کند و فراهم آید بر سر و گرد آن بستانند که این ست لوبان
و اگر خواهد قدری لوبان را در شیشه بگل گرفته کرده و بدین شیشه شیشه خمی
نهاده و بالای دیگدان یک دار و سر نیز نهاده و در زیر آتش ملایم بکند و در شب

تا

دہن شیشہ ظرفی پر از آب بنہند کہ از راہ دہن شیشہ بیست او مے چکد و در ظرف
پر آب مے افتد از آب بستانند و بکار دارند و آن آبی کہ در دو لوبان چکیدہ است برای
قوت باہ دارو سے سفید بہت سنہ **ایضاً عبیر مایہ مختار مولف**
بہار نارنج با گل سفید سہ مثقال صندل سفید بگلاب سائیدہ و در ساختہ
خشک ساختہ اشنہ بنج بنفشہ از ہر یک دہ مثقال عنبر پنج مثقال ہمہ را در ہفت
چندان گلاب با آتش نرم بجوشانند تا گلاب ہمہ جوشیدہ شود و در سایہ خشک
کردہ بکار برد **فتیلہ** بہار دہنیلہ و عود و سعد و سلارس ہمہ را سائیدہ و فتیلہ
پیچیدہ در چراغ بسوزند تمام خانہ خوشبو گردد سنہ **فتیلہ عبیر** اگر یک سیر
صندل یک سیر بنفشہ دو تولہ عنبر مایہ پاؤ تولہ لوبان قدآدمی ہمہ را یک جا کردہ
بسایند و در گلاب تر کنند و باز بسایند و بعد از ان فتیلہ ساختہ کنند **ایضاً**
ساختن بستوک عنبر اشہب دو ماشہ نبات شستہ دو ماشہ چوہ خالص دو ماشہ
ہر سہ چیز را بالاے آتش بگذارند تا آنکہ حل شود و بعد از ان بر آوردہ با گلاب
نیم وسے بشویند **نوع دیگر** بگیرد زباد یک ماشہ چوہ خالص یک ماشہ عنبر
اشہب سہ ماشہ تیل چنبیلی اندک گلاب نیم وسے ہر قدر کہ شستہ شود
زباد و عنبر و چوہ را بر سر آتش نگاہدارند تا حل شود بعد از ان باندک تیل چنبیلی
او را حل کنند و بگلاب بشویند **فتیلہ خوشبوی** عود قماری صندل
سفید بگلاب سائیدہ و در سایہ خشک کردہ از ہر یک بست مثقال گل گلاب
و گل سفید از ہر یک چہل مثقال عبیر مایہ پانزدہ مثقال مشک و عنبر از ہر یک
یک مثقال کوفتہ و بیختہ بگلاب سرشتہ فتیلہا سازد **عطر بیلی** اگر
اسطیلے یک سیر نیم کوب تا سہ روز در گلاب بخیسانند بعد از ان شش تولہ
عنبر خشخاش اصلی ریزہ کردہ در میان آن گنند و در ظرف چینی با سہ شیرہ

نبات اعلی یا شهد عمل کرده مخلوط سازند و خشک کنند هر وقتیکه خواهند بسوزند

که نهایت خوشبو بهت گشته **اعلی** اگر شش درم صندل سلارس

شهد از هر کدام هژده درم دیودار سنبل نکهه لاکه قند عنبر از هر کدام نه درم ۱۱

بالهسفید قاقله از هر کدام سه درم برستی جهر یله دارچینی قسط از هر کدام چهار

درم باهم ملایم نموده بیخته و بشیره نبات قرص سازند و بکار برند **اگر بتی**

اگرتیله بست و هشت درم صندل لبان از هر کدام بست و هفت درم سلارس

سنبل نکهه از هر کدام هژده درم عنبر نه درم قسط یک درم قاقله چهار درم زردی

میانه کل دوازده درم دارچینی لاله از هر کدام چهار درم چهریله نبات مصری

بالاسفید از هر کدام نه درم کهنبوله سه درم همه اشیا را باریک سائیده

و با گلاب آمیخته فتیله سازند و در آفتاب خشک کنند و در وقت حاجت بکار برند

فتیله خوشبوی چهریله سعد عود سلارس از هر یک جزوی باریک

سوده در فتیله پیچیده با روغن معصفر بسوزند تمام خانه معطر شود **ساختن**

ارگجه اعلی اول صندل یک دام وعود اعلی یک دام هر دو را با

نیم شیشه گلاب جدا جدا سائیده و خشک نموده تا چهار روز بوی گل چنبیلی

دهند بعد از آن عنبر اشهب و مشک و چوه اعلی و زباد خستهٔ اعلی از هر کدام

دو ماشه بیخ بنفشه و کهنبوله کافور ناخن دیو از هر کدام دو رتی در روغن

چنبیلی یا و دام یک جا ساخته با دو شیشه گلاب آمیخته بکار برند **نوعی دیگر**

ارگجه صندل سائیده یک دام چوه اعلی یک ماشه مشک یک ماشه اگر

بوزن یک دمری و همین قدر روغن چنبیلی کافور و نکهه کهنبوله و بیخ بنفشه از

هر یک دو رتی با یک شیشه گلاب آمیخته بکار برند که پیاله سر انجام بیابد

نوعی دیگر صندل یک دام چوه یک ماشه اگر یک دمری روغن چنبیلی

شیشه در ظرف گلی بچکانند همچنین در سر شیشه احتیاط نماید که نصف اول را نگاه دارد
و آن قسم اول اعلی است و نصف شیشه را بعد بچکانند که این قسم دوم خواهد بود
قسم اول سفیدی مائل خواهد بود نسبت بقسم ثانی **نوع دیگر** که بیشتر
افغانان معتبر نیست که اگر یک سیر عنبر لادن از هر کدام نیم دام لوبان کهوپره کری
جوز بوا از هر کدام نکهه چهر چهریله از هر یک نیم دام اگر العود از آنکه در آب تر کرده
باشند بوقت چکانیدن این اجزا ر العود آمیخته در شیشه بگل گرفته بچکانند **نوع دیگر**
چوه سلطانی بیاره عود و تگر خالص و داخل نسازند در روغن اعلی یک سیر
عنبر لادن از هر کدام ربع سیر جمله را بر کالهای خورد بسازد این یک توله
مشک خالص و پاو توله کافور چودانه و نه درم نبات بآن آمیخته و قدری
گلاب که همه را باهم مخلوط سازد و چوه بکشند **نوع دیگر** بیاره عود عنبر صندل
نکهه لوبان بوزن برابر و خرد شکنند و در سلاس یک شبانه روز تر کنند بعده
در شیشه بگل گرفته مقطر سازد و نشود تا بوی دود نبرود اید چون پاکیزه گردد مر
گیچ یاد آورد **طریق ساختن کهولی** بیاره دکات سفید اعلی نیم سیر
کوفته یک روز در آب تر بسازند بعد ازان آنرا صاف نموده در میان گلاب
تر سازد و کاسه آلوده بگل کیوره و گل چنبیلی تا ده روز بوی دهد بعد ازان
یک توله کافور دو ماشه داخل ساخته دست با بید روغن چنبیلی چرب کرده
کهولی **نوع دیگر** کاشه دو سیر کوفته بیخته مشک یک توله کافور دو ماشه
الایچی شش ماشه قرنفل جوز بوا از کل همه با گلاب سرشته کهولی بندد
عمل چیدن سپاری سپاری را اول بگلاب تر کنند صندل خود عنبر الایچی
کافور الایچی از هر یک جزوی کوفته و بیخته بگلاب حل کنند و سپاری را
بدو بسته تپ تپ نشنید در میان این معمول اندازند یک شب و روز دیگر برآرند

کرده

کرده خشک سازند و برے گلہا بہ بندند فوفل معطر فوفل را در گل بہار ترتیب
وتشنیم نمایند که در لطافت و ترتیب فوفل بهتر از سائر گلہاست طریق ساختن
روغن چنبیلی اعلی کنجد مقشر یک من باید که چادرے از چوتار فرش نموده بر بالاے
او روز اول یک سیر گل چنبیلی که بنزے دور ساخته باشند بگستر اند و بر بالاے
گل چادر تازک دیگر بپندازد و بالاے این چادر نیم من کنجد بگستر اند و باز بالاے
کنجد باریک دیگر بپندازد و بالاے این چادر یک سیر گل مذکور دیگر بگستر اند و
چادر باریک دیگر بپندازد و بالای این چادر یک سیر گل مذکور دیگر بگستر اند و چادر باریک دیگر انداخته بالای این
چادر نیم من کنجد دیگر بگستر اند و بالاے چادر چوتار دیگر بپندازد هنگام شام تا دو پاس شب همچنین بود و بگذارند و بعد
دو پاس شب گلہا دور ساز و کنجد یکجا کرده نگاه دارد روز دیگر بطریق معهود گل
مذکور یک سیر زیاده کنند و همچنین هر روز یک سیر مذکور افزوده باشند تا ده پنج
سیر برسد بعد از ان از روز پانزدهم هر روز ده سیر گل مذکور بطریق مید اده باشند
که یک من کنجد از ابتدا تا انتها بست من مذکور خرج شود و چون به بست من گل
برسد در چرخ روغن گر ان بکشند که نهایت نفیس و خوشبو بر آید نوع دیگر
آنست که بر چادرے چهار سیر گل چنبیلی که سبزی عرا دور کرده باشند ته به ته
بگستر د چنانچه اول یک سیر گل گستر و ده سیر کنجد مقشر بران بپاشند و همچنین بر
بالاے او یک سیر گل مذکور فرش و ده سیر کنجد دیگر بران باشند تا آنکه یک من
کنجد برسد و چهار سیر گل خرج شود و ته به ته بعد از ان چادرے از چوتار دیگر بالاے
آن بپندازد تا دو سه پاس شب بگذارد و چنانچه مذکور شد همچنین روز دوم پنج سیر
گل بکنند القصه تا روز دهم هر روز یک سیر گل مے افزوده باشند تا به ده سیر
برسد پس از ان هر روز تا انتها که دوازده من گل برسد ده ده سیر گل می انداخته
باشند و روغن بکشند و قید دو پاس بر اے این است که بعد دو پاس گل پژمرده

می گردانید و قوتش کم میشود و پس اگر زیاده دو پاس گذارند گنجد را ضایع خواهد ساخت

سه **نوع دیگر** متعارف بیارد گنجد سیاه مقشر و در ظرفی بزرگ کنند زیر و بالای

او گل چنبیلی فرش کنند و یک شبانه روز بدارد و بعد از ان گلها دور سازد

و گل های تازه بکنند همچنین تا ده از ده مرتبه بگردانند و آن گنجد را در چرخ روغن گران

بکشند و در ظرفی کنند و گلهای چنبیلی تازه حمایل ساخته در ان ظرف کنند و یک شبانه

روز بدارد و همچنین تا دوازده مرتبه بکنند و در شیشه کنند و در وقت حاجت داخل نموده

بکار برند و همچنین از گلها روغن بکشند از هر گلی که بخواهد سه **طریق کشیدن**

گلاب بنابه که بهترین و خوشبوتر از کشیدن به بخیه بست بیارند ظرف

سنجین سر گشاده مستعمل و سرش را سوراخ بکنند و گل سرخ بر ان بگسترانند و

ظرف مذکور را در تغاری پر از آب گذارند آنگاه تابه را بیارند و در و پیش را

گل اندود کرده آتش انگشت برافروخته بر ظرف مذکور گذارند که گلاب در

ظرف بچکد و چون لمحه بر ان بگذرد گل مذکور را دور انداخته باز گل تازه در ان کنند

تا آن قدر که خواهند که گلاب اعلی شود و همچنین عرق بهار و عرق بید و غیر از ان کشیده و الله اعلم

لذت بیست و چهارم در محبات که عبارت از

دوست گردانیدن و شیفته و فریفته کردن زنها است

لطیفه اگر بخت سید و موی سه و بیخ آک سفید و گوشت با خون بدن خود سا

خلوله سازد هر گاه که خواهد با آب سائیده بر پیشانی خود بمالد هر زنی را که چشم بر او

افتد و الله شیفته او گردد و این تحفه نظام شاهیه **لطیفه** اگر وقت کسوف

شمس ... گاو مخلوط ساخته نگاه دارد و چون خواهد قدری از ان

بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند مطیع و منقاد او شود ...

اکاره باشیره دهتوره سائیده و بر پیشانی بمالد که او را ببیند عاشق و دیوانه او شود

سنه للمحب کنیر سرخ و گل آگ سفید و گل دهتوره هندی و اوبکیه تکبیر با قدری

سیماب صلایه کرده بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند محب او گردد سنه للمحب اگر

قدری سرگین بوزنه و هرتال با ریک باهم سائیده بر موی سر عورت ریزد دیوانه

او شود سنه للمحب بسیار علف سفید که آنرا اسپند سپید هرباسے گویند و ورق

[illegible] سفید و سپلی سفید با بیخ و برگ کوفته و بیخته با آب منی خود آمیخته با کاتهه کهر وی بندد

و پیت جاحت با برگ تنبول بخورانند عاشق او گردد سنه للمحب بیخ گهونگچی

سفید را با ریک صلایه کرده روز جمعه و پس با آب منی خود آمیخته با تنبول بعورت

بخورانند شیفته او شود سنه للمحب بسیار و گل رواسن [illegible] سرخ و سهاگه هردو را

با آب منی خود سائیده بمقدار گهونگچی حب بندد و یک حب از آن بخوراند

عورت دیوانه و شیفته او گردد سنه للمحب بسیار شهد و مرتے و کاکهگی

و خاکستر گورستان هندوان در دهن ماده گاو و این همه کوفته با آب منی خود

آمیخته در طعام یا شراب بخورد عورت دیوانه او شود سنه للمحب [illegible]

و شهد و پنجال کپوتے یک جا صلایه کرده بر قضیب طلا کند و مباشرت نماید [illegible]

آن زن رغبت مرد دیگر نکند و جز او دیگری را نخواهد سنه للمحب بسیار و یک کرم

صدف و گل مرتے و سهاگه و یک درم سیماب و کاکهگی و دو دو استادے

صلایه نموده بر قضیب طلا کند و مجامعت نماید آن زن عاشق او گردد مجرب است

سنه للمحب بسیار و بیخ هر گل سرخ که باشد و وزن آن شکر باهم سائیده

بر قضیب طلا کند هر زنے که نزدیکی نماید شیفته او گردد للمحب بسیار و قدری

سنگ آهن ربا با آب منی خود سائیده در صندل مخلوط نموده بر بدن زن بمالد

شیفته و دیوانه او شود للمحب بسیار و کرم [illegible] و روغن [illegible]

[illegible] سر ... پیشانی بمالد ... سائیده ... عورت ... زن ... شیفته

آن قدر که صند سوخته شود و آن به دهن به ار قضیب طلا کند و با هر زنی که مجامعت
نماید و مدت الحیواة آن زن محبت بهر و دیگری نکند عاشق او گردد للمحب بیارد
قضیب گاو خوان خشک کرده باشد و آب لیمو ساییده بر آن است طلا کند و با هر زنی
که نزدیکی نماید محبت او زیاده شود و غیر او دیگری را دوست ندارد و منه للمحب اگر
خون خروس سفید را بر قضیب طلا کند و با زن مباشرت نماید محب جانی او
شود للمحب چون صندل و گوشت و زعفران و دیودار و ناگیسر و بیرج و مائه
و گل نیلوفر اینهمه را با نبات آمیخته بر آتش اندازد و چنان کند که دود بآن که خواهد
برسد شیفته او شود و منه للمحب بیارد برگ تنبول و چوب و صندل و الاچی و خردل
و رال و گوشت و سعد اینهمه را با شکر آمیخته بر آتش اندازد و دود او بهر که رسد
محب جانی او شود و منه للمحب بیارد کاکرا سنگی و بیخ و صندل و رال و
با شهد آمیخته خانه را بآن بخور دهد هر کس که در آن خانه در آید و بوی آن بخور بدماغ
وی آید شیفته و محب او گردد للمحب بیارد خروس سفید که مطلقا رنگ دیگر
نداشته باشد ذبح کند و خون او استاند و بر آن عسل تازه باهم یار کند و هر دو را
نیک ... ساییده در ظرف گلی که آب ندیده باشد بآتش نرم بجوشاند سه
چهار جوش بخورد بعد از آن اثر بر قضیب بمالد و با هر که مجامعت کند محب
و مخلص او گردد مجرب است من گنج باد آورد للمحب بیخ چینه سفید سفید روغن
گاو آمیخته قدرے در پیشانی بمالد هر که او را ببیند مطیع او گردد و منه للمحب
سهد یویا با شهد آمیخته حب سازد هر که از آن حب برگ تنبول بخورد مطیع او
گردد للمحب بیارد زبان زاغ سیاه و بیخ و قسط و زعفران با خون خود آمیخته در پیشانی
بمالد نظر هر که بر او فتد مطیع او شود للمحب سرشف و فلفل گرد را با شهد آمیخته
بر اندام خود بمالد و باز بشوید و قدرے بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند مطیع شود

او گردد للمحب گل مع بتفوره بای ناک ابدو را آتش خاکستر کند هر گاه در دو چشم کشد در چشم
همه خلق بلند و دوست گردد للمحب بیخ بهنگره و بیخ ذرتوم سفید بساید و حبها بسازد
و هر گاه او را به سنگ ساتیده بر بدن خود بمالد هر که او را ببیند دوست او گردد منه
للمحب عسل و ناگیسر در روغن گاو و باسے برنگ ساتیده حبها سازد و هر گاه
وقتے از ان قدری در چشم کشد محبوب همه کس باشد للمحب زهره گرگ و
روغن گل بر آتش آمیخته سازد و هر که ازین بهر دو ابروے خود بمالد هر زنے که
او را ببیند مبتلا سے او گردد و بی او ساعتے نتواند بود و اگر همین زهره گرگ را با شهد
آمیخته هر که بر وقت مجامعت بر قضیب بمالد و هر زنے که جماع کند از ان یکساعت
از و جدا سے نتوان کرد و مطیع و فرمان بردار شود منه للمحب اگر بیخ بهنگره را
در دهان بخاید و آب آن در چشم کند در چشم خلایق عزیز باشند و همه محب او
گردند للمحب مجرب حکیم کمال الدین حسین شیرازی سرگین زاغ سیاه بعسل
آمیخته بر قضیب طلا نموده جماع کند مفعوله محب شود گردد منه للمحب بگیرند
ناخن انگشتان دست و پا روز شنبه و نیک بساید و آنرا بخورد هر که بدهد مطیع
و فرمان بردار گردد منه و آسان ترین تدبیر آنست که آنرا در یک برگ تنبول بمالید
تا فهم کند للمحب چنانست که شب شنبه ناخن دست و پا را بشوید و تو
دهد که تا شب شنبه دیگر شمار ابا سیرے و جلاے حبتے می پرورم چون شب
دیگر آید آن ناخن ها را بچینید و در سفال آتش نهند و خاکستر سازند هر که او را در طعام
و شراب کرده بدهند مطیع و رام و فرمان بردار گردد منه للمحب بگیر دار پانجهار
بریده در قمر متصل بعطارد و آنرا در سفال آب نادیده کرده بسوزد و تحفے بنکو بماید
و ممزوج سازد و مقداری از منی خود و قدری از عسل مصفی و بهر که مطلوب ست بدهد
که از دوستی بیقرار گردد و من اسرار قاسمے للمحب حب کتان و دو حرف ثمره

عود سیج یک جزو کوفته در طلاء کرده مهره که مطلوب است بخورانند که از محبت صبر
و آرام نتواند کرد للحب عنبر یک جزو بیروج الصنم یک جزو صلایه کرده مهره که
بخورانند محبت عظیم بهم رساند للحب تخم انگل سفید و تخمۀ سرگین کنجشک خاگی و سقط
بلسان خود ممتزج ساخته بهر زنی که بدهد مبتلای او شود سنه للحب قضیب
بوزینه سپیده کرده با خود بیاسیر و سفوف سازد و وقت حاجت قدری ازان بمحل باشیر
هر که این به ابوی کند خواه مرد خواه زن مطیع و منقاد فرمانبر او گردد والله اعلم بالصواب

لذت بست و پنجم در ذکر بعض فوائد غریبه و منافع عجیبه از هر باب فائده و ادویه که بعد از جماع خوردن آنها نافع است

بباید دانست که آشامیدن شیر که نفس بجوشیدن
کم شده باشد و دران قدری خولنجان و دارچینی ریخته باشند بغایت نافع است
و همچنین بعوق عسل مکی یا عراقی که دران قدری دارچینی ریخته باشند و همچنین خوردن
سفوف خولنجان با نبات و آشامیدن ماء العسل و همچنین آشامیدن گلاب آن
و صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بجوشانند تا ثلثی خود و دو ثلث
بماند بپالایند اگر خواهند که گرمی وی زیاده گردد مصطگی و زعفران و زنجبیل و
قرنفل و دارفلفل از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند من اختیارات
و صاحب رساله مفرح النفس میگوید این حب را بعد از جماع تجربه نموده ام که
بسیار مفید است بیارند بوسیای سه جزو صمغ عربی یک جزو نصف جزو
نبات را بگلاب حل نموده حب بندد و شربت مین نیم مثقال است و اگر با کسی
شراب صرف خورند انفع خواهد بود و با ماء العسل نیز کذا لک و صاحب گنج باد
آورد و صاحب قرابادین نیز گفته که از خواص عجیبه بوسیا یکی آنست که اگر بعد از

جماع بقدر بدو بخورد و تناول نماید پستی و ضعفی که بعد از جماع حادث می‌شود برطرف
شود و بقوت اصلی باز آید که گویا از وی جماع واقع نشده است و این از اسرار است
و مجرب است و محمود ذکریا نیز در کتاب باه گفته که اگر کسی را منی خرج شده باشد
و خواهد که در حال بحال اول باز آید و در آخر حرکت دو جزو مویز منقی در یک درم
عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور مزاج باشد با شراب بنفشه نافع بود
من جامع اللذات **فائده** اگر سه روز تخم کرفس بستانی را کوفته بیخته با
شکر و روغن گاو بخورد هر چند جماع کند انزال دیر آید **فائده** در منافع خولنجان
اگر یک پاره از آن در دهان گیرد نعوظ تمام آورد و اگر سه مثقال از آن کوفته بیخته
و نیم رطل شیر گاو تازه بخورد بیاشامد قوت باه بغایت دهد من کتاب مجربات
بسیار **فائده** اگر کسی زهره خروس بر ذکر بمالد شهوت او زیاد
شود و همچنین اگر زهره کرگدن بر ذکر بمالد تقویت شهوت نماید **فائده** تقریب
گوید که روغن عاقرقرحا نافع است در لقوه و استرخای اعضا و فالج و انتشار
سفید است و چون پیش از جماع بر قضیب بمالد شهوت برانگیزد و انتشار نعوظ کند
صنعت او آنست که مقدار یک وقیه عاقرقرحا کوبیده و در او یک رطل آب آنقدر
بجوشانند که دو وقیه از آن بماند و در آنقدر آب روغن زیت بر آن ریزند و
آنقدر بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند آنوقت بر داشته نگاه دارند و در وقت
حاجت بکار برند که نفع تمام دارد **فائده** اگر کسی خواهد که بسیار مجامعت کند
و هیچ آزار و سستی بوی نرسد هفت مثقال تخم گندنا با شیر بیاشامد قوت تمام یابد
حب جالینوس که پشت را قوت دهد و مغز و نخاع گنجشک که در وقت سفاد
گرفته باشند ده مثقال و مغز و تخم پیاز سفید و کشمش خرما اجزا متساوی
کوفته بعسل بسرشند و هر وقت که خواهند استعمال کنند باید که بشیر حل کرده

نافع است **فائده** دوائی که چون زنان بر بدن و اندام مالند براق و درخشنده شود
و مصفا گردد و این اکثر زنان هند در وقت رقص بر خود می مالند که نجابت نیکو نماید چهار ولی
خشخاش ریزه چوب برگ چنبیلی علف سبز بانی صندل کهری بکتوله همه را مانند صندل سائیده در بدن
و اندام مالید **فائده** دوائی که گل چشم را زائل سازد اگر تخم بهلسی با شهد سائیده
در چشم کشند گل چشم را برطرف کند **نوع دیگر** اگر شیر با سرگین گاومیش آمیخته در چشم بکشند
گل چشم را دفع کند **نوع دیگر** موی سر آدمی بسوزند و خاکستر آنرا با سرگین گاو یکروز در
چشم کشند گل چشم را زائل سازد **فائده** که افعی را اسود سپند بود یعنی اگر سر دو راه زده
یکی شود و بیارند مغز شاخ گاو و کات صدا به کرده و موم سفید بتساوی موم را در ظرفی
کرده به آتش گذارند و ادویه مذکور را در ین ریخته جوشی بدهند بعد از آن فرود آورده بگذارند
از آن زن نخود دیگر گیرد و ستوان تا ده هفت استعمال نمایند که بحال اول گراید **نوع دیگر**
بیار موم و بال مرغ سرخ و مرهم ساخته زن نخود برگیرد و بحال سابق شود **نوع دیگر**
بیار و برگ پلوتی و موم و مغز شاخ گاو و کات چنانکه گفته شد مرهم ساخته از آن نخود برگیرد
تا چهار هفته استعمال نماید که نافع است **فائده** در سمنات یعنی بدن را فربه گرداند
بگیرند آرد باقلا و آرد نخود و کعک مدقوق همه را در شیر و شکر حل یعنی مثل آش تنک سازد و
بحمام رود بدن صمغ بیار و نخود مقشر پاک کرده و یک شبانه روز در شیر خیسانیده در سایه
خشک نمایند و بکوبند و جووی آرد باقلا و آرد گندم و آرد ماش و آرد عدس و سغات ابیض
و خشخاش و مغز بادام مقشر و مغز دانه کدو و کعک مدقوق از هر یک نسبت درم مغز دانه
دیار و بادرنگ و تخم تورک و کنجد مقشر و کتیرا از هر یکی هشت درم کوفته و بیخته با یکدیگر آمیخته
تا پانزده روز با شیر گاو تازه حسو کرده بخورند بامداد و شبانگاه که سمنه مفید است **سمنه**
بیار دیه سوسمار و اسگنه و روغن سقنقور آرد و سپید علوله کند و هفت ماکیان را بخورانند
و هفته و هر روز یکی از آن ذبح کرده در روغن بریان کند و بخورد که نجابت مفید است

وفربه شود همسمه مغز بادام مقشر مغز فندق مغز پسته مغز حلغوزه مقدار بیست درم
بخورد همسمه مغز بادام فندق مغز کنجد خشخاش از هر یک بیست درم کیلا ده درم
فانید مثل مجموع کوفته و بیخته بیست درم تناول کند همسمه که مجرب است سفید بود نخود را
یک شبانه روز در شیر گاو جوشانیده سی درم و برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و
جو مقشر بکیمات و قند از هر یکی سی درم تا چهل درم از ان در شیر جوشانند و بخورند و
بحمام روند همسمه نخود باقلا نانخواه از هر یک دو درم کیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل
یک درم بکوبند و با مثل همه آرد سفید مخلوط ساخته نان بپزند و با شیر و قند حسو سازند همسمه
کبوتر بچه و نان تنک سفید کرده با قطیر و ماکیان هفت روز با روغن گاو پیاز بخورد همسمه
اسگند و کنجد سیاه مقشر بکوبند و شکر سرخ بوزن برابر قدری ادرک سبز با آن یار کنند و
سائیده بقدر [illegible] کان درم غلوله کنند هر روز یکی از ان بخورد و بغایت فربه شود همسمه بیخ
اسگند هر روز با شیر بخورند فربه شود همسمه بیخ چیره و بیخ آمله سیاه خشک بسایند هر روز
سه درم با شیر گاو و شکر سرخ بخورد لغایت فربه شود همسمه تریپلا فلفل دراز سوده
با شهد آمیخته بوقت طعام خوردن بخورد همسمه مغز بادام مقشر خشخاش سفید مغز حلغوزه
مغز حب الخضرا کوفته با شکر و روغن گاو گداخته سرشند و هر بامداد بقدر ده مثقال تناول
فرمایند و شبانگاه همین بمقدار همسمه مغز گندم و آرد نخود از هر یکی سه وقیه تودری
زرد و سفید و سرخ از هر یکی ده درم مغز بادام مقشر و فندق و فستق از هر یکی یک
اوقیه شکر سفید سه اوقیه مجموع کوفته و بیخته به روغن گاو اندکی عسل سرشند و بامداد
یک اوقیه تناول نمایند همسمه بگیرند لوز مقشر و فندق و خشخاش و حب الصنوبر و حب [illegible]
و حب الخضرا به روغن گاو و شکر معجون کنند و شکر که در آب گداخته باشند صبح و شام
از ان بخورند من بخشره کالله صاحب گنج باد آورد همسمه قند یک من با چهار یک آب
سبز بادیان [illegible] شود و یک وقیه مغز بادام در ان ریزند و [illegible] بیخته همین کرده خشک کنند

وبخورند سن کفایه **مسمنه** نخود سفید در شیر خیسانیده خشک کرده پنجاه درم برنج شسته خشک
کرده سی درم نان سپید خشک کرده شصت درم مغز بادام سی درم کشک جو سی درم
کشک گندم سی درم خشخاش سفید سی درم نبات نیم سن باهم بیامیزند و هر صبح وسفوف
سے درم با شیر تازه بپزند و بخورند **مسمنه** آرد برنج شسته روغن بادام قند سفید از هر یک چهار
زنجبیل زیره کرمانی خشخاش شقاقل مصری خولنجان کوفته وبیخته باهم آمیخته حلوا سازند
مسمنه نخود سفید در شیر خیسانیده آرد سازند و آرد باقلا و آرد برنج و آرد گندم و
نبات و روغن بادام وتخم تورک وکنجد وخشخاش و زنجبیل وگلاب حلوا سازند
مسمنه بوصلی سفید واسگند در سایه خشک کرده کوفته وبیخته بوزن برابر شکر سرخ
آمیخته هر روز نه کان درم با شیر گاو بخورد بغایت فربه شود **فائده** در مهزلات یعنی
بدن را لاغر گردانند بگیرند سداب ونانخواه وتخم رازیانه وکرفس وزیره کرمانی از هر یکی
پنج درم بوره سرخ مرزنجوش از هر یکے یک مثقال ونیم همه را کوفته وبپزند شربتی
از ان مثقال تا آب سرد یا سرکه استعمال نمایند **مهزل** بگیرند فلفل ودارفلفل و
نانخواه وانیسون از هر یکے سه درم تخم کرفس زیره کرمانی تخم رازیانه از هر یکی دو درم از قرفه
سه درم قرفه یک درم کوفته وبیخته بعسل بسرشند شربتی از ان هر روز یک مثقال
مهزل هلیله زرد وسیاه ودارفلفل ونانخواه از هر یکی ده درم سداب سه درم زنجبیل
یک درم همه را کوبند شربتی از ان یک مثقال **مهزل** که بدن را خشک ولاغر گرداند
بگیرند اطریفل کوچک سه درم ایاره فیقرا یک درم بسرشند بسرکه وآب سرد وحب
سازند شربتی از ان یک مثقال هر هفته یکبار تا چند بار استعمال کنند **مهزل** که زود
بدن را لاغر گرداند بگیرند زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه انگوری خیسانیده دو درم
کرفس سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم بوره سرخ مرزنجوش از هر یکے
سه درم همه را نیکو بکوبند شربتی از ان هر روز یک مثقال استعمال کنند **مهزل** بگیرند

تا خواہ تخم سپنداب و زیرہ کرمانی از ہر یک یکجزو مغز تخم کدو شش دانہ و بورہ از ہر یک ربع جزو کا
یک جزو شربتی از وی ہر روز یک مثقال با گلشکر یا و شنو **ہزل** بستانند سپید رو
لک شستہ از ہر یکی چہار دانگ مغز تخم کدو تخم سرزرد آوند کثیرا و نشاستہ از ہر یک دو
و نیم ہر وقت حاجت بشربتی یک دانگ تا دو دانگ **فائدہ در بحّات یعنی**
کشادن الحان و آواز بستہ بگیرد سعتر بلیلہ نمک سنگ فلفل دراز کوفتہ و بیختہ با عسل
تا یک ہفتہ یا دو ہفتہ ہر صبح بخورد آواز صاف شود و گرفتگی و کدورت دفع گردد
ملحن بیار وغن کسوندی کہ سہ چہار سالہ باشد و در زیر زمین ماندہ باشد بوقت شب
در دہن انداختہ بخسپد حلق بستہ بکشاید **ملحن** سہ درم ادرک و نیم درم قند کہنہ بسوزنا ناشتہ
بخورد آواز بستہ بکشاید **ملحن** آملہ سودہ با شیر گاو و روغن گاو بخورد و گرفتگی گلو برود
و آواز بکشاید **ملحن** فلفل سیاہ کوفتہ با ادرک ہر چہ خواہد سہ درم بوغام یکجا کردہ در تہ قند
بستہ در میان سرگین ہندی بپوشانند روز نیم روز بیرون آوردہ خشک کردہ ناشتا بخورد
آواز بکلی صاف گردد **ملحن** انگوزہ با آب حل کردہ بخورد آواز صاف شود **ملحن** اگر
حلبہ با انجیر و خرما بپزند و آب صاف آن بگیرند و با عسل مقوم سازند بقوام لعوق و لعوق
کنند تصفیہ آواز و تلیین حلق نماید و بلغم غلیظ شود و پاک کند **ملحن** آملہ بختہ را باریک
سائیدہ و تخم دوی کہ جب سیاہ پار کنند و با شہد و روغن گاو بخورد حلق صاف کند **ملحن**
بگیرند آب سپنداں و بدان غرغرہ نماید **ملحن** قدری نوشادر بیکاسے در آب حل کنند
و بدان آب غرغرہ نماید بستگی گلو بکشاید **ملحن** فلفل دراز چہتر زنجبیل قسط زیرہ سفید
ترنج قرنفل بوزن برابر کوفتہ و بیختہ با شہد ناشتا با آب گرم بخورد **ملحن** فلفل گرد انگر
و خردل ہمتا وسے کوفتہ بیختہ با عسل معجون سازند ہر روز بوزن نیم درم بخورند **ملحن** عصرہ
فلفل نمک سنگ زنجبیل فلفل دراز کوفتہ با دوغ یا لسی کہ ہندی بخورد **ملحن** فلفل
دراز گرد و ہوکہار و نار و ال کوفتہ و بیختہ حب سازند بوزن یک درم خشک ساختہ

بیان

آید بسته گردد و چون صبر که هندی باد و غ ترش نشوید بگشاید **بستن زن** سهاگه با خوره

گنجشک بر قضیب مالیده بعد و رستاخ آید بسته گردد **عقد و فتح زن** بیاره صدفی که خونش

آنرا با آب بسایند و در فرج عورت بمالند هیچکس بر وی قادر نشود تا وقتی که بدوغ ترش فرج را نشوید

بستن زن زهره شیر کرک بر قضیب بمالید بعد نزدیکی کند مردی دیگر بر وی قادر نشود و من

راحت الانسان **بستن و گشادن زن** چون خواهد که زن را ببندد که مردی دیگر بر وی

قادر نشود درخت شبیاره گاوی که شاخ او یکی افتاده باشد و یکی ایستاده باشد آن شاخ افتاده را اندکی

و شاخ ایستاده را اندکی باده باید برید پس آن شاخ افتاده را سائیده بر قضیب بمالد با زن

آن شاخ ایستاده را سائیده بر قضیب بمالد و با او فراهم آید گشاده گردد و صحیح

باد آورده چنین ذکر کرده که ستوری که یک شاخ او ایستاده باشد و یکی افتاده سرهای

هر دو شاخ بریده نشانی کرده پیش خود دارد چون خواهد که هر عورتی را شهوت ببندد هر

شاخی که افتاده باشد بوقت جماع در فرج آن زن آهسته بزند چنانکه او نداند هیچ مرد بر او

قادر نتوانند شد و اگر خواهد که بگشاید پیش از جماع سر شاخ ایستاده را اول در فرج او بزند

گشاده گردد و اگر همچنین نکند هیچ قادر نتوانند شد تا زن تا ابد بسته بماند مجرب است سند

در عقد و فتح مردان بیاره استخوان زیره و سوراخ کند و استخوان آدمی در میان

او کند و در زیر بالین مرد نهد آنکس را بر جماع قدرت نشود و من راحت الانسان **عقد و**

فتح رجال منی مرد در جامه سرخ معصفری کرده ببندد و در زیر درخت لسک پیاز

دفن کند و آنرا برآورده و در زیر چارپائی دفن سازد مرد بسته گردد و هر گاه از آنجا بیرون

آورند گشاده گردد اگر جائیکه دفن کرده اند نیابد باید که یک دانه مروارید جام زر کرده آب در

وی کرده بدان سر بشوید گشاده گردد و اگر جام زر بهم نرسد گوشواره زرینا مروارید

در آب بگذارند و سر بدان بشوید گشاده گردد و من راحت الانسان **فتح رجال**

سرگین شتر کرک بر قضیب بمالد در حال بگشاید **فتح شهوت رجال و نساء**

دل هدهد را خشک کرده با قند بخورند بگشاید و همچنین گوشت هدهد بریان کرده با دو درم سیاه دانه

سوده بخورانند بگشاید **فائده در بیدار از خواب داشتن** اگر زهره خرگوش در

شراب بخورد کسی دهند از خواب سیر نگردد و چون خواهند که بیدار ش کنند قدری سرکه

بخوردش دهند **منومه** اگر گشنیز در زیر بالین کسی نهند که در خواب باشد و بیدار نشود

منومه چنگ گوش خر را چون در نصف رطل شراب حل کنند و بنوشند خواب بسیار

آورد و مجرب است **منومه** هر که استخوان هدهد را بر خفته بندد از خواب سیر نگردد و چون

استخوان را دور کنند بیدار شود **فائده در دفع خواب** اگر در وقت خواب فلفل

گرد سوده با لعاب دهن اسپ در چشم کشند اصلا خواب نیاید **منفعه** هر که فلفل گرد

و نمک سنگ و زرد چوبه همه متساوی کوفته و بیخته چند روز متواتر بخورد غلبه خواب دفع

کند **منفعه** دیگر بنفشه و گل نیلوفر و ناگیسر را سوده ناس بسازد خواب برود **منفعه** چشم

راست گرگ خشک سازد و چون سرمه بسایند که از آن سرمه در چشم کشند در خواب نرود

منفعه چون شپرک را بر سر کسی که خفته باشد بیاویزند اصلا او را خواب نرود **فائده**

در تکلم نائم قلب بوم بر سینه نائم نهند هر چه در دل دارد بگوید و اگر زن باشد بهتر

و اگر جگر کرگس بر کف دست نائم نهند از و استفسار کنند هر چه پرسند راست بگوید و او

خبر نباشد و همچنین زبان جغد چون بر سینه زن نهند که خفته باشد **تکلم نائم** اگر شاخ

نرگوسپند زیر بالین عورت نهند هر چه کرده باشد و در دل دارد بگوید و او را خبر نباشد

سن گنج باد آورد **فائده در امتحان محبلات بسیر و دختر و ابکر**

و عقیمه فائده من شفاخانی در معرفت قرار یافتن نطفه در رحم نشستن عورت

و گرانی اندام و کم اشتهای و تشنگی بسیار و اختلاج اندام و زردی گردن و پیشانی

و چون یک ماه بگذرد و سر پستان سیاه شود و موی سینه اش بالیدو سوزش دل

و بیتاب شدن و نان و آرزوی خوردن چیزها کند که عادت او نباشد چنانچه اگر

اگر نطفه بمزاج بارد قرار گرفته باشد بر ترشی آرزو کند و چیزهای گرم و چرب خواهش دارد
و اگر بمزاج بلغم قرار گرفته باشد بچیزهای گرم تیز آرزو کند و خواب بسیار کند و حکما گفته‌اند
که چون عورت از حیض پاک شود و بعد از غسل چشم او بر هر که افتد صورت فرزند بدان کس
ماند پس باید که چون زن حامله از حیض غسل کند و چون از خواب بیدار شود در روی
خود یا روی شوهر ببیند تا فرزند بهمان صورت بیاید من گنج باد آورد **فائده** که فرزند را
از مادر و پدر در اندام با چه نصیب است بدانکه از پدر پی و رگ و دندان و ناخن و استخوان
باشد و از مادر گوشت و خون و چربی و مغز و دل و جگر و روده و شکمبه **فائده** اگر
عورت را در حال حمل جانب چپ گران باشد و حرکت بطی بود دلیل بر آنست که
فرزند مادینه باشد و اگر جانب راست گران باشد و حرکت سریع بود دلیل است بر
آنکه فرزند نرینه باشد و بقراط گفته که ان المرأة ان کانت بانثی کان لونها سمجا یعنی هرگاه
روی زن حامله تباه‌تر باشد دلیل بر آنست که حمل دختر باشد بر خلاف آن پسر شفا
خانی **امتحان حمل** چون خواهند بدانند که عورت حمل دارد یا نه بیارد انگبین
سفید بمقدار دو درم وقت خواب زن دهد اگر شکم او درد کند بدانکه حامله است و اگر شکم او
درد نکند حمل ندارد **امتحان حمل پسر و دختر** شیر عورت حامله در جامه اندازد
اگر زود فرو چکد دختر شود و اگر دیر ایستاده بماند پسر باید **ایضا** آئینه را در آفتاب
گرم کنند بعد شیر حامله بر آن ریزند اگر شیر چون مروارید بایستد پسر شود و اگر پهن
گردد دختر بود **ایضا** گیاهی حامله سبز باشد پسر تولد کند و اگر زرد باشد
دختر شود **ایضا** برگ چقندر را خشک کرده در پستان زن نفخ کند اگر غلطد کند دختر
باشد و الا پسر **ایضا** تجربه حکیم کمال الدین حسین شیرازی شیر زن حامله را بگیرند
دستش بریشد و چیزی از پستان آن اندازد اگر بسته شود دختر است
و اگر نشود آنست پسر باید **ایضا** اگر کسی خواهد بداند که در شکم حامله چیست

خاکستر توده کنند و سبشی در انجا اندازد واگر از بالا بیرون تواند آمد پسر بود واگر نتواند
بر آید دختر من عجائب المخلوقات فی خواص العمل **الصفا** چون عورت از حیض پاک
شود اگر روز اول مرد با او جمع آید نطفه در رحم قرار گیرد پسر شود. اگر دوم روز صحبت کند دختر
واگر سوم روز فراهم آید باز پسر شود و همچنین چهارم روز دختر و پنجم روز پسر همچنین سهت
تا ده روز که دهن رحم کشاده می باشد و صورت پذیر است پس باید که در روز های
طاق نزدیکی نمودن نماید اگر نطفه در رحم قرار گیرد پسر شود **زادن پسر** گل نا گسیر یا عنبر
گاو بعد از طهر سه روز عورت بخورد و غذا شیر برنج بخورد و شیر از گاوی باشد که گوساله او نر
باشد و با مرد فراهم آید انشاء الله تعالی پسر روزی شود من گنج باد آورد **نوع دیگر**
وقتیکه حمل دو ماهه باشد بیارد و عورت بیخ کنار پی سپید و مقابل آفتاب بنشیند و شوهر
روبروی خود بنشاند و بیخ مذکور را یکدست تاب پنج سال کسی بیاید و تا شیر
ماده گاو که گوساله نر داشته باشد بخورد حق تعالی پسر روزی کند **نوع دیگر** چون
زن حامله شود شوهر او کوپل گلر می را با آب دهن خود سائیده بعورت بخوراند
بوقت صبح گاه بفرمان خدا تعالی پسر آید **نوع دیگر** زهره کلنگ خشک کرده
با مشک و زعفران آمیخته سافه کند و صبر فراهم آید چون حمل بماند پسر شود
نوع دیگر گوشت سرطان یک درم وقتیکه عورت از حیض پاک شود با شیر گاو
که گوساله نر داشته باشد سائیده بیاشامد و با مرد فراهم آید بفرمان خدا پسر آید
زادن دختر اگر کسی خواهد که دختر بیارد تور نی سبز تلخ پوست وی دور کند و
سائیده بعد از طهر سه روز عورت ستوانتر درون فرج بمالد و بشوید و شوهر عشرت
کند چون بار گیرد دختر زاید بفرمان آفریدگار **امتحان زن عقیمه** بدانکه امتحان
زن عقیمه چنان است که آن روز که عورت را حیض آید قدری خون حیض او در ظرفی
کند و آب شیره سنگره با او یار کند اگر هر دو با هم آمیخته شود بدانکه عقیمه نیست او را

فرزند شود منفعت دیگر بدانکه همچنان که زن عقیمه میباشد مرد نیز عقیم میباشد و امتحان مرد عقیمه و زن عقیمه چنان است که بیخ کاهو یا بیخ کدو و دو کاسه کنند مرد به یک کاسه و زن بر یک کاسه دیگر بول کند از بعد هر که آن بیخ بر آید آب بچه پاشیدن از او باشد مست.

فائده در طلاهائیکه دفع بهق و کلف و نمش و قوبا و برص و جرب و غیره نماید

طلا که بهق سیاه و سفید را که بهندی سیم گویند زائل گرداند بگیرند تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه کهنه حل کنند و طلا نمایند طلا که برص و بهق سفید و سیاه را زائل کند کندش رو ناس شیطرج خردل تخم ترب بازیون تخم حنظل خربق سفید سونیج اقاقیا سقمونیا از هر یک جزو شقایق دو جزو بسرکه بسایند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند بلادر عسل هفت درم عاقرقرحا سداب فرفیون شیطرج از هر یک یک درم همه را العسل و بلادر بسرشند و طلا کنند طلا که بهق سفید و سیاه را سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ یک جزو کندش شیطرج هندی از هر یک نیم جزو بکوبند و بروغن زیت بجوشانند و طلا نمایند طلا که مجرب است از برای دفع برص و بهق ابیض بگیرند شیطرج خربق سیاه شو نیز خردل حضض شقایق حضض مصفی بجانی جوز فلفل زرنیخ احمر اقاقیا همه را کوفته و بیخته بسرکه کهنه بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند پوست بیخ کبر خربق سیاه شیطرج از هر یکی یک جزو زنجار نیم جزو کوفته و بیخته بآب ورق مورد و سرکه انگوری بسرشند و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرد ورق خرزهره پنجاه درم بکوبند و بیک رطل روغن زیت بجوشانند و صافی کنند و ربع رطل موم در آن بگذارند و بیندازند و در آن کبریت سحق کرده ربع و قیه بمالند بر موضع سفیدی در حمام یا در آفتاب که بغایت نافع است طلا که نمش کلف را که بهندی جهائی گویند زائل کند بگیرند تخم ترب خربق ابیض باقلا بسرکه تر نموده و خشک کرده بنفرباد آمم تلخ و قسط

والله اعلم

واکلیل الملک از هر یک جزوی کوفته و بیخته بشیر زنان بسرشند و طلا کنند طلا بهجه

باب بگیرند پوست تخم مرغ خانگی اشنان پرورده بآب خربزه آرد جو بیخته پوست

بیخ نی پوست عدس آرد باقلا فوفل کف دریا ماسیران سپید نخود مغز بادام تلخ همه را

کوفته و بیخته بآب تبن یا بشیر زنان یا بشیر خر طلا کنند طلا بهجه دیگر باب بگیرند کتیرا سه درم کندر

یک درم کوفته و بیخته بشیر دختران یا بشیر خر بسرشند و بروی طلا کنند و بعد از دو ساعت

بشویند بآبی که جوشانیده باشند دران سبوس گندم نخود درم طلا بهجه دیگر باب فلفل بوره

از هر یک جزوی بکوبند و بسرشند بآب فاطر و طلا نمایند طلا بهجه دیگر باب بگیرند آرد

ترمس آرد باقلا از هر یک دو درم آرد نخود آرد عدس از هر یک پنج درم بآب بسرشند

و طلا نمایند طلا بهجه دیگر باب بگیرند جو چهار درم تخم خربزه دو درم تخم ... سه

کتیرا از هر یک دو درم ترمس یکدرم کوفته بآب ترکنند و شبانگاه طلا کنند و بامداد

بشویند و سه روز پیاپی چنین کنند طلا بهجه دیگر باب ترمس باقلا تخم خربزه از هر یک جزو

عدس مقشر نیم جزو کوفته و بیخته بآب بسرشند هر صباح و هر شب بمالند و بشویند بآب

... طلا که کلف تیره را ببرد بگیرند بوره فلفل تخم ترب از هر یک جزوی بکوبند و بآب بسرشند و شب طلا کنند و

بآب نخود بشویند طلا که نشان آبله را ببرد بگیرند مرداسنگ پرورده روغن گل بیخ نی خشک آرد نخود

استخوان کوبیده و آرد مغز تخم خربزه دو درم دو سقط حب البان از هر یکی جزوی ... تخم بطیخ خربزه و

بآب باقلا بسرشند و طلا کنند طلا که اثر های زخم آبله و امثال آن را ظاهر بدن زایل کند بگیرند

صابون ... از هر یکی جزوی کوفته بآب حل کنند و طلا کنند طلا که ... بگیرند

زرنیخ زرد حب الفلفل کنند از هر یک جزوی بآب کشنیز تر بسرشند و طلا کنند

طلا که اثر خون کبودی که از خون مرده پدید آید بسبب ضربه یا سقطه آنرا زایل

گرداند بگیرند نطرون سرخ بکوبند و بسرشند بسرکه کهنه بران موضع طلا کنند و

مالیدن آن موضع بعلک الانباط و شستن آن بنطرون اثر را زایل می برد

طلا بهدرین باب بگیرند نطرون کندش جمیع اجاص از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسرشند و بسر که کهنه و عسل طلا کنند **طلا** که کلف را بالکلیه زائل گرداند و مجرب حکیم نور الدین محمد ابن عبد الله حکیم عین الملک است بگیرند پوست بار و جنت بیل خشک و پوست بیرون بادام مر و در آب صلایه کرده بر کلف طلا کنند که مجرب است **طلا** که آثار قروح را از بدن و آثار جدری را زائل گرداند بگیرند پیه گورخر و پیه بط بگدازند گداخته طلا کنند **طلا** بهدرین باب بگیرند زهره گاو بدان موضع طلا کنند **طلا** بهدرین باب بگیرند مردار سنگ پرورده و بروغن و اسفیداج رصاص بسر که کهنه بسرشند و طلا کنند **طلا** که آثار جدری و قسمهج را زائل گرداند مردار سنگ پرورده روغن گل و بیخ نی خشک کرده و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج و پوست خربزه و پوست انار شیرین و قسط تلخ اجزا را همه را نرم کوفته بآب بسرشند و طلا کنند **طلا** که آماس پستان را اسود دارد بگیرند نان گندم خشک کرده و کوفته و آرد جو و آرد باقلا آرد حلبه خطمی اجزا مساوی زعفران نصف جزو همه را کوفته و بیخته ده بیضه مرغ بسرشند و طلا کنند **طلا** جهت قوبا که در دست و پا باشد و در سر و روی بهم رسد و آنرا بهندی داد گویند عفص آنقدر که خواهند در ظرف مس کنند و زیت بر آن ریزند و بر آتش نهند تا شق شود و نرم کنند و با جل بوده بمالند **طلا** جهت ترقیدن پاها پیه کرده بر یک جزو و خمیر فطیر یک جزو مخلوط کنند و با قش بگدازند و نیم گرم بر آن موضع نهند **طلا** جهت خشکی زیر پاها و شقاق و خشونت بگیرند چهار درم تخم حرمل کوفته و با شیر تازه سرشته و دو سه روز بمالند که مجرب است **طلا** که خارشی و درشتی که در پوست باشد زائل گرداند بگیرند بموضع مرزنجوش سیماب کشته اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن زیت و روغن گل سرخ شب و روز بمالند بر خود در حمام **طلا** مجرب که گر و خارش را اسود و بهر بگیرند مغز خسته زرد آلوی تلخ نیست درم تخم ریباس کوفته نیست درم نمک طعام دو درم مغز زرد آلو را

کوفته

زردچوبه از هر یک قدری بکوبند و بسرشند بسرکه و در روغن گل و طلا نمایند **طلا** همدرین
باب بگیرند اقاقیا بسرشند بسرکه و طلا نمایند **طلا** همدرین باب بگیرند تخم خربزه و گوشت
خربزه و نشاسته سعفر و آب کرفس و طبیخ حلبه باهم آمیخته طلا نمایند **طلا** همدرینباب
بگیرند تخم حنظل و علک الانباط را بآب نعناع طلا نمایند **طلا** همدرینباب بگیرند
کندش خربق سیاه از هر یک سه درهم کبریت زرد و قنبیل از هر یک چهار درهم افیون
نیم درهم همه را کوفته و بیخته بسرشند بروغن گل و بسرکه کهنه بعد وضع حجیب طلا کنند
طلا که کرسه و خارش را ببرد بگیرند تخم خشخاش را نرم کوفته بسرکه در حمام طلا کنند
طلا که بهق سیاه و سفید را ببرد بگیرند تخم حنظل بوره کندش اجزا متساوی کوفته و بیخته
بسرکه بسرشند و طلا کنند **طلا** که برص را اسود کند بو بگیرند سعتر بادام تلخ ترمس
از هر یکی تخم جرجیر کرسنه عرف زراوند خربق سیاه شیطرج حلبیا ناسی رومی فرفیون
از هر یک جزوی متساوی بکوبند و بطبیخ بادزرون بسرشند و طلا کنند **طلا** بوست
باسه که با اطراف ناخن سبز و سیاه شده بود بگیرند حرف و نمک متساوی کوفته
با کندر آمیخته بر آن موضع طلا کنند **طلا** همدرینباب بگیرند مصطکی سه درهم نمک دو درهم
مصطکی را در روغن گل بپاشند و حل کنند بدان نمک را او بسرشند و طلا کنند
طلا که مستی زنان را که بی اختیار از ایشان روان شود باز دارد بگیرند صندل
سرخ و سفید و گل سرخ برگ نیلوفر بنفشه گلنار آرد جو تخم تمکشت متساوی
کوفته و بیخته طلا نمایند **طلا** نقطه‌های سرخ که بر روی باشد زائل گرداند بگیرند بیخ قسط
زراوند مدحرج تخم خربزه ترمس شامی از هر یک یک مثقال آرد باقلا آرد نخود آرد جو
از هر یک سه درهم کوفته اسفیده تخم مرغ بسرشند شب طلا کنند و بامداد بآبی که تخم خربزه کوفته
در آن خیسانیده باشند بشویند **طلا** مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی جهت ... بگیرند بوره ارمنی
کندش گوگرد زرد خربزه ... زراوند طویل ... اکوفته و بیخته بروغن گل و

کرده طلا نمایند که مجرب است **طلا** همدرین باب بگیرند کبریت چندین سند جوید با سرکه

مثل سائیده بر آن موضع طلا کنند که نافع است **طلا** بجهت شباب بعد تخم کنار و گل قند

و شهد و سکه گاو انیمه را اصلاح کرده بر آن موضع طلا نمایند **فائده** در **بعضی**

ضمادات **ضماد** که دماميل را تحلیل دهد و منفجر گرداند بیارند حمیره مغز و دوده

سرگین کبوتر نمک سرگین خروس از هر یک جزوی کوفته سرشته بروغن زیت ضماد کنند

ضماد که نافع است خنازیر را بیارند زفت یک جزو و در آتش بگدازند و بیندازند

بر روی بیخ کرنب سوخته جزوی و نمک و دیگر مخلوط ساخته ضماد کنند **ضماد** جهت

انفجار دماميل بیارند خمیره در روغن گاو بپزند و بسایند تا همچو مرهم شود و ضماد نمایند **ضماد**

که قلع برص کند مجرب است بیارند ماز وی بشگافند شکم او در ابر کنند شکم شیر را از

شاه تره یا خشک و باز ببندند شکم او را و کباب کنند بر روی آتش تا پخته شود

پس شاه تره را از شکم او بر آورده برص را بآن ضماد کنند که در دو روز و دو شب برص را

قلع کند **ضماد** که حیض زنان را بستن باز دارد و بیارند سماق مقشر پوست انار

ترش مازو برگ مورد از هر یک جزوی کوفته و بیخته بخل اخمر سرشته ضماد کنند بر پشت

زنان **ضماد** که شیر زنان را زیاده کند بیارند آرد باقلا ده درم تخم بارتنگ آرد جو نعناع بود

و کشتی سداب مساوی سرشته ضماد کنند و اگر در روی سرکه کهنه و اکلیل الملک

بهم آکوفته بیخته با آرد باقلا مساوی ضماد نمایند تمام شود سود مند بود **ضماد** که

نافع است مر آماس پستان را که سخت شده باشد بیارند تخم حلبه تخم کتان کنجاره

کنجد ابریشم سوخته سرگین کبوتر نظرون تیج موم بروغن شیر چندانکه حاجت

بود سرشته ضماد کنند **ضماد** که ورم پستان را سودمند آید بیارند آرد گندم

آرد جو آرد باقلا خطمی از هر یک ده درم زعفران نیم درم مجموع کوفته بیخته با یک

و نیم سفیده بیضه ده تخم مرغ سرشته نیما و سازد **ضماد** نگذارند که پستان

بزرگ

[illegible]

بزرگ شود و بیارند و جمع عرق آن و جو کوفته و بیخته با آب دیگر بیامیزند و با سرکه کشته شد
و متولی ضماد کنند در هر ماه سه بار **ضماد** دیگر نیم با میل را اسقل کوفته و صاف نموده
در قدری آب چندان بپزند که بقوام آید بعد از آن بر او با میل و بادهای سخت ضماد
نهاده که نفع کند **ضماد** جرب با دام تلخ سنا مکی مرداسنگ از هر یک سه
درم گنجد ده درم کوفته و بیخته با سرکه کهنه آمیخته با روغن گل در سائر اعضا مجرب تمام شد

فائده در بعضی مراهم

مرهم گوشت فاسد را بخورد و گوشت
بر و یاند و در اکثر جراحت بکار آید مرداسنگ نیم رطل روغن زیت یک رطل
سی بعی موم ربع رطل زفت رومی بیست درم علک پنج درم علک سو سوم در
را با زیت بگدازند و مرداسنگ بر آن ریزند و در هاون بمالند تا منعقد شود **مرهم**
جهت جرب بگیرند نمک یک جزو نوشادر و زنجار و زرنیخ و کبریت از هر کدام
نیم جزو کوفته و بیخته با موم و روغن زیت مرهم سازند و در حمام بکار برد که مجرب است
مرهم زنجفر نفع می دهد مراد را که نفع نیافته باشد چون خنازیر و سرطانات نباشد
مرداسنگ پنج درم لبان ذکر و وقیه اشق ده درم علک انباط شش درم زنجفر
چهار درم موم سفید ده درم جمع کنند ادویه را و گویند آنچه باید کوفت همه را با
روغن گل سرخ در هاون بمالند تا یک سان شود **مرهم باسلیقون** که
گوشت بر و یاند و مواضع عصبیه سود مند بود جراحات که در آن حرارت نباشد تا هم
آید بگیرند زفت رومی را نیم موم سفید از هر یک بیست مثقال علک انباط بیست
مثقال قند چهار درم روغن زیت بقدر حاجت زفت و شمع را در روغن بگدازند
و دیگر ادویه را با هم مخلوط ساخته یک سان سازند **مرهم مرداسنگ**
که جراحات را خشک گرداند بستانند مرداسنگ اسفیداج خبث الفضه
اقلیمیا قند از هر یکی یک درم دم الاخوین طین قبرسی از هر یک دو درم و ارزیز

[illegible]

انزروت از هر یکی نیم درم موم سفید و روغن کنجد بقدر رها حب چنانکه رسم است مرهم
سازند **مرهم** از برای سوختگی آتش آهک شسته موم سفید و روغن گل سرخ
مساوی بگیرند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند **ایضاً** مرداسنگ خبث نقره سفیداب
قیمولیا آهک شسته روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ بدستور مرهم نمایند **ایضاً**
نسخه دیگر از برای سوختگی آهک شسته چهار مثقال تخم حقید تخم کلم موم از هر یک
سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم سازند **مرهم مرداسنگ**
که انبات لحم کند و در ریشها بستانند مرداسنگ یک وقیه و سحق نیکو نمایند و بیزند سه از
سه از آن سه وقیه روغن زیت و بپزند و بیارند کنند رها انزروت دو درم اقوین و نفت از
هر یک دو درم و بسرشند با آن و در آن نیکو بمالند و استعمال نمایند در قروح
با ورام که گرم نباشد **مرهم سرمه** که انبات لحم نماید در قروح کثیر الرطوبة بستانند
مرداسنگ سحق کرده روغن زیت شش درم زنجبیل جلنار سرمه زردچوبه اللح خوز
سنج سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه از هر یک یک درم کوفته و بیخته همه را به روغن زیت
بسرشند و یکسان سازند **مرهم** که غبار برد و سرطانات و آماس خصیه را سود مند
بود بستانند مرداسنگ پنج درم کندر اشق از هر یک ده درم علک البطم شش
درم سه درم زرد و استارشنگرف بست درم روغن زیت چندانکه کفایت کند اشق
در سرکه حل کنند و در هاون انداخته گاهی سرکه بچکانند و گاهی به روغن صلایه کنند
تا سیکی شود پس یک وقیه موم در دو وقیه روغن گل با هم آمیخته همه در یک جا بمالند تا مرهم
و اگر زمستان باشد بجای روغن گل روغن زیت کنند و بجای شنگرف سرخ باشد
که نیم شنگرف و نیمه سرنج بود **مرهم سنارملکی** از برای جرب و حکه نافع است
سنارملکی پوست هلیله زرد مرداسنگ سفیداب اجزاء برابر یک دیگر با
روغن بنفشه و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم کنند **مرهم** از برای

چوب چینی چهارده مثقال کشنیز سوده از هر یک چهارده مثقال خبث نقره هفت مثقال مرداسنگ
ودم الاخوین جلنار از هر کدام هفت مثقال کندش سه مثقال عنبر قنبیل ده مثقال و نیم روغن
گل بقدر احتیاج **فائده در بعضی از موم روغن ها و روغن ها**
موم روغن جهت قوبا از مجربات حکیم سعد الله صنعت آن سفیداب توتیا بوره ارمنی
نوشادر از هر یک یک مثقال قلیا نیم القلی از هر یک نیم مثقال با روغن کنجد و موم که بطریق موم روغن بسیار زند با
دستکلم الم را اشتو شید و تخم قرد رشت مکرر بمالند انگاه موم روغن مذکور بمالند که نافع است
موم روغن شقاق و اورام لبها و مقعد بگیرند موم صافی در روغن گاو و روغن بنفشه
از هر یک وقیه در پاتیله کنند و بجوشانند با موم تا گداخته شود و همه یکی شود و هنگام حاجت
بکار برند **موم روغن** مغز استخوان قلم یک جزو موم صاف نیز یک جزو اسفیداج بمقدار کم
بر شقاق نهند بهترین باب که شقاق دست و پا نافع بود و اهم رسد بگیرند روغن گاو
موم مساوی با هم بگداخته همچنان گرم بر عضو نهند **موم روغن** جهت شقاق روی
و لب و بالای بینی بگیرند موم زرد و در روغن گل و قطره و تخم قطونا و نشاسته و کتیرا
و لعاب حب سفرجل بگدازند موم و روغن و شحم را و باقی چیزها در آن اندازند و در
هاون بمالند تا خوب مرهم شود و پس بکار برند یا داخل حمام شود و چون جای شقاق نرم
شد و در کتیرا اسپغول قرا شل بکحل باشد **موم روغن** جهت قیری بستانند
روغن بادام کتیرا الخطمی گاهو با شیره تازه بغیر موم روغن بسازند **موم روغن**
جهت شقاق دست و پا و روی و لب بستانند تخم کتان شمع صاف روغن بادام
شیرین پیه و جاج مغز ساق گاو خطمی کوفته کتیرا صمغ آلو بطریق متعارف موم روغن
بسازند **موم روغن** از جهت ناخنی که کج شده باشد از ماده سودا و ترقی او را
بستانند روغن بنفشه و موم مصطکی از هر یک هفت درم بنفشه گل خطمی کتیرا از هر یک
یک درم و نیم بیاشیزند و حنا هفت درم بیند ناخن **روغن آمله** که موی

سیاه شود و بیخ موی محکم کند صفت آن امله منقی از دانه بیرون کرده مورد و پوست
بیخ صنوبر همه را کوفته با آب بپزند با آتش نرم تا زمانی که آب برود و روغن بماند
روغن لادن موی سیاه سازد و بیخ موی محکم کند بگیرند روغن و بنفشه از هر دو
لادن یک وقیه و بگذارند یک شبانه روز پس بجوشانند در دیگ مضاعف و دیگ مضاعف
آنست که بگیرند دیگی و آنرا پر آب می کنند و بعد از آن بگیرند لادن و روغن
در دیگ دیگر می کنند و آن دیگ را در میان دیگ پر آب نهند تا لادن در روغن
میگدازد و اگر لادن و روغن را در شیشه کنند و در میان پر آب بیاویزند چنانکه گو
شد و آتش نرم در تحت آن کنند تا زمانی که لادن در روغن بگدازد و نیز شاید
روغن حنا جمیع اوجاع مفاصل و عصبا را نافع بود و موی سیاه گرداند بگیرند ورق حنا و
بجوشانند در آب صافی صاف نموده روغن برابر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند **روغن مازو** موی را نگاه دارد و آنچه ریخته باشد باز رویاند بگیرند
مازو و بلیله کابلی برگ مورد از هر یک یک جزو و همه را در شراب ریحانی یک شبانه
روز تر کنند و بپزند تا مهرا شود و بمالند و آن آب را دیگر باره بپزند تا غلیظ شود و پیر
مساوی روغن کنجد بر آن افگنند و هر یک رطل روغن ۳ درم لبان اندازند و
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر شب موی را چرب کنند و بامداد بطبیخ مورد
بشویند **روغن عفص** مجرب حکیم کمال الدین حسین شیرازی جهت قوبا
شدید صفت آن بگیرند عفص سبز سوراخدار کلان و بشکنند بالای اخگر بگذارند و پیاله
قهوه کعب را وارژگون بر بالای مازو بگذارند که روغن عفص بپیاله بطریق دخان می چسپد
آنرا بر قوبا طلا کنند مدت سه روز بعد از آن که قوبا را خراشیده باشند **روغن سیاه**
دانه بگیرند سیاه دانه بمقداری که خواهند لیده کنند و لیده آنرا بهفت استقیه از روغن
کنجد سیاه خالص بدهند و در بتال خیتر روغن آن بکشند و در ظرف آبگینه آهنین نگاه دارند

و دیگر روغن حنا [illegible] ... میان روغن [illegible] ... باز بجوشانند ... حکایت عجیب است

دهون بر سر و ریش مالند موی سیاه گرداند و مالیخولیا و درد سر و درد گوش و درد سینه را
سود مند بود و شکنج اندام سر و گونه روی را اصلاح سازد روغن بلادر بسیار و بلادر
هر قدر که خواهد و گلهای او دور کنند و بپتال جنتر روغن بکشد و جهت تنقیه ارواح و اعصاب
و استفراغ بغایت کارگر است و دفع برص و بیبی و باد و اوجاع مفاصل و ترقیدگی
پای پاشنه و کف پا کند مسن گنج باد آورده صاحب قرابادین **فائده مفرح عزو**
صاحب گنج مذکور ذکر کرده که این مفرح از هر یک چندین ساله تجربه کاران باستانیان
هندوستان است و منسوب است به بین ناته جوگی که یکی از جوگیان شده است و
موسوم است به بکیه کلهتر که مولف این گنج بلا رنج در مضافات و بانبگاله طرح عمارت
اساس نهاده بود جهت استواری بنا بر زمین تا سحد آب کنده بعد از کندن بسیار کنا
از کناشات هند و باستانی که از قلم آهنین بر اوراق درخت تار بر قم آورده بود به زبان
همان زمان که در آن زمین از سر او آن مدت مدفون بود بدست افتاده و فقیر به اخذ
دان و انشور فراهم آورده ترجمه آن نموده ما حق گنجی بود کثیر المنفعت که از لبا
جرا یدم ملو بود و این ترکیب از آن جریده برآورده چنانکه نقل نموده که مها دیو که یکی
از تکمل مرتاضان هنود بود است بغایت کثیر الجماع او بود و پارستی که زن او
باشد از و استفسار کثرت جماع نموده باین ترکیب پانچ آگنی بخشید که از مداومت
این مرکب نیز دی این قوت مجامعت بهم رسانیده ام صنعت آن بیار فرنجیا
ورق النشا طاهشت پل که هر پلی در وزن هشت توله است و بکیه نچهر یعنی
هنگاسیکیا و ورسنزل اثره باشد و آن تحویل قمر در برج سرطان است و شکر سفید چهار
پل و عسل دو پل و روغن گاو سه پل با یک دیگر بیامیزد و هر روز یک کهه مانزه که
ده ماشه باشد مرکب مذکور تناول نماید بلا فاصله چون دو ماه تمام تجویز و قوت باصره
از حد و غایت افزاید و شکنج بدن و علامات پیری را نافع آید و بسیار در باه افزاید

و امساک و نعوظ تمام آورد و تقویت هاضمه نماید و فساد معده و خشکی هم از زایل کند
و اصلا قبض در و نباشد اعتقاد صاحب نسخه آنست که مداومت این نسخه طبیعی
رساند و تجربه این مؤلف نیز رسیده جهت اشتهای طعام و قوت باه و امساک بی
نظیر است و مجرب است **مفرح مختار حکیم سعد الله** که از مرکبات مولانا
قطب الدین شیرازی است که جهت تقویت بی‌نظیر است صنعت آن ورق النقشا
شصت درهم بیامیزند با شش من شیر تازه و بجوشانند تا دو من باقی ماند و صاف
نمایند بعد به اضافه کنند به وی عسل یک من و چندان بجوشانند که بقوام رسد و ادویه
مذکوره کوفته و بیخته داخل ساخته معجون سازند گل سرخ لسان الثور بوزیدان بادرنجبویه
از هر یک یک مثقال جوزبوا قاقله زعفران بسباسه خیربوا طباشیر عنبر اشهب از
هر یک دو مثقال مصطگی دو درم مشک نیم درم شربتی هر روز یک مثقال است
منشط اکبر از ترکیب مولانا قطب الدین شیرازی است دارچینی قرنفل
زنجبیل بهمن سرخ و سفید از هر یک یک درم مصطگی جوزبوا از هر یک دو درم
صندل سفید چهار دانگ بسباسه زعفران قرفه زرنباد قاقله دردا احمر از هر یکی
یک درم سنبل کشنیز درونج عقرب فستق اترج از هر یک نیم درم مشک دو دانگ
عنبر یک مثقال نیم ادویه را کوفته بیخته بیارند و ورق النقشا خالص هشتاد مثقال
بخیسانند در شش من شیر گاو تازه تا یک شبانه روز پس بجوشانند و صاف نمایند
و بقوام آورند با شکر سفید چون رسمی به برودت آرد ادویه مذکوره را در آن ریخته
معجون سازند شربتی یک مثقال **مفرح** مبهی مشتهی مقوی بدن و آلات جماع
که بغایت نافع است و مجرب صنعت آن پوست اترج زرنب عود خام از هر یک
دو مثقال بادرنجبویه گاوزبان خولنجان قرنفل هیل بوا دارچینی سعد کوفی کبابه
سنبل فلفل دراز فلفل گرد صندل عنبر از هر یکی یک مثقال جوزبوا زعفران از

کوفته را در ان شیره تسقیه نماید و در سایه خشک سازد و بعد ازان اندکے بریان
کرده سپیده ساخته شکر را از پارچه سفید بگذرانند و بقدر طاقت و حوصله هر قسمے که خواهند با
اغذیا مخلوط ساخته خواه فی جنسه استعمال نماید که طرب افزا و مفید است **طریق**
پروردن خبر و اعظم بگیرند از ورق الخیال سبز تازه هر قدر که خواهند و از چوب
پاک کرده برگ و تخم را در دیگ کرده آب بر سر آن کنند و آتش نموده تا نیم جوش شود برآورده
در هاون سنگین نرم بکوبند و خمیر کرده نگاه دارند تا پنج شش روز احتیاط نمایند که
کرمک سفید از میان آن بنظر آید بعد ازان از خمیر بیرون آورده در مشت گرفته
بفشارند تا اگر آبے وابسته باشد بر آید و آنها را در آفتاب خشک کرده نگاه دارد
و بوقت حاجت بکار برد که قوتش زیاده از انچه فهمیده است خواهد بود **نوع دیگر** بیارند
هندوانه و اندکی از بالای سر او ببرند و مغز او را با دانها بر آورده و اسرار را درون جای
دهند و سرش را همان پاره هندوانه مسدود سازند و پارچه بر آن پیچیده و بگل بند از نمود در میان
آتش بگذارند تا بقدر نضج بیاید بعد ازان برآورده خبر و اعظم را ازان میان همه گیرند
و خشک سازند که از نوادر است و بسیاری مقوی میشود و منه **طریق خوشبو**
ساختن نشاط اکبر نشاط یک دام زیره بریان کرده نیم دام نبات چهار دام
همه را کوفته و بیخته سفوف سازند خواه همین طور بکار برند یا داخل معجون کنند **نوع دیگر**
نشاط کبری ربع سیر زیره بریان کرده سه توله شکر طبرزد یک سیر کوفته و بیخته بکار برد
نوع دیگر نشاط اکبر یک سیر گل سرخ که آنرا هندی گرد گویند یک سیر نشاسته همه
را سپیده کرده از پارچه صفت گذرانیده داخل ترکیب نمایند و منه **مفرح نسخه**
حکیم نجم الدین عبد الله زعفران پنج توله مصطگی سه توله گل سرخ ده
توله جوزبوا و بسباسه از هر یک پنج توله مشک خشبو له عنبر یک توله نارجیل یک توله
ورق النقاطه سه توله ادویه را تمام بگلاب خیسانیده بعسل مصفی سرشند

ممز

فائده در خواص دواهای هندی و منافع گیاه بهنگره

اگر تخم بهنگره در نیم من عصاره تخم بلادر بخیسانند و در زمین هموار ضایع تخم مذکور بهنگره
بکارند و بجای آب آب بلادر میداده باشند و یک نر سفید یا کبوتر یا تیتر بیار روز را از
گو فرو برند و آب بلادر میدهند تا بزرگ شود و چون بر آید نر مذکور سیاه شود و آن بوته بهنگره
از بیخ بر کنند و در سایه خشک سازند و بسایند و آنچه به انگشت بر آید بستانند و قدری نگاه دارند
اندک اندک بخورد موی سر و ریش سیاه شود و هرگز سفید نشود و نیز اگر گیاه بهنگره را روز
یکشنبه بستانند و در سایه خشک کنند و هفت مرتبه همین با افشره بهنگره تر کنند و
باز خشک کنند و بسایند کسی را که حبسی باشد هر روز یک کف دست بخورانند بالکل
زایل گرداند و برص را نیز ببرد و اگر نیز تخم بهنگره کوفته با تخم [illegible] سیاه و شکر مخلوط ساخته
بخورد مبهی باشد و قوت باصره و سامعه روز بروز زیاده گردد و بسیار قوت بخشد و
از پیری نگاه دارد و نیز اگر در چهار ماه برشکال بهنگره و ترپهله یار کنند و رفع [illegible]
یک جا کرده بخورد و در چهار ماه تابستان بهنگره با کاسنی بخورد هیچ علت گرد او
نگردد و تندرستی تمام آورد و شکنج بدن و روی ببرد و موی سیاه بماند و روشنائی
چشم بیفزاید و اگر بیخ بهنگره با تنبول یکبی بخورانند مطیع و فرمان بردار او گردد
بیخ سهدیوی هر که سائیده بر قضیب مالد هر زنیکه مجامعت کند فریفته او
گردد بیخ موسلها کوفته غلوله بندد و در آفتاب خشک کرده نگاه دارد و
بوقت مجامعت یک در دهن اندازد انزال نشود [illegible] سائیده بر [illegible]
بندد و در میان ده روز صحت یابد خواص حبه یعنی گهونگچی و آن چهار نوع است
سرخ و سفید و زرد و سیاه اگر کسی را [illegible] کرده باشد چون یک دانه از حبه سیاه
نهار خورد [illegible] خلاص شود و اگر تخم حبه سفید [illegible] با خود دارد محبوب دلها گردد
از آسیب دیو و جن و پری و گفتار مصئون ماند و در مصاف خصم ظفر یابد و اگر عورتی

حبه سفید در گردن بندد بانگیر تا این بادی باشد و اگر بیخ حبه سفید با خود بسایند و هر کرا با طعام
خورد هر کس و بهسفتون وی شود و اگر بیخ حبه سفید در آهن گرفته با خود دارد و زبان
بدگویان بربسته گردد و دهان مار نیز بسته شود که زخم زدن او قادر نشود و بیخ حبه سفید
عورت شافه کند حیض بگشاید و اگر بیخ حبه سفید را بسوزانند و جامه برو اندازند هرگز شپش
در و نیفتد و اگر حبه سفید با آب سائیده بر سر طلا کنند درد سر برود و اگر بیخ حبه سفید
با آب برنج سائیده بر بندان گرم ... اگر بیخ وی را با شکر بخورند درد مثانه و حبس بول را
ببرد و اگر بیخ او بدست گیر و هیچ مار نزدیک او نشود **خواص درخت**
دهاک که گل او سفید باشد هر که تخم گل دهاک بدست او بخورد هر اسرار
روی زمین بروی منکشف شود و با هر زن که تزویج کند آن جوان شود و اگر بول
هر بس ریزند زر گردد و باید که غذا او آنوقت آرد و لبیده و بی نمک کند نیک و تیز فهم گردد
و حافظه افزاید **خواص گیاه کتائی** که گل سفید دارد که انچنین کتائی را
در روز یکشنبه که پنجم باشد بنام بخستین او را بکنند و بیخ انداخته بوید و از انجا
از انجا بکاود و او را چهار نام است کتائی برهتی انگلی سنگلی اگر عورت عقیمه بعد از پاکی
حیض این را با شیر ماده گاو که رنگ گوساله وی هم رنگ باشد سه روز بخورد فرزند یک
میرود و دعا که گردد و اگر بیخ این عورت یا مرد با روغن بر سر مالد درد سر و نیم سر برود و
اگر بود و بیخ او کسی را که تپ باشد بستانند زایل گردد و اگر بیخ این و بیخ پنبه و بیخ انگور کسی را
که زهر داده باشند بخورانند تریاقی تمام است و بیخ او را در سر و ازند بیش خلائق عزیز و
محترم گردد و اگر بیخ او را در گردن کسی که خر داشته باشد ببندند دفع کند و اگر بیخ این
با فلفل را از بول گاو بیش نرسیده بدهند که بخورد در تسهیل ولادت نفع عظیم و اگر بیخ این
با شیر عورت مصری بیخ را بدهند که ناس بستانند صرع هر و بیخ این را اگر با شیر گوسفند زنی
بخورد از وی زود بار آید و اگر بیخ این را مرد در کمر بسته مجامعت کند و در

امساک

امساک عجائب عجیبی بخشد و این را اگر با صندل بسایند هر که از این بر خود بمالد هر گرا بوی
اورسد سبز و بطبع او گرد د **خواص چنچیره** چنچیره بهر دو نوعست یکی آنکه گل سرخ
دارد و این عام ست و دیگری گل سفید دارد و آن نادرست خاصیت هر دو برابر است
اما گل سفید هرگز بیخ او با خود دارد زخم تیر و نیزه و تیغ بدو کار نکند و این را بهندی سهو بهول
گویند بجهت خون فاسد بیخ او با آب سائیده قدری بخورند نفع دهد و اگر جا بضیه را با
خعرات و شکر تری خوردن دهند صحت یابد و امتحان این آنست که اگر این را
در خوردن اندازند خون را آب سازد و کسی را هر روز از چوب چنچیره تازه مسواک کند
باه و جاه او بیفزاید و درد دندان دور کند و کرم و جنبیدن دندان دفع کند و بوی
دهان خوش گرداند و اگر آب برگ او از خرک پاک کرده در چشم چکانند تاریکی
ضعیفی که باشد برطرف شود مجرب است و اگر برگ و تخم او را کوفته یک توله با یک
سیر شیر بخورند قی بسیار آرد و اگر بیخ و تخم برگ او با کانجی آمیخته و کوفته هر روز چهار توله
بخورند و برگ و غیره او را کوفته گرم کرده بر بواسیر بندد که خون از آن آمده باشد دفع شود
تا بست روز بکنند مجرب است **بجالو** بفتح لام اول و جیم و الف و ضم لام ثانی و سکون او
وطعم تلخ و سخت و بطبع سرد و بخاصیت دافع بلغم و صفرا و ورکت ست و اسهال [illegible]
فرج زنان **خواص موصلی سیاه** اگر موصلی سیاه را با جو هندی بخورند آب
پشت بیفزاید و گرده را قوت دهد و درد سر رفع کند و اگر با روغن کنجد بخورند کام و
بلغم دفع کند و اگر با نمک سنگ بخورد گرسنگی آرد و اگر با تخم گدز بخورند شهوت
زیاده کند و اگر با روغن ستور بخورند صد و هفتاد علت که از باد بود دفع کند و اگر
با کمیز بخورند درد سر نشود و اگر با آب سرد بخورد تپ سه روزه دفع شود و اگر با تهیله
بخورد علة بادهای مخالف دور کند و اگر با شهد بخورند گرم باشد و اگر با کمیز سفوف
بخورند تپ پیوسته دفع کند و شهوت زیاده گردد و اگر با شیر گاو بخورند فربهی آرد

واگر با سکنده و روغن ستور و شکر تری بخورند زهر مار کارگر نکند و اگر پنج بخورد لذهبر گسر
که گنگ باشد به سخن گویا گردد و باید که تا دو هفته بخورد و اگر با فلفل دراز بخورد و خصیه که بزرگ
شده باشد و بیکر زیاده نشود و اگر با آب بزاک بخورد روشنائی چشم زیاده کند و اگر با دوغ
ماده گاو بخورند زهر مار و زردی روئے اندام دور کند **خواص سهاگه** بگیرند
سهاگه یک سیر و زیره کند و سه بار با آب ماش بشوید تا تمام پاک کند و خشک سازد
و باز سه آب چوب تر بشوید و نگاه دارد و اگر چهل روز هر روز یک ماشه بخورد و غذا ای
صالح تناول نماید حفظ زیاده شود و عقل بیفزاید و اگر دو حلیه بخورد و گرد عورت نگردد
و بسیار سخن نگوید و اندیشه چیزی دیگر نکند و از مردم نادان حذر کند عقل و حفظ و
هوشیاری زیاده گردد و ما فی الضمیر هر کس دریابد و اگر صد ساله باشد باز قوت
جوانی آرد و هژده نوع عیبی و مرض دفع گردد و جودش چون زر تابنده نماید نقل از
طب جوگی رتناولی **خواص مالکنگنی** نسخه حکمای تجربه کاران هندوستانی
نقل کرده اند چنین است که مالکنگنی را باین طریق باید خورد روز اول یک دانه و روز
دوم دو دانه و همچنین هر روز یک دانه زیاده می کند تا هفت دانه برسد و از
ترشی و خضرات و گنجد و ترب و لیمو و خردل و غیر آن پرهیز کند و تا چهل روز جماع نکند
دل او روشن گردد و تندرست شود و هژده نوع عیبی دفع شود و اگر از
مالکنگنی روغن بکشد و در کف پا بمالد چشم او روشن شود و اگر یکشنبه که
چهاردهم باشد در آن شب روغن کشد و بوقت حاجت در چشم کشد و هر جا
که خواهد برود و او را کسی نه بیند و اگر از مالکنگنی روغن کشد و در چهارشنبه ماه
صفر وقت صباح چند اسم بخواند و بر اندام او نیز بمالد و تا بیست و یک روز
نیز بر زن و بسیار ... نکند شود مجرب است و اگر بیست دانه مالکنگنی را در عرق
گاو خالص بریان کند و نگاه دارد و هر روز یک کف انسان بخورد چنان قوت

باه افزاید که هرزه عورت را خوشنود تواند ساخت و اگر مالکنگنی را در شیر گاو سیاه بجوشانند
و عفرات سبیه مسکه بیتا نند و بمقدار هشت درم ازین مسکه با شیر برنج بخورد موی
سیاه شود و موی سفید دیگر نروید مجرب است و اگر مالکنگنی را شب به سه شنبه با
روغن گاو بریان سازد و چهل و یک روز بخورد و پرهیز کند اگر عنین باشد مرد گردد
و اگر مالکنگنی را در کفگیر یا شغال تر کنند و سه روز متواتر بخورد تو عورت و مرد شهوت
اول بسته گردد و مردی دیگر بر وی قادر نگردد و اگر مالکنگنی در غره ماه که روز یک
شنبه باشد روغن کشند و ازان روغن دو دو بستانند و بوقت حاجت در چشم
کشند هر جا که مال و دفینه باشد در نظر آید و اگر مالکنگنی را در چربی غوک تر کرده
روغن از و کشند و بر قضیب بمالد قوت امساک زیاده از حد شود و اگر عنین
باشد مرد گردد و اگر مالکنگنی را چهل روز در کمیز عورت تر کرده بعد ازان روغن بکشند
و کسی را که برص سفید باشد بدهد که در اندام بمالد درست و یک روز نیکو
شود مجرب است و اگر مردی را زبان لکنت باشد بیاید ده سیر شیر گاو و یک دانگ سیر
مالکنگنی در او بجوشانند چنانچه تمام شیر بر جوش رود و هر روز هفت دانه با روغن ستو
تا نست و یک روز بخورد و نزد یک عورت نرود و بفرمان الهی کشاده گردد
مجرب است و اگر روغن مالکنگنی را در جائیکه پی گرفته یا شعبه یا پیچیده باشد به آتش گرم کنند
خنک گیرند چنین کنند صحت یابد **خواص سونٹهی** فوائد آن دوائیست هندی
و جز در هندی جای دیگر کم یافته باشند و آن سبکی دارد چون پوده و گلی دار و بعضیه
چون تکمه گلگون بیخی دارد چون گلاب خواص آن وقتی که سونٹهی بارنگرفته باشد
باسن بیاید و پانچ و برگ در سایه خشک سازد با سیده گندم در روغن گاو و شکر
بخورد و منافع آن بسیار است و موی های سفید سیاه شود و چون دانند که سونٹهی
خشک خواهد شد آنکه دانه خشک کرده نگاه دارد و بخورند باسن که بسیار بهتر و

و نفع دو ابا ست و اگر تخم سونڈی جمع کرده با شکر تری بخورند اینچه طبیب رسد چنانکه مردی
سوگند یاد کرده میگفت که بسیار ضعیف شده بودم و یک سال مداومت باین دارو
نمودم از سر نو جوان شدم و دویست و پنج سال اکنون عمر دارم و حکمای هندی
نوشته اند که در بیخ سونڈی آب حیاتست تا آن زمانی که بار نگرفته باشد یک جا کرده
بسایند و به روغن گاو و شهد یک جا کرده بخورد در چله تمام موی سیاه شود و اسرار ها
بر وی کشف شود و این گیاه از اسرار حکماست که بسیار مفید است و در ماده قوت
و جوانی و اگر گل سونڈی یک چله بخورد چیزهای مخفیات در نظر او در آید و دفائن
زمین پیش او پوشیده نماند اگر بیخ او یک سال بخورد کامل شود و در آتش نسوزد
و در آب غرق نشود و چون بیخ و برگ او را خشک کرده و سائیده با شیر گاو و شکر
بخورد تا سه روز قوت باه بسیار افزاید **رودنتی** از گیاهای عظیم المنفعت
هندوستانست و طریق گرفتن آن آنست که وقتیکه نکهت پختر که روز یکشنبه
واقع شود و رفته بهر جا که سایه بر و نیفتد با بیخ و شاخ و برگ و گل وی را از زمین بر کنند و تا پنج
شب در شبنم و فضای آسمان نگاهدارد و بعد ازان در سایه خشک سازد و نگاهدارد
و هر گاه خواهد بخورد از هر یک ٹانک با نبات و عسل آمیخته که بسیار مفید و مقوی
باه است **نوع دیگر** بیارد و در شیره درخت کیله بستانند و بست و یک سیر از
شیره مذکور داده کهرل کنند و بعد ازان هفت سیر از عرق سونڈی بدهند و نگاه دارد
و هر قدر که این باشد مضاعف نبات مصری در شیره بیخ کیله انداخته و بقوام
آورده جلاب سازد و بعد ازان رودنتی مذکور را در قدری روغن گاو برشته سازد
و در جلاب نبات مذکور با شیر کیله انداخته مخلوط ساخته و الاچی
قرنفل از هر یک یک توله و نیم توله مشک و کافور داخل ساخته بقدر سیر ٹانک
گولی ببندد و با شیر بیخ جوشیده شیرین کرده بخورد که بسیار مقوی باه است

ورنگ وروی را سرخ گرداند **نوع دیگر مجربات حکیم حیدر علی** روغن دو ماشه شکر دو ماشه آمیخته بخورد که بسیار نافع و مقوی باه است **خواص درخت سرس** اگر بیخ سرس سفید در دهن گیرند امساک شود **بیخ کدوی تلخ** یعنی تونبری که مغز تخم او تلخ باشد بستانند در کسوف چون انزال در کمر بندد امساک شود **گل مهندی** چون او را بجوشانند و با قند سیاه آمیخته حب ساخته فرو برند امساک شود تا وقتیکه آب لیمو نخورند خلاص نشود **برگ کهو نیچی** باریک سائیده و بقیاس نخود هم حب سازند و اگر حبی ازان بخورند نطفه مرد و زن یک جا گردد **بیخ نهس مولی** چون در سایه خشک کرده کوفته و بیخته همچنان شکر تری یار کرده چهار درم بخورد و با نیم سیر شیر خام بخورد قوت باه و امساک شود **درخت نیم تلخ** تلخی او مشابه الست که هر که در زیر سایه او باشد همه چیز او تلخ شود و ذائقه تلخ گرداند و هرچه بخورد و بنوشد همه در طعام تلخ شود و کمترین پرستار مولف محمد نور الدین در پرگنه سهرگام از مضافات خاندیس در زیر سایه اینچنین درخت متصف بصفات مذکوره رسیده که یک ضلع آن نیم خاصیت داشت هر که در زیر سایه او می شد همه چیز او تلخی میگرداند و در ضلع دیگر هیچ اثری از تلخی نشود مثل نیمهای متعارف بود و ازان درخت بلبان می تراود و کار آگهان آثار ظهار دارند و در عمل ها و دوا ها خصوصاً در ادویه خدام بکار برند من گنج باد آورند **نوع دیگر مقوی و مجرب** بیار و قدری طلق نازک و با شکر سیاه در سرگین گاو تا شش ماه در آورده چهار آهسته صاف کرده طلق را از هم جدا کرده ورق ورق نموده شوره در وسط ریخته در کولیه گلی نموده با گل حکمت بسته خشک کرده زمین را حفر نموده قدری سرگین اسپ بخته کولیه را گذارده روی آنهم سرگین انداخته آتش داده گذارده تا خشک شود بعد بقدر یک تخم در تباسه که نیم شکر بوده باشد گذارده

وقوت باه بسیار گردد **طریق خوردن طلا** در که هیچ مضرت نرساند طلا را بسیار
باریک بکنند یک جا کرده در دهن اندازند و بخایند و فرو برند هر قدر که بخورند هیچ ضرر نبخشند **ترکیب**
نوارسا که نزد اطبای هند بسیار معتبر است و بجهت یرقان و کمی اشتها و ناخوش
آمدن بوی طعام و آماس اندام و فالج و پرمنه و پرمیو و جذام و تپ و پیچش
سینه و نفس و بواسیر سودمند بود و صنعت آن ترکیب که عبارتست از فلفل و فلفل دراز
و زنجبیل سه درم ترپهله که عبارتست از هلیله و بلیله و آمله سه دام بابی برنگ چیترمولا
از هر یک یک دام فولاد کشته نه درم با هم آمیخته ترکیب سازد **رساین**
طلا و نقره از گفته حکمای هند بسیار و بیخ ستاور که آنرا بهین نیز گویند و
شیره بستانند و طلا و نقره را که خواهد خورد در بیخ شیره در سفال نو تر کرده در آفتاب خشک
نماید هفت بار یعنی هفت تسقیه که بهندی بهاونه باشد بدهد و از شیره بهنگره نیز
هفت تسقیه بدهد و خشک سازد پس آهن کرده در حقه نهد و هر روز یک وزن
مقرر کرده ازین زر و نقره با نیم درم ترپهله و نیم درم شکر خام آمیخته با روغن گاو شهد
مساوی بخورد و منفعت خوردن آن انیست که هر که لاغر باشد فربه شود و باه را
قوت دهد و عمر دراز با صحت و قوت باه یابد و باد و یرقان دفع کند و سپلی را نفع بود
باید اگر تو دو شش روز بخورد **رساین طلا** بجهت قوت باه فلفل دراز
بابی برنگ هلیله بلیله آمله از هر یک نیم درم زر کشته یک حبه با شهد و شکر تری و روغن
گاو بخورد تا یک سال اگر پیر بخورد جوان شود و اگر جوان خورد پیر نشود تا آخر عمر
بقوت جوانی ماند عمر دراز یابد **سفوف کرنب** که هستی را باز دارد از مجربات
حکیم کمال الدین حسین شیرازی تخم کرنب مغز بادام تلخ نانخواه از هر یک دو مثقال
نمک طعام سداب بزیره از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته در آب انار
حل کرده بیاشامد **سفوف** که دیر مست کند بستانند تخم کرنب و زیره و مغز

بادام تلخ مقشر و بعد تلخ نفطی و افسنتین رومی و سداب خشک و نانخواه
کوفته و بیخته دو درم با آب سرد ازین ناهار بخورد و اگر حرارت باشد پرهیز کند

برطرف ساختن بوی شراب از دهن بیارد غوره بهیه
دانه که نیم رس باشد و نه پخته باشد و آنرا در سایه نگاهدارد و هرگاه خواهد دفع بوی
شراب نماید این را استعمال نماید بوی شراب جملگی منقطع گردد و همچنین اگر سعد و کبابه در دهان
نهاید و ستون کند مس گنج باد آورد و سود که **شقاق زبان** را سود مند بود
طباشیر سفید و کبابه و نشاسته و کشنیز خشک و عدس مقشر و تخم خرفه از هر یک
قدری کوفته و بیخته و بر دهان افشانند و زبان بنیک بدان بمالند و بعد از ان بیاط
و بید مرغ بکار برند **سفوف** که اشتهای طعام آورد و تقویت معده
کند لستانذ بیخ اذخر یک درم سنبل نصف درم بکوبند و با آب سرد بنوشند

سفوف از مجربات حکیم نظام الدین گیلانی
قوت معده دهد و دفع ریح می نماید و بالطبع کاسر نفخ است و پیش از طعام
و بعد از طعام میتوان خورد بگیرند نعناع خشک ده مثقال سیاه بیخ مثقال فلفل دو مثقال
نمک یکمثقال کوفته و بیخته سفوف نماید شربت یک مثقال یا دو مثقال **سفوف**
که کسی نفع کند بگیرند افسنتین و تخم رازیانه از هر یک سه درم نانخواه یک درم شکر
مانند دارو با جمله کوفته بیخته سر با مداد قدری از ان سفوف سازند **سفوف**
که سیلان منی و ورمی باز دارد و اجزای آن تخم خشخاش وخس و تخم فنقد از هر یک
یک درم بیخ مهلک سی درم ورق گل سرخ و گلنار از هر یک یک درم مجموع کوفته
و بیخته با یکدرم کرنبا سفید و هر بامداد بقدر یکدرم از ان باده درم آب ماست یا
دوغ یا آب نقله انجمار باز خورند **فائده** اگر تخم بیخ کشت در شب و تبت
بگسترانند منع احتلام و لقوط کند من اختیارات **بهیقی** دیگر اشتها آورد و قو

با خمره و هلیله با شیر و دو درم با یک سیر نبات یا شکر یک جا کرده ناشتا سفوف نمایند

پهنکی دیگر مجرب این باب زنجبیل نانخواه هلیله بلیله آمله فلفل دراز فلفل گرد شیطرج

بیخ کتانے برگ تنبول نمک سوخته نمک سیاه نمک سنگ اجزای متساوی

کوفته بیخته هر روز ناشتا سه درم بخورد **سفوف** که چون زنان استعمال

نمایند از عرق اعضای ایشان بوی خوش آید بسیار و برگهای نورسته که هنوز غنچه

باشد از پلاس که ڈہاک گویند و بفارسی پلہ دان غنچه های برگ را سابیده در سایه خشک

کنند و بکوبند و از پارچه بگذرانند و اگر دو سیر شاہی این سفوف باشد یک سیر شاہی

قند یا نبات یا شکر تری باید که ضم نموده زنان بکار برند سفوف مجرب بیخ گل ا

نگفته که آن را سول گویند هر قدر که خواهد در سایه خشک کرده کوفته بیخته از پارچه

بگذرانند و دو حصه ازین تا یک حصه نبات آمیخته نگاه دارند و هر صبح و شام یک

کف یا کم زیاده ازین تا آن بخورده باشند که از اعضا و عروق ایشان بوی خوش خواهد

آمد و هفته دو هفته مداومت نمایند و اثر را آنچه خواهد شد هر چند بیشتر سفید تر شد **سفوف**

عود و اصلاح رطوبت معده و ریاح غلیظ معده کند صفت آن مصطگی کبابه قرنفل

از هر یک نیم درم عود هندی بیست درم مشک سه مثقال شکر طبرزد سی

درم کوفته شربت سه درم بعده استعمال کند سفوف حلبه که نافع است جهت

نفخ معده و هضم طعام و قبض شکم و بغایت سریع النفع است بگیرند اجوائن هلیله زنجبیل

نمک سیاه از هر یک کوفته بیخته سفوف کنند و اگر قبض شکم بیشتر باشد ترید و بادیان

مساوی اجزای دیگر اضافه نمایند که بغایت فائده دهد و پیش از طعام میتوان خورد

شربتی لو نیم سیر شاہی **معجون تریاق کبیر** که شیخ در قانون ذکر نموده و نسخه

مجرب ساخت و صاحب ذخیره نیز ذکر کرده منسوب بشیخ ساخته خواص و منافع بسیار

دارد و ما اشتها و قوت باه افزاید و دفع سموم کند و درد جگر و سپرز و خفقان و فالج

سود دهد و مجرب است اخلاط آن قسط و اترج حنظیا حب بلسان برگ بادرنجبویه
زرنبا د و سنبل عقربی از هر یک چهار درم مشک عنبر از هر یک یک مثقال عود
هندی دو مثقال قسط دارچینی وج زعفران باردین اشنتین افیون از هر کدام سه
درم قوه قطر اساون از هر یک دو درم و نیم تخم جرجیر تخم گندنا لسان العصافیر حب الفلفل
از هر یک دو درم عسل دو وزن و نیم ادویه شربتی یک مثقال پس از شش ماه
استعمال کند مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در اول سه درجه من میزان الطبایع

قطب شاهی حب البهجت از نسخهای میر محمد باقر داماد

وصفت آن فلفل سیاه بست مثقال فلفل سفید پنج مثقال دارچینی
زرنباد از هر یک دوازده مثقال سنبل الطیب مثقال دار فلفل هشت مثقال سعد
کوفی دوازده مثقال و سنبل عقربی نه مثقال زنجبیل چینی مصطگی از هر یک یازده
مثقال زعفران و بیزان شهری سه مثقال عود قماری قرنفل هیل کبار از هر یک نه مثقال
تخم کرفس بست و دو مثقال زعفران سادج هندی کبابه چینی اسارون حب الفقار
مرصاف از هر یک شش مثقال عیدار خطائی پنج مثقال مشک خالص سه مثقال
روغن بلسان هفت مثقال افیون خالص مصری سی مثقال صمغ و گلاب
بقدر احتیاج مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در دو درجه و خمس من سنه

حب جدوار منقول از حکیم ضیا خواص آن خیر بها نیست انا

آنچه رسیده هست انیهاست صداع بلغمی را فائده دهد و باد را بشکند و فرح تمام
آورد باه برانگیزد و رنگ روی سرخ گرداند در مجامعت و دفع سرعت
انزال بی نظیر است درد چشم را نیکو هست و روشنائی بیفزاید و اشتهای
تمام آورد و هضم طعام کند و معده و دل و دماغ را قوت دهد پیش از طعام
و بعد از طعام توان خوردن صفت آن زنجبیل و سنبل عقربی راسن انیسون

پوست بلیله زرد و بهمنین از هر یک چهار مثقال بذر البنج کبابه چینی عاقرقرحا قرنفل صمغ
عربی گاوزبان سعد کوفی تخم کدو و اسپند لسان العصافیر کشنیز رازیانه از هر
سه مثقال سنبل قاقله فرفیون سنا و ندر یوند چینی مصطگی سعتر بادام صندلین زیره
از هر یک دو مثقال مشک عنبر مروارید ناسفته بسد مرجان بیخ ... از هر
یک یک مثقال خصیة الثعلب هر یک نیم مثقال آمله
مقشر شقاقل از هر یک شش مثقال فلفل دراز فلفل از هر کدام سه مثقال صغیره
بیخته شهد انگبین افیون قسط پنج مثقال بطریق معمول حب سازند **حب جدوار**
نقل از حکیم نظام گیلانی افیون که در هضم طعام و اشتها آوردن و قوت دادن
معده و دفع غثیان و دفع تپ ربعی و تپ بلغمی و دفع بعض اندرون و حبس اسهال
و برانگیختن مواد منی و برافروختن رخسار صاف کردن رنگ بی نظیر است ادویه اخلاط
جدوار پنج مثقال فاز هر یک مثقال زعفران دو مثقال بادرنجبویه یک مثقال مشک
نیم مثقال و رب پنج یک مثقال کافور دو دانگ افیون جوزبوا بسباسه از هر یک
یک مثقال صندل نیم مثقال عصاره ... گلاب بقدر حاجت اجزا
کوفته و بیخته و آب ... سرشته حب سازند هر کدام بقدر نخود پیش از طعام
و بعد از طعام میتوان خورد و صبح گنج باد آورد **حب جدوار** از حکیم عماد الدین
حب جدوار هندی سنبل الطیب قرنفل ... و ربع نخود ... حب الغار عاقرقرحا
دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل بذر البنج از هر یک نسبت مثقال صمغ عربی
زعفران از هر یک پنج مثقال تخم کرفس پوست بیرون بیخ مصطگی از هر یک سه
مثقال کوفته و بیخته افیون پانزده مثقال گلاب سرشته حب سازند و در سایه
خشک نمایند **نسخه دیگر حب جدوار** زعفران ده مثقال عاقرقرحا
فرفیون از هر یک دو مثقال سنبل ... مشک خالص از هر یک مثقال مصطگی

هفت مثقال درونج عقربی حب الغار دار فلفل عود صاف افیون از هر یک
پنج مثقال تخم کرفس هشت مثقال زنجبیل دارچینی از هر یک سه مثقال ادویه کوفته و
بیخته بعرق ریحان سرشته حب سازند بمقدار نخودی **معجون اشرفی**
متفق جمهور حکما مسهل است و قوت مسکه افزاید و اگر خواهند قدری افیون نیز
کنند صنعت آن هلیله زرد و بلیله آمله از هر یک شصت درم طباشیر خیارچنبر از هر
یک درم مغز بلادر فلفل دراز فلفل گرد اجمود از هر یک ده درم کوفته و بیخته در نیم من
درم نبات جلاب کرده بطریق حلوا معجون سازند و سفید و بقصیدت خلو اندند
و هر روز ناشتا از آن یکی بخورد **معجون سلطانی** برای امساک و باه بی بدل است
صنعت آن موصلی سیاه زنجبیل جوز بوا قرنفل قاقله تخم ترب [illegible] دارچینی دانه
خشخاش تخم خیار بادرنگ تخم پیاز تخم ترب سعد بلیله کوکنار آمله از هر یک شش
درم عسل کف گرفته معجون بمقدار طبیعت مزاج و تناول نمایند **معجون**
نشاط العاشقین که تقویت باه کند و دفع سرعت انزال نماید صنعت
آن سپستان هشتاد درم جوز بوا پانزده درم قاقله صغار و کبار ده درم قرنفل ده
درم زعفران پانزده درم مشک ده [illegible] ده درم تخم [illegible] تودری یک ماشه
بزر البنج چهار درم بالنگو سه درم جوز اعظم پنج درم دارچینی ده درم بادروج ده درم
موچرس پنج درم تخم سمندر سوک ده درم کرفس ده درم تخم گل سرخ ده درم
دار شیشعان پنج درم گاوزبان اسپغول پنج درم طباشیر سه درم بیخ بهمن پانزده درم
سونته یک درم فوفل پانزده درم ثمرة الطرفا پانزده درم حب بلوط پنج درم فستق
ده درم حب الآس پانزده درم [illegible] ده درم بلیله زرد پانزده درم پوست
بیخ کنار جنگلی ده درم پوست بیخ مولسری ده درم زنجبیل ده درم صمغ عربی
ده درم [illegible] پنج درم گوگرد پنج درم عنبر اشهب دو درم ورق طلا چهار ماشه

ورق

سه درم بابچی آس کرده کشنیز درم سفید سوخته دوازده درم برگ کنار شسته
و چهار درم فلفل جهل وشت کوفته و بیخته بقدر یک درم حب ببندد و یک یک درم
افیون خور بود و باشند سه درم ازین دارو بخورد والبته خلاصی از افیون میسر گردد
دوا ان بیجاپوری که در ان مشهور است و در ان ملک و از انجا باطراف دیگر
تحفه می برند و نسخه این را مخفی می دارند قرنفل فلفل دراز فلفل سوی فلفل گرد دار چینی
زنجبیل الایچی پوست ترنج صندل کهپرگل و ناگوره گل ببول عاقرقرحا گل چهد برگ
ترنج سلیخه جزیله خولنجان کبابه اجمود ستپه سپند همه متساوی جوزیتر ده درم عود
پنج درم این اجزا را کوفته و بیخته یک سیر ورق النشا طا ربع سیر جوز یک سیر روغن با و
سیر سیده و سه روغن بریان کند و با ورق النشا طبیامیزد با ادویه آمیخته بشیره شکر چاشنی
گرفته شش سیر مالند تا مثل پخته شود و بعد از سرد شدن مشک و زعفران بقدر
حاجت انداخته حلوا کرده می بندد مقوی که مزاج باسعد اسوافق است و در
امساک نیز دخلی دارد بستانند سه عدد جوز بوا و اندرون آنها خالی کرده نیم توله
افیون را سه حصه کرده در هر جوزی یک حصه کند و سر آنها را محکم نموده سریشته ببندد
و دو سیر شیر گاو در ظرفی کرده چوبکی بر سر آن گذاشته جوزهای مذکور را بآن چوب بند
بیاویزد که جوزها درمیان شیر آویزان باشند پس سر آن ظرف پوشیده بآتش نرم آنقدر
بجوشانند که جوزها شیر را بخورند و نشان آن نمایان شوند بعد ازان برآورده نیم
توله زعفران و یک توله دارچینی با آن یار کرده با عسل خوب صلایه کرده بمقدار
حب نخود حبها سازند و بقدر برداشت طبیعت ازانها تناول نمایند که بسیار
مقوی است مختار چه گویند که گویند موشتی مقوی که صفرای مزاج را
نشانیده است بستانند کافور جوانه سهاگه سوخته صندل مشک از هر کدام دو
ماشه دارچینی قرنفل فلفل دراز از هر یکی یک توله زعفران مروارید ناسفته

مرجان

مرجان از هر یک چهار ماشه انگبین توله ابسا سه یک ونیم توله اجزا را کوفته وبیخته با عسل
غلوله باشد و که بغایت مقوی است **نسخه گندهک** چهار سیر ولی گندهک
در شیر صاف سازند و گندهک را از شیر بر آورده خشک کرده بکوبند و نرم سازند
و در ظرف خرد آهنی کرده زیر آتش کنند چون نرم شود آب گیلو از سه وزن همان
در آن ریزند و بوزن یک ماشه بخورند اما بروغن گاو حب ساخته باید خورد و گاه
جمیع چیزها بیت بخصوص ضا قوة باه را در فصل جیتهه و اساده نباید خورد و به فصل دیگر
موافق است **نسخه شراب انجیر** قوة گرده بدهد و باه بیفزاید و نقوط تمام آورد
و منی زیاده کند و مثانه از ریگ و بلغم پاک گرداند و قوت مجامعت بدهد
بستانند انجیر سیاه و یا سفید دو من در پنج من آب بپزند تا یک من ونیم بماند و با
یک من نخود و پنج من آب بپزند تا یک من ونیم باز آید آنگاه هر دو را در یک جا بمالند
و صاف کنند و یک من ونیم عسل بر سر وی کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب
از هر یک یک درم زعفران نیم درم جمیع نیم کوفته در صره بسته در آن اندازند و
بقوام آورند شربتی پنج مثقال لعوق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر تا
گرم خورند هم شاید **نسخه شربت نخود هندی** معده را گرم کند و دفع
سردی نماید و گرده را قوت دهد و باه بیفزاید بیار نخود خالص سه دام [illegible] قرنفل
از هر یک ده درم فلفل دراز ده درم جمله را بریک آس کنند و در یک من گلاب
بجوشانند چون نیم من بماند صاف نموده ونیم من عسل صاف در او کنند و باز بجوشانند
تا بقوام جلاب رسد آنگاه فرود آورده شربتی نه درم تا هفده درم است
شربت موینده سیر سیاه یک سیر گلابکی ده سیر با چینه فلفل سوده از هر یک
جو کوب کرده با سه من آب بجوشانند تا یک من آید آنگاه بستانند و صاف نماید
و در ظرف چینی کنند پیش شکر تری قند کهنه عسل خالص از هر یک پنج سیر گل ده [illegible]

سه سیر جو کوب کرده در آن داخل کنند و دانه الاسیچه فلفل گرد و دارچینی ترنج قرنفل جوز از هر یک چهار درم فلفل دراز نیم سیر خولنجان دانگی سیر برگ تنبول کهنه چند عدد این جمله اس کرده در جامه ببندد و در سبوی مذکور اندازد و دهن سبو مهر کنند و در زیر سرگین گوسفند نهند و بعد از هفت روز باز کنند و بجنبانند و باز مهر کرده هفت روز دیگر بدارد و بعده چاشنی تیز کرده و قرابه بدارد و بعد از سه روز استعمال کنند شربتی یک سیر بغایت مقوی باه است

فائده در دفع بی شرمی عورت نسخه بجالو هر زنی که بی شرم باشد بخورد اندازد و از شرم پیدا شود **فائده دیگر در دفع احتلام** باید که روز یکشنبه پیش از آنکه سایه برگردد پوست از درخت اگ سفید باز کرده نگاه دارد و باز با خود بپیچد و یا در کیسه کرده با خود دارد از احتلام باز دارد و الهی این بزم خلوت که کنار ستمگران طالع را انگلهای عیش نواخته و جیب یاران یادگاران همیشه از عطر نشاط سعادت ساخته محل جلوه تازه روی حوریزادان و منزل ترکتازی گلعذاران باد **شعر**

بود از پس صد اسم گلعذاران	شده این بزم چون گل چون خیابان
تلنگی مهوشان سبز چالاک	که سروستان شده از سایه شان خاک
بباغ از قد رعنا رخنه فرازند	بگلستان نهال از جلوه ساز زند
کنند این دلبران گر جلوه بنیاد	دهد خط غلامی سرو آزاد
سر عشاق را انجا زناسور	چو اشک شمع شان خون چکد شور
که داده غمزه شان تیغ سیه تاب	زهر قتل عاشق از نمک آب +

بزم ششم موسوم به بزم راحت و آن این هست بیک آسایش و صحبت آسایش و بیان حمام و فوائد آن منقول از رساله حکیم ولی گیلانی

پوشیده نماند که حمام و اعتدال اندام ظاهر و باطن ابدا از فضلات و اوساخ
پاک و پاکیزه گردانند بسبب تعریق و تسخین و تحلیل و بهترین حمام آنست که قدیم البنا و وسیع الفضا
و عذب الماء و معتدل الهوا زیرا که اگر بنای وی جدید باشد هر آئینه بخارات که از آن
مرتفع گردد کریه الرائحه باشد بنابر مخالطت آن بکیفیت گچ و نوره و این کیفیت سبب
عفونت دل و دماغ گردد و آب و هوای حمام را بسبب فساد گرداند و سبب زیادتی
تخفیف گردد پس بدن نیز از وی متضرر گردد بخلاف بنای قدیم زیرا که در اوایل
طول عهد سورت کیفیت گچ و نوره شکسته شود و این مضرتها خالی ماند و اگر فضای وی
تنگ بود هوای آن زود متغیر از کثرت انفاس مردم و شک نیست که آن بسبب اختلاط
بفضلات قلوب مختلفة الکیفیات و آن چیزها نیز که از اوساخ حمام و نجاسات از آن
مرتفع گردد و معاون این تغیر بسبب گران هوا را استنشاق نمایند جوهر دل و روح را
فاسد سازند و چون فضای حمام وسیع باشد هوای آن از سرعت تغیر محفوظ ماند و
اگر آب عذب نباشد هر آئینه مخلوط خواهد بود بکیفیتی از کیفیات معدنی مثل
گوگرد و زاج و نمک و مطرون و امثال آن و شک نیست که اینها موجب سخونت
بدن گردد بنابر کثرت تجفیف و تحلیل بخلاف آب عذب که آن موجب ترطیب
شود و اگر هوای حمام معتدل نباشد حرارت و برودت ظاهر است که غرض
از حمام مطلوب است به آن متفرع نخواهد گشت چه اگر بسیار گرم باشد موجب کثرت
تحلیل و تجفیف و کرب گردد و اگر بسیار سرد باشد بسبب تبرید و تکثیف شود
باید دانست که بنای حمام مشتمل بر چهار خانه بود و بر ترتیب خانه اول بجهت نشست
که در آن خانه برهنه شوند و لباس از آن بگذارند و آنجا نه بارد مسلخ گویند و آن را
ترس جامه کن و خانه دوم را اسر و خانه گویند و اطبا آن را بیت بارد نامند و
آن تبرید و ترطیب هوا نماید زیرا که آن خانه از محل آتش دور است و هوای

خارج نزدیک و خانه میانه که اهل حمام عبارت از آنست آنرا بیت معتدل گویند و آنرا
حرارت مزاج بیفزاید بسبیل اعتدال من حیث الهوا زیرا که فی الجمله نزدیک است بمجاور
آتش و آماده رطوبت بدن نماید من حیث الماء و خانه چهارم را گرم خانه گویند و بیت
حار بسبب آنکه در نزدیکی آتش باشد و آنگرمی با فراط اثر و بواسطه کثرت تحلیل مزاج
خشک گرداند و لایق آنست که بسبیل تدریج باین خانه در آیند تا از هوای سرد
یک بار در هوای گرم ننشینند همچنین چون از آنجا خواهند که بیرون روند بتدریج
روند تا از هوای گرم یک بار در هوای سرد ننشینند و این موجب مضرت شود
و در حمام بسیار مکث نباید فرمود زیرا که طول مقام در حمام موجب غشی و کرب
و خفقان شود بنا بر کثرت تاثیر حرارت و کسیکه در مزاج وی یبوستی باشد باید که
استعمال آب بیشتر از هوا نماید تا یبوست مزاج وی بسبب رطوبت آب تعدیل
یابد و چون ترطیب زیاده مطلوب بود باید که آب بسیار بر زمین حمام بریزند
و بر اطراف و جوانب بپاشند تا هوای حمام را مرطب سازد و تحلیل کم گردد و موجب زیادتی
ترطیب شود چنانچه نسبت باصحاب دق این عمل می نمایند و کسیکه در مزاج وی
رطوبت غالب باشد و بر عکس این عمل باید نمود یعنی استعمال هوا از آب بیشتر
باید کرد تا رطوبت مزاج وی بواسطه حرارت هوا تحلیل یابد و چون یبوست زیاده
مطلوب باشد در گرم خانه زیاده مکث باید نمود و پیش از استعمال آب عرق بسیار
از بدن روان گردد و یبوست بیفزاید چنانچه ارباب استسقا این عمل نمایند
و بواسطه کثرت احتیاج ایشان بتحلیل زیاده و کسیکه در حمام پوست بدن بواسطه
تنقیه رطوبات در تنفس و در افزایش بود و طبیعت خوشحال باشد و طراوت
منتشر و در افزایش و در مکث افراطی نیست و چون بدن در عصور و کاهش شروع
نماید بسبب کثرت تحلیل طبیعت بنیاد کرب و اضطراب کند نباید نشست تا آزار

یبوست کشیده مقدمهٔ غشیان و صداع شود و علامت افراط است پس واجبست
که از حمام بیرون آیند و الا ضعف غالب گردد و موجب مرضهای کلّی شود و
لائق آن است که هرگاه از حمام بیرون آیند پشت بدن را زیاده سازند و از آنچه
بوده خصوصاً در زمستان و هواهای سرد و بنابر آنکه برودتهای خارج در بدن
بواسطهٔ اتساع مسامات نفوذ در باطن نماید یا حرارتی آنکه در حمام مشتعل شود
بواسطهٔ هوای خارج زائل نگردد و سبب سردی بدن و موجب سده و نزله شود
کسی را که در عضوی از اعضای وی ورمی باشد یا تفرق اتصالی مثل یا جراحتی
از حمام اجتناب باید نمود زیرا که حمام مواد را حرکت داده آورده و تحقیق سازد
و طبیعت آن را بجهت آنکه ریزد که در آن عضو ضعفی باشد و آن نیز علت است و همچنین تب
که اجتناب نماید از حمام کسی که تب عفونتی داشته باشد پیش از نضج مواد زیرا که
حرارت حمام موجب ازدیاد عفونت شود و باعث شدت تب گردد اما اگر
مواد نضج یافته باشد حمام منفعت رساند زیرا که حرارت حمام و تحلیل و تفریق آنها
مواد را باسانی و سرعت از بدن دفع نماید اما در تب غیر عفونی مثل دق و حمیات
یومیه تجویز حمام شده اند بشرط اعتدال و بهتر آنست که حمام بعد از هضم
و طعام بعد از حمام موجب فربهی بدن گردد زیرا که در صورت اول جذب
غذا پیش از هضم طعام می نماید بواسطهٔ شدت حرارت لیکن خوف سده است
تا به هضم اکمال بعضی بسر نرسیده اجتناب باید نمود یا استعمال سکنجبین یا آب
بمقتضای اختلاف امزجه در صورت ثانی فربهی کمتر باشد از صورت اول بنابر آنکه
در این صورت جذب غذا اکثر است از جهت قلت حرارت اما خوف سده نیست
بواسطهٔ کمال هضم در وقت و لطافت غذا و استعمال حمام بعد از اتمام هضم
و کمال انهضام طعام نیز همین حال دارد که فربهی می آرد و خوف سده اما از

فربهی از صورت اول کمتر باشد بنا به نقصان تحلیلی که از کمال انهضام حاصل شده است
و از صورت ثانی زیاده بر کثرت حرارت در این صورت و شک نیست که استعمال
حمام در وقت خلو معده از طعام بدن را خشک و لاغر گرداند زیرا که در این صورت
تحلیل است و بدل ما یتحلل نیست و سزاوار آنست که مردم آسوده قلیل الریاضت
در حمام استعمال هوا بیشتر نمایند از آب و در گرم خانه مکث فرمایند تا عرق کنند
زیرا که بدن این جماعت از فضلات خالی نیست پس احتیاج دارد بچیزی
که دفع رطوبت و فضلات نماید و مردم محنت بواسطه کثرت ریاضت حاصل
شده باستعمال آب تعدیل باید چون بدن این جماعت خالی از فضلات است
در گرم خانه چندان توقف نماید تا اخلاط صالحه تحلیل نرود و شستن اندام بآب
سرد موجب تازگی قوت بدن و طراوت بشره گردد و حرارت غریزی منتعش گرداند
و مانع تفرق و انتشار دل شود و خفت افزاید و تقوی و تجمیع سازد زیرا که کثافت مسامات
و تعدیل حرارت نماید پس مواد حرارت روح همه در باطن مجتمع گردد و باعث این فواید
شود اما لایق آنست که این عمل در میانه روز باشد که برودت آب و هوا بسبب تاثیر
اشعه آفتاب شکسته باشد و حرارت بدن غالب گشته و لیکن این عمل مناسب جوانان اصحابی
گرم است بشرط آنکه گوشت بدن ایشان در مرتبه اعتدال بود زیرا که در بدن لاغر سردی
آب بزودی باعماق رسد و موجب مضرت گردد و بدن فربه و مردم پیر بواسطه برودت مزاج
استعمال برودت آب نتوانند نمود و بنابر اینست که اطفال و مردم پیر را از این منع کرده اند
بواسطه ضعف حرارت ایشان از مقاومت سردی آب و همچنین اصحاب اسهال و ارباب
نزله و کسیکه طعام در معده وی فاسد شده است منع کرده اند آب سرد زیرا که آب سرد تکثیف
اعضای ظاهر نماید پس مواد متوجه باطن گردد و صاحب اسهال و نزله را مزید
علت اسهال و نزله شود و صاحب معده فاسد را طعام فاسد در معده محتقن گردد

وازان بخارات فاسد متصاعد شود و علت وارد و در و سر گردد و غسل نمودن
تا آب چشمهای که خالی از کیفیت معدنی نباشد مثل کبریت و بورق و نمک و نطرون
و امثال آن تحلیل فضلات نماید و دفع تشنج کند و مفلوج و مرتعش را سود مند بود
و حکه و جرب را برطرف سازند و عرق النسا را فائده دهد و نشستن اندام در آب دریا
و دفع جمیع امراض مزمنه نماید در هر عضوی از اعضا که باشند خصوصاً اعضاء
صحیح المزاج را بعضی اوقات موجب ترطیب بدن شود و اگر بدان
مداومت نمایند خشکی افزاید و جرب و حکه آرد مجرب صحبت اول

در قوی گردانیدن باه و سبب نقصان مبین در

مقدمه و فصلی و خاتمه در بیان انتشار آلت

و میل مباشرت پوشیده نماند که سبب انتشار امتداد عصب قضیب است با
در طول و عرض و عمق بسبب انصباب ریح و روح و خون بسیار بآن عضو را که
چون روح حیوانی بجانب عضوی متوجه شود همراه شده باوی مقداری خون شریانی
روان شود که غذای روح دهد و حفظ صحت او نماید چه در حکمت مقرر است که ماده
حصول روح حیوانی خون است و ازین جهت است که هنگام انتشار رنگ آلت
سرخ گردد و جهت تفصیل و آن انتشار در وقت خواب بیشتر بود و از زبان بیداری
بنابر کثرت ریح در روح شریانی در آن وقت بواسطه قلت تحلیلی که در خواب باشد و در
خواب انتشار بیشتر باشد از اول خواب بنابر کمال هضم طعام بسبب طول مدت
تاثیر حرارت در غذا و باعث انصباب روح و ریح باین عضو شهوت مجامعت
بسبب کثرت حصول منی یا حدت آن زیرا که چون ماده در بدن آدمی بسیار گردد
یا از حالت طبیعی بواسطه عارضه تغیر یابد طبیعت بدفع آن مشتاق گردد و چون اجزای

مجرای منی بیک دیگر منطبق است و منی خالی از لزوجتی و غلظتی نیست پس طبیعت در پیچیدن
که در کمال لطافت باشد برانگیزد تا درین مجرا النفوذ نماید و آنرا بحسب و بغرض متمدد گرداند
و بحسب عمق تفسیح سازد تا آنکه منی بسرعت و آسانی از آن مجرا مندفع گرداند و گاه
سبب انتشار و میل شهوت بواسطه تخیل صورت باشد زیرا که چون قوت متخیله تخیل
صورتی نماید بر وجهی که مرغوب طبیعت باشد قوت شهوانی بحرکت در آید و آلت
کار را از غایت شوق برانگیزد جهت تاثیر امور وهمیه اندر امر مباشرت قوی عجیب
باشد زیرا که بنای این بر محبت میل نفس است و محبت وهمیه از امور وهمیه است
چنانکه پیش ازین مذکور شده و تناول هر چه در وی رطوبتی غریب بود که بواسطه آن ریح
غلیظ در عروق متولد گردد اعانت انتشار نماید مثل نخود و باقلا و زنجبیل و لوبیا و امثال
این ها زیرا که هضم اول مر اقوت آن نیست که آن رطوبت را مستحیل بریح چنین گرداند
و هضم دوم نیز همین حال دارد و پس این رطوبت در هضم سوم که عروق می باشد
مستحیل بریح غلیظ گردد بواسطه غلظت بزودی تحلیل نتواند یافت پس بالضرورت
ماده انتفاخ قضیب گردد و کثرت استعمال این سبب بزرگی آن گردد زیرا که فضلات
و رطوباتی که موجب ضعف حرارت است بسبب کثرت حرکت تحلیل یابد پس
حرارت غریزی درین هنگام بر جذب غذای این عضو قوی گردد و بر سرعت استحاله
آن قادر و حصول بدل ما یتحلل را از تحلیل زیاده سازد و این سبب بزرگی گردد
همچنانکه در کثرت تراشیدن عانه همین عمل کند چنانکه مذکور شد و ترک استعمال نیز
عضو موجب کوچکی و لاغری وی شود زیرا که بواسطه عدم حرکت برودت بر وی
غالب شود و قوت هاضمه و جاذبه بدین سبب ضعیف گردد و فضول و رطوبات
بسیار شود پس در وقت اشتهای طبیعت بدفع اخلاط زیاده باشد از جذب غذا و حرارت
غریزی نیز بسبب این عجز چنانکه باید تصرف در غذا نماید و این سبب نحافت و لاغری عضو شود

فصل در قوی گردانیدن باه و سبب نقصان آن

بدانکه نقصان باه بسبب قلت منی است پس تمدید او عینه نتوانند نمود یا بجهة عدم حدت
آن پس لذع و هیجانی که باعث بر دفع ماده باشد حاصل نگردد یا بسبب استرخاء عصبیست
که در عضو عارض شود پس منتشر و متحرک نتواند شد یا بسبب قلت تولد ریح و روح نافخه
است پس انتشار نتواند پذیرفت یا بواسطه ضعف قوت شهوانیست بسبب سوء
مزاجی یا بواسطه وحشت سوء خلق مثل بغض فاعل یا افراط محبت او و یا احتشام
صلابت او یا بواسطه توهم نمودن فاعلیت عجز خویش را از امر مباشرت مخصوص در
صورتیکه فاعل یک بار خود را عاجز یافته باشد پس هرگاه خواهد شروع در این کار
نماید صورت واقعه سابق در نظرش جلوه نماید و اعتقاد آن کند که این مرتبه نیز همان
صورت خواهد داشت و از وحشت این توهم شهوت منقطع گردد و آلت انتشار
نبیند و علاج این دشوار زیاده باشد زیرا که سوء قوت بهشت بدفع این توهم یا بواسطه
ترک مباشرت است پس طبیعت بنابر بعد عهد انکار فراموش کند و اهتمام تولد منی
و حصول اسباب انتشار نماید چنانکه در زن فاطمه اهتمام تولد شیر نماید علاج
واجب آنست که چون قوت باه ضعیف گردد تقویت جمیع بدن نمایند به غذای
خفیف مثل زرده تخم مرغ نیمبرشت و گوشت مرغ جوان فربه و بزغاله یکساله و امثال
اینها اگر بدن ضعیف باشد زیرا که این غذاها بسرعت منهضم شود و بدن از وی تغذیه
یابد و خون منضج که ماده منی است از وی حاصل شود و تقویت دل نماید و مفرحات
مناسب مثل دواء المسک تا بسبب تولد ریح و روح گردد که باعث لذت
و موجب تمدید شرائین و تقویت جگر نماید تا ماده منی بسیار گردد و تقویت دماغ
نماید تا اعصاب قوی شود و در محل نفوذ ریح و روح انتشار تمام دهد و روح نفسانی که

بسبب حس وحرکت بجانب قضیب می آید هنگام مباشرت بسیار گردد و تقویت
قوت شهوانی کند زیرا که باعث بر حرکت قضیب است و در ترتیب قوت شهوانی
عطریات مدخلی تمام است زیرا که باعث قوت دل و دماغ میگردد که بنای جمیع
بر آنست و اگر نقصان شهوت بسبب قلت ریح باشد ملاحظه باید نمود که قلت
آن یا بسبب کثرت برودت است یا کثرت حرارت زیرا که غلبه برودت مانع تولد
ریح است بنابر آنکه حصول ریح از حرارتی ضعیف ممکن باشد چه حرارت تصرف نماید
رطوبت بسیار تا بخارات کثیر مرتفع گردد و چون حرارت ضعیف است بر نضج و تحلیل
آن بخارات مفارقت نماید مستحیل بریح نافخ گردد و اگر حرارت غالب بود
نگذارد که ریح نافخ متولد گردد بسبب قوت تحلیل بنابر صورت اول دلاکی بهنا بسبب
یا بسبب حرارت ضعیفی که از دلاکی حاصل شود ریح نافخ متولد گردد بعضی دهنهای
گرم که قبل ازین مذکور شد بدن را چرب نمایند و بعد از آن بخور دادن اشیائیکه در روی
رطوبت غریزی باشد میل نمایند چنانکه گذشت مثل نخود و پیاز و زنجبیل و دار چینی
بنابر صورت ثانی که قلت نفخ بنابر کثرت حرارت بود تعدیل آن حرارت نمایند
بآب نبات بارده و تناول مزوراتی که در وی رطوبت غریب غلیظ باشد و صفت
آبزن بارد چنانست که حوضی از مس یا از نقره یا غیر آنها بسازند بقدر قامت انسان
و باید که بطریق کرسی چیزی باشد در ان حوض که بر بالای آن توان نشست برو
که سر و گردن از ان حوض بیرون باشد و سرپوشی بجهت حوض بسازند که آنرا
دو نصف توان ساخت و باز یکی گردد و در میان وی سوراخی باشد بقدر وسعت
گردن آدمی پس اگر احتیاج تبرید باشد حوض را پر از آب سرد کنند و در وی
روند اگر خواهند بپای بایستند و اگر خواهند بران کرسی نشینند و سرپوش را
بیاورند و نصفی به جانب یک سر حوض نهند و نصفی دیگر به جانب دیگر و آنرا بهم

مقعد

متصل سازند بوجهی که گردن در میانه سوراخی باشد که در میانه سرپوش هست و سر بیرون
سرپوش و بدن در میانه حوض و اگر نقصان باه بسبب سوء مزاجی باشد تعدیل
آن مزاج باید نمود بادویه و اغذیه که مناسب آن باشد و باید که طالب قوة باه اجتناب
نماید از هر چیزی که مضرت باه رساند مثل تخمیر و فساد طعام در معده زیرا که درین حالت
خونی که صلاحیت آن داشته باشد که مستحیل بمنی شود حاصل نشود و همچنین از کثرت
آشامیدن آب اجتناب نماید زیرا که سبب برودت و رطوبت اعضا گردد
تخصیص قضیب و نواحی آن بنابر آنکه آب در میانه مجتمع شود پس انتشار را ضعیف
گرداند و با وجود اینها سبب ضعف معده و هضم نیز گردد و این ضرر بعلت شود
و از کثرت استفراغ و فصد و حجامت نیز اجتناب باید نمود زیرا که سبب قلت
منی و خون گردد و از هر چیزی که سبب خشکی منی گردد یا موجب تحلیل ریاح از آن
نیز اجتناب لازم است مثل زیره و نانخواه و خردل و خرنوب و قولنج و عدس و
ترشیها چه جمیع این امور منی را خشک سازد و ریاح نافخه را تحلیل دهد و همچنین
اجتناب باید نمود از جمیع مخدراتی که موجب احداث برودت بسیار باشد
مثل کافور و افیون و گل سرخ و بزرقطونا و امثال اینها زیرا که گرده و مثانه و
خصیه را سرد گرداند و منی را منجمد سازد و تخدیر حواس نماید و بنابر این امور غرضی
که مطلوب است حاصل نشود اگر نقصان باه بسبب بعد عهد باشد از صحبت
با زنان رجوع باید نمود تا بتدریج طبیعت بآن معتاد شود و بقوت باز آید و اگر
نقصان بواسطه وهمی باشد چنانکه تفصیل آن در سابق گذشت علاج آنست
که بوجهی که ممکن باشد ازاله آن وهم نماید اما این امر خالی از اشکالی نیست بهترین
تدابیر درین باب شرب شراب است چه بالخاصیت ازاله وهم نماید آدمی را از جمیع
کارها دلیر سازد اما بشرط آنکه از مرتبه اعتدال تجاوز ننماید چنانکه بوعلی سینا گفته نظم

انچه در باه سقنقور است ✣ نصف آن در شراب انگور است

وانچه زمین بر روی شود حاصل ✣ در شده ده سیر آب انگور است ✣

و بباید دانست که عمده در باب تقویت باه و قوت مجامعت محافظت اعتدال
مزاج است و تقویت طبیعت و مدار این بر اغذیه مناسب است نه بر ادویه زیرا که
حصول خون و تولد منی و کثرت ارواح و حدوث ریاح و وجود انتفاع و قوت اعضا
و صلابت اعصاب و انتعاش قوا و ذکای حس که علت مادی قوت باه است همه
به تغذای مناسب معتدل حاصل شود و مدار ادویه درین امر بیش ازین مدخلی نیست
که اصلاح مزاج نماید چه اگر مزاج بجانب حرارت منحرف شود دوائی بارد تعدیل آن
نماید اگر بجانب برودت منحرف شود دوای حار تعدیل نماید و برین قیاس
مگر دوائی که عمل او بخاصیت باشد نه بکیفیت که دران صورت مے
تواند بود که دوای یافته شود که بالخاصیت تقویت باه نماید و یا بالمزاج تعدیل

خاتمه در بیان قوت انعاظ و شدت امساک و سرعت انزال

پوشیده نماند که سبب قوت انعاظ کثرت منی است
بشرط اعتدال آن در رقت و غلظت و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و سائر کیفیات و کثرت خون صالح متین و ریح نافخ و صحت اعضای تناسل مثل
گرده و مثانه و غیرهما و قوت پشت و کمر و دل و دماغ و جگر چنانکه گذشت و مدار اینها
همه بر حرارت است و سبب امساک برودت منی است با قلت مقدار آن یا غلظت
و جفاف آن زیرا که چون منی بارد بود به سبب آنکه کثیف و غلیظ باشد و در وی حدت لذعی
که موجب سرعت و عجلت نباشد و چون قلیل بود وجه امساک ظاهر است و سبب
خشکی یا کثرت برودت باشد بر وجهی که آنرا انجماد بسازد چنانکه از غایت سرما آب می بندد

ویا افراط حرارت بر وجهی که رطوبات آن بالکلیه تحلیل رود چنانکه چون آتش در زیر دیگ بسیار کنند طعام در دیگ بسوزد و خشک شود و غرض ازین مقدمات آنست که قوت انعاظ را با شدت امساک منافات تمام است زیرا که مدار انعاظ بر اعتدال است و مدار امساک بر عدم اعتدال پس هر که در تدبیرات امساک سعی بلیغ نماید بالضرورت در قوة انعاظ و انتشار کوتاهی زیاده نماید که در امساک او فتور افتد پس اولی آنست که مرتبه اعتدال را محافظت نمایند که خیر الامور اوسطها و از حد اعتدال در امساک مفرط در گذرند تا از لذت قوت و انتشار و شدت انعاظ محروم نمانند چه کمال منظر فاعل و قابل لذت است و مدار این بر شدت پس اگر در شدت نقصانی افتد موجب نفرت طرفین شود اما چون بعضی دواها بکیفیت عمل می نماید و بعضی بخاصیت چنانکه معلوم شد ممکن است که دوای پیدا شود که بحسب خاصیت افاده این هر دو نماید با آنکه بخاصیت افاده انعاظ نماید و بکیفیت امساک او بر عکس و کار مشکل بر ارباب طب آسان نماید اما سبب سرعت انزال یا کثرت منی است بواسطه بعد عهد از امر مباشرت و میل طبیعت بدفع یا رقت قوام آن بواسطه غلبه حرارت یا حدت لذع آن بواسطه حدت کیفیت یا ضعف قوت ماسکه بواسطه سوء مزاج و امثال اشیاء عمده در باب علاج دفع سبب است و بعد از آن تبدیل مزاج پس علت اول را بکثرت استعمال مباشرت دفع باید ساخت و ثانی و ثالث را باستعمال غذاهای بارد و رطب زیرا که منی را غلیظ سازد و دفع حدت و لذع آن نماید و بواسطه برودت و رطوبت منی بسیار از وی متولد گردد و باستعمال شراب که آنرا ممزوج ساخته باشند بآب زیرا که امتزاج سبب تبرید و ترطیب آن گردد و تبرید موجب غلظت و رافع حدت شود و شراب غذای بسیار دهد و اکثر آن مستحیل بجوهر عضو شود و مراتبه منی کمتر از وی متولد شود زیرا که منی فضله هضم رابع است

ومرض چهارم را باستعمال امور قابضه تدارک باید نمود **صحبت دوم در**

علاج بعض امراض و اسقام که اغلب از جماع حاصل شود امر

مجرب دیده انکه قوت مرهم با تا شش ماه می ماند منقول از گنج باد آورد **مرهم**

زخم آتشک مجرب باشد و این انزروت سفیداگی الا هر یک سهاگه بریان

از هر کدام دو جزو سیماب یک جزو در روغن گاو مرهم سازند **مرهم باد و**

روغن گاو و موم متساوی آمیخته سحق نمایند و یکسان سازند و بکار برند که مجرب است

مرهم زخم قضیب سفیداگی مردار سنگ شنجرف کاتهٔ هندی موم کافوری

از هر یک مثقال زنجار دو دینار برگ انجیر یک کف برگ نبات کوفته بسوزانند و

از خرقه بگذرانند و ادویه دیگر را کوفته و بیخته موم را در روغن کنجد بگدازانند و اجزا در ان

مخلوط سازند **مرهم زخم قضیب مجرب** بگیرد بیخ بانگ سفیداگی در

نیم بانگ سیماب تمام روغن گاو آنقدر که در و مرهم توان ساخت با ادویه را

مخلوط ساخته در سنگ صلایه نمایند یا سحق نموده بکار سازند که بسیار نافع است

و مجرب **مرهم عدس** از برای ورم گرم که در خصیه و نواحی آن بهم رسد

فائده دهد عدس مقشر پوست انار خوب سحق نمایند و آب غلیظ آنرا با روغن گل سرخ

آمیخته طلا نمایند و اگر جسم هر دو را بعد از طبخ بکوبند و روغن گل سرخ داخل نموده

مرهم نمایند دافع بود **روغن سورنجان که درد مفاصل و**

عرق النسا را سود مند بود صفت آن سورنجان مقشر

ده مثقال نیکو بکوبند و نیم روغن گل سرخ با روغن کنجد آمیخته نمایند تا آب برود و روغن بماند

صاف نمایند و بردارند **روغن بیضه** مرغ که بجا آلند در دو پخته موی سپید باد بگیرند

بیضه هر قدر که خواهند و سفیده ازو دور کنند و زردی آنرا در طاسی بریزند و

در دست پهن سازند و در آفتاب خشک کنند و بکار و بریزند ریشه کنند و قیمه را

مطلین کنند و در غیر روغن بکشند بسته **روغن که موی برویاند** از داء الثعلب
بگیرند قیصوم پرسیاوشان بابونج از هریک یک اوقیه و بپزند در آب تا مهرا شود و پس صاف
کنند آب را و داخل کنند بهر یک رطل روغن غالیه و با آتش نرم بپزند تا آب برود و
در روغن بماند من حمصه یحیی **بخور دفع باد فرنگ** زنجبیل پنجدرم شنگرف
یک درم عاقرقرحا و پنجدرم پوست بیخ سنبهالی و دو نیم درم زغال بیخ اگ نه درم
جمله ادویه را سیده کرده مساوی هشت ورپوچی ببندد و بیارد و انگشت کنار صحرائی
در دیگ انداخته آتشک کنند و بر سر دیگ سرپوش نهند که سوراخی داشته باشد
و در آن سوراخ نی مثل سر نی تنباکو نصب کنند و یک پوری از آن در آن دیگ
بر آتش بدارد و مریض از راه نی دود آن بدهن بکشد چنانکه دود تمام پوری بخورد
سر خود را پوشیده دارد که باد در آن وقت باد نرسد چون عرق کند سر پوشیده
پیچیده خواب کند هفت روز متواتر همین عمل کند و از نمک پرهیز نماید برنج بی
نمک و دوغ گاو بخورد **ضماد** که نافع است نقرس و وجع مفاصل را بگیرند صندل
سفید سعانت خطمی بنکوا آرد جو سورنجان بنفشه خشک از هر جزوی کوفته بیخته بسرشند
به روغن بنفشه و زرده بیضه مرغ و اندکی سرکه همه را مخلوط نموده ضماد کنند
ضماد که عرق النسا و همه اوجاع مفاصل را سود دارد و بیارند سپوس گندم بابونه
شبت آرد حلبه تخم بکوبند و بعصاره کرنب بسرشند و ضماد کنند **ضماد** که
عرق النسا را سودمند بود و بیارند سداب زرنیخ از هر یک سه درم گوگرد
جاوشیر اسقیل مشوی بوره مویز از هر یک یک درم حب الغار دو درم
موم پنجدرم روغن ناردین چندانکه کفایت کند و بسرشند و ضماد کنند
ضماد که عرق النسا و درد دست و پا و جمیع مفاصل را سود دارد و بیارند
حلبه و در سفالی کنند و بریزان سرکه ممزوج بآب بمقداری که کفایت کند و

مجرب داء الثعلب را سوده است و از شیخ الرئیس در قانون منقول است طلا که داء الثعلب را
زائل گرداند بگیرند فرفیون نافع حب الغار از هر یک شش درم گوگرد و خربق سفید از
هر یک دو درم خربق سیاه یک مثقال و هشت مثقال موم را به روغن بید انجیر بگدازند و ادویه
کوفته بیخته بدان سرشته شود و پیش از طلا یک ساعت سیر و اسقیل البدن را نفع
بود و بعده طلا نمایند طلا هم درین باب نافع بود بگیرند پشک گوسفند سوخته سودا
مرمی کف دریا سرگین موش مغز بادام تلخ سوخته بیخ نی سوخته از هر یک اجزا
مساوی کوفته و بیخته بخل الخمر سرشته شود و طلا نمایند و باید که پیش از طلا بدن را بخرقه
کتان یا کف دریا بمالند طلا که داء الثعلب و داء الحیه را زائل گرداند صفت آن
شیخ نیز بیان کرده سه درم بیخ نی سوخته سرگین موش پشکل گوسفند پیه یا دستار
عاقرقرحا بیخ سوخته خربق سفید از هر یک جزوی کوفته و بیخته به روغن بادام سرشته شود طلا نمایند طلا که داء
داء الثعلب را سود دارد بگیرند کف دریا دو درم بوره خردل کبریت ثافسیا فرفیون از هر یک دو درم
سونیز وزراوند به روغن زیت کبسه سرشته شود و طلا کنند و بعد از آن به پیاز بمالند و اگر آبله پیدا کند یک شبانه روز
اصلاح نهند و پیه یا و پیه مرغ خانگی و مرهم اسفیداج با هم بیامیزند طلا کنند تا نیک شود آنگاه باز طلا کنند
بگیرند طلای عجیب بهر رشباب بگیرند بیخ نی سوخته و سرگین موش
خاکستر خار پشت و نوشادر و بوره و مغز بادام تلخ سوخته و خربق سفید از هر یک جزوی
کوفته و بیخته به روغن زیت طلا نمایند برگ انجیر بری خارند طلا که موی
سر و موی ریش را از ریختن نگاه دارد و محکم گرداند
بگیرند لادن چندانکه بخواهند و بشیره عفص تر کنند پس گاهی به روغن مورد یک
سا نیده و گاهی به شراب و نیم وزن لادن موی بیاوشان با وی سرشته شود
و در حمام یا در آفتاب طلا کنند و اگر مزاج آن کس سرد باشد یا فصل زمستان
باشد با روغن بسرشته شود طلا بهر شعر لاعلی بیاوشان حب الغار از هر

خیروی کوفته و بیخته بروغن زیت سرشته و طلا کنند سه **طلا بهمدرین معنی**

بگیرند لادن سه درم عفص یک درم مصطکی یک درم و نیم مورد و دو درم قرو(؟) و دو درم کندر یک درم

بگدازند در روغن گل سرخ و طلا کنند بآن پنجها قسمی را که عجیب و مجرب است

طلا که نافع است مر ورم خصیه را بگیرند اکلیل الملک بابونه خطمی بقلا

بذر المرو حلبه آرد نخود زنیه(؟) از هر یک جزوی همه را نرم کوفته بلعاب بذر کتان

بر خصیه طلا نمایند **طلا بهمدرینباب** بگیرند آرد باقلا و آرد جو و آرد عدس

و خطمی و بنفشه همه را کوفته و بیخته بآب عنب الثعلب و عرق گل خلط نموده بر خصیه طلا

نمایند **طلا جهت عرق النسا و نقرس** بگیرند سقمونیا(؟) ماله و افیون

طلا نمایند بر مفاصل **طلا بهمدرین باب** روغن خفاش طلا نمایند

که مجرب و آزموده است **نسخه جهت دفع آتشک مستعمل**

فرنگیان مصطکی چند بید ستر گوگرد زرد از هر یک نه درم سه بار نه درم عود

چینی پنج درم ماه فرفیون مجرب نیم مثقال بگلاب و آب لیمو حبها سازند و بقدر نخودی

و هر صباح یکی و شام یکی فرو برند و از ترشی ها و لبنیات و ماهی و باد انگیز اجتناب

نمایند **نسخه دیگر برای دفع آتشک** شنگرف سیاه که اسگند با کوری(؟)

مغز تلخ سیاه اسپند ماتین کلان ماتین خورد باید که همه با هم کوب کرده چهار روده لوری

سازند و بوقت ناشتا در چلیم انداخته بطریق تنباکو بکشند و دود او را فرو گیرد و نیز بوقت

اشام همچنین عمل نماید تا یک هفته باید که سوای نخود بی نمک چیزی دیگر نخورد و شب

هشتم نان نخورد بی نمک با شیر یا ده گاو یا روغن گاو بخورد و هر روز نیم سیر

خواهد بخورد از کرم الهی صحت یابد و در هنگام سه باسحه کردن شکم جاری خواهد

شد یا دهان خواهد بخت(؟) اگر دهان پخته شود پوست جهر بیلی جنگلی بوزن پاو انار

بیاورد با یک آثار آب در دیگ گلی انداخته جوش دهد چون آب نیم آثار

بماند

فقاع از جو اسارون قسط زرنباد از هر یک نیم درم جدوار نیم مثقال کوفته و بیخته با آب
کنند ناسرشته حبهای خورد بقدر رسانند و استعمال نمایند **سفوف** از
مجربات حکیم کمال الدین حسین جهت ورد مفاصل
و نقرس از قرشی صفت آن زیره زنجبیل از هر یک یک توله سورنجان مصری
پنج توله صبر سقوطری برابر همه مجموع [illegible] کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی یک توله با آب
کرفس تازه نافع بود **سفوف نرور(?) از مجربات حکیم مذکور**
جهت حرقت بول یعنی سوزاک صفت آن تخم بطیخ سی درم تخم خیار
تخم کدو تخم خرفه خشخاش از هر یک ده درم نشاسته کتیرا رب السوس از هر یک سه درم
شیر البنج(?) دو درم قند مثل وزن ادویه سفوف سازند شربتی ازین سه صباح و سه درم وقت
خواب شراب بنفشه با جلاب **سفوف سورنجان** خداوند نقرس و
اوجاع مفاصل را سود دارد اجزای آن سورنجان هفت درم زیره بریان کرده
پودینه جوی باری از هر یک دو درم فلفل یک درم شکر معادل همه دارو با شربتی
از آن دو درم این نسخه چهار جزو است بوزن دوازده درم مزاج گرم و خشک
در یکم درجه و ثلث [illegible] **سبب سوزاک چند**
قسم است اول بواسطه مقاربت با زن سوزاکی ثانی بواسطه جماع هست(?)
[illegible] با شخص ثالث بواسطه تحلیل کردن در محل تحلیه سوزاکی رابع بواسطه
خوردن شراب بدون آب پنجم بواسطه حرارت زیاد **سفوف علاج**
سوزاک و مجرب شده است بار و شیر گاو پنج سیر آن قدر بجوشانند که
غلیظ شود بعد از ان شوره بوزن ده سیر شاهی و پنج یک نیم تانک و سرج یک نیم
تانک و نا کمیر یک تانک و الاچی دو نیم تانک و نبات شش سیر کوفته بیخته در آن
شیر انداخته خوب حل سازند و مثل خاکستر خواهد شد شربتی هر صبح [illegible] انگشت [illegible] خورد

باز(?)

باب ششم **سفوف مجرب حکیم حیدر علی جهت سوزاک**
بابیکه کچلون یک سیر وزیره سفید یک سیر شاهی آمیخته وسفوف کرده هر روز میخورد که
این شربت شش روزه است **سفوف مجرب** موافق نسخه کتب حکمت
عیانی گنج باد آورده صاحب قرانی جهت جبوله یعنی بغیته شنگرفه کوکنار وشگوفه
گل آک وشگوفه گل دهاتوره وشگوفه گل سنبالی در سایه خشک نموده ومساوی
باهم آمیخته وسفوف کرده نگاه دارد وبوقت حاجت بکار برد وشربتی از ان پاو رتی
تا نیم رتی **حب عاقرقرحا** نافع وجع مفاصل بگیرند صبر پانزده درم سورنجان
پنجدرم هلیله زرد هشت درم کتیرا فلفل سفید از هر یک دو درم عاقرقرحا چهار
درم سکبینج تخم حنظل افتیمون صمغ از هر یک شش درم سقمونیا چهار درم تربد
بیست درم حب النیل پنجدرم حب کنند شربتی از ان دو درم کم و بیش بحسب
قوة **حب مصری** مصلح وجع نقرس و مفاصل هرگاه که وجع در ابتدا
بود بگیرند هلیله سیاه هلیله آمله زنجبیل از هر یک چهار مثقال شیطرج هندی چهار
مثقال بسفایج هشت مثقال سورنجان سفید بیست مثقال فاشرا چهار
مثقال نمک هندی دو مثقال مقل پانزده مثقال بشستند با آب کرفس و
حب کنند شربت سه درم با آب گرم **حب جبر مقل** از برای [illegible] بگیرند
ایارج دو درم شحم حنظل عاقرقرحا از هر یک هفت درم [illegible] نمک
هندی از هر یک چهار درم بوره پنجدرم حب کنند شربت دو درم با آب گرم
دوای داء الثعلب و آن علتی است که موی را بیفگند و بیشتر در موی
سر و ریش رسد و اصل موی را ضعیف گرداند و موی از غذا باز ماند و خشک شود
و بریزد و آن موضع خالی و برهنه ماند و داء الثعلب از ان خوانند که این علت
بیشتر روباه را افتد و این چند نوعیست نوعی که از خون فاسد پدید آید علامتش

آنکه موضع سرخ باشد باید که نخست رگ قیفال بکشایند و حجامت بزنند زیر زنخ و کاک
در آنموضع زنند و باد و چه خون بیرون کشند و یک ماه سه کرت متواتر حجامت دفع
گردد نوع دیگر خیری آب لیمو طلا کنند نوع دیگر پس انداخته مگس با آب طلا
کنند سود می آید نوع دیگر گیرو آمله در ده سیر آب تر کنند و هشت پاس رها کنند بعد از آن
بمالانند و آتش بستانند و در دو سیر روغن کنجد با او یار کنند و بجوشانند چندانکه روغن
صاف بماند در روغن مذکور بعد از سرد کردن هر روز طلا کنند دفع گردد نوع دیگر
جهت داء الثعلب که از بلغم بود و علامتش سفیدی لون موضع بگیرند شحم حنظل دو درم کتیرا
دو درم یکجا سائیده با آب بخورند تا دو سه دست اسهال آرد تا سه هفته یکبار
دو هفته این دوا بخورند و بعد از آن موضع علت را بجامه سطبر بسیار بمالد که سرخی ظاهر
پدید آید بیکالکند و در آن موضع بمالد اگر آن موضع سرخ شود بدانند که آن علاج می
پذیرد و نیکو گردد و اگر بمالیدن جامه و بسیار سرخ نشود و قبیح علاج نمی پذیرد و هرگز زان
موضع موی نروید نوع دیگر بگیرند فلفل گرد و عاقرقرحا از هر کدام برابر بسایند
و زهره گاو سرشته بدان موضع طلا کنند موی بر آید و سنه نوع دیگر بگیرند کف دریا
و بسوزانند بروغن زیت با روغن ستور سرشته طلا کنند نیز موی بر آرد
نوع دیگر سپند خار و سپندان مقابلی با آب پیاز سرشته بعد از سرخ گردانیدن
آن موضع طلا کنند موی بر آرد نوع دیگر سرگین موش سائیده با خون
بعد از سرخ شدن آن موضع طلا کنند بر آید نوع دیگر بعد از کاک زدن
فلفل گرد و پس انداخته مگس یکجا کرده بمالد نوع دیگر زرد چوبه سرشته
خردل بعد از کاک زدن چندان بمالد که آب از وی بر آید دفع گردد و موی
صالح بر آید نوع دیگر داء الثعلب صفراوی و سوداوی علامتش زردی
آن موضع و خارانیدن و سوختن و خشکی آن بگیرند پس از حجامت زیر زنخ

هر روز

پیر بعد بآب انار و بشند و موی آن موضع دور کنند و روغن بنفشه با روغن بادام طلا
کنند بآب نیمگرم می شویند و گلاب غرغره کنند و بروغن آمله که در داء الثعلب و موی
مذکور شد طلا کنند نیکو گردد **انبات مو** بیارند قدری شونیز و بریان کنند
و بسایند با روغن زیت آمیخته بر جائیکه خواهند موی بر آید بمالند و اگر بعد از تراشیدن
تازگی این عمل کنند نفع بخشد و نبات را نیز اگر چند کرت طلا کنند همین عمل بخشد
انبات مو طلائیکه انبات شعر در داء الثعلب کند صفت آن زبد البحر ده
درم بوره ... کبریت سنا و فربیون از هر یک دو درم مویز از هر یک یک
درم به روغن زیت کهنه بعد از دلک بسیار که بپیاز کرده باشند تا آمله شود
آنجا شحم بط بمالد و مرهم اسفیداج اگر محتاج شود مکرر بمالد **نوع دیگر** قدری از
نگیر روغن بان یک حبه زرنیخ سه درم که سر و باز و باره آن انداخته باشند آنرا صلایه
کرده در روغن اندازند و بر آتش نرم بدارند و بچوب بگردانند تا غلیظ شود و بعد
اندک مشک اندازند و عنبر پس بمالد آن موضع را بعد از دلک سخت تا آمله
شود البته موی از آنجا بر آید من عشره کامله موقت گنج باد آورد **و از برای**
داء الثعلب بغایت مفید است باید که عقرب را در روغن بریشته
نمایند تا آنکه محترق شود و صلایه نموده بآن زیتی که همراه بریشته نموده اند طلا نمایند
که بزودی موی بر آید خصوصاً موی ابرو و این مجرب است **نوع دیگر** جهت
داء الثعلب سوداوی و صفراوی کنجشک و دو خواره که سیاه باشند درست
باید با زنبور سیاه را به روغن که بخدر بریان کرده چند آنکه سوخته گردد آن روغن نگیرد
و هر روز دو بار آن موضع طلا کند جمله انواع این علت را دفع گرداند و موی
رویاند مجرب است **نوع دیگر** موضع علت ابا یا چیک رشتی نشتر زده باشند
چون سرخ شود خوب بمالد و سه مرتبه بشوید اثر داء الثعلب و موی ...

وصفرا موی را نافع آید **نوع دیگر** جهت بر آمدن موی سر و ریش و هر جا که
خواهد بسیار وسمه اسپست سیاه رنگ و فلفل گرد با یک سائیده آنجا که خواهد موی
بر آید در شبها طلا کنند موی بروید **نوع دیگر** اگر موی ابروی یا موی ریش ریخته
گیرد بسیار و روغن کنجد آن مقدار که خواهد و بر آتش نهند و پارهٔ نگس در ان روغن
اندازند و مقدار روغن آب نیز داخل کنند و همراه نگس بجوشانند چندانکه روغن
بماند و این روغن را دران جایگاه بمالد هفت روز که موی برنیزد و بر آید مجرب است
نوع دیگر جهت موی ریخته روغن کنجد و زردهٔ تخم مرغ هر دو یک جا کرده مکرر
بموضع ریختگی موی برآید **نوع دیگر** که موی بروید سیاه دانه آنقدر که خواهند
بسوزانند و بسایند با آب و بر آنجا طلا کنند موی بروید **نوع دیگر** که موی را
از ریختن باز دارد اگر بگیرند لادن سه درم مانند یک درم مر دو درم مصطگی یک و نیم درم
قرویانا دو درم کندر یک درم همه دارو ها کوفته و بیخته در روغن حل کرده در ان
جایگاه بمالد که بسیار عظیم و عجیب النفع است **نوع دیگر** آنچه منع می کند تساقط
موی را روغن مورد و همیشه مالیدن **نوع دیگر** همدرین باب بگیرد لادن
و حل کند در شراب ریحانی کند روغن مورد برابر و شب در بیخ موی بمالد و صبح
بحمام در آید و غسل کند با آب گرم **انبات شعر** باید که خاکستر شونیز را با آب
خمیر کرده بر موضع که مو رفته است بمالند خصوصاً ابروها که سریع می رویاند **نوع دیگر**
خاکستر قیصوم با زیت نیز مفید است و موی برویاند بسرعت تمام **نوع دیگر**
اگر دو جوز سوخته و یک مثقال تخم هندی محرق صلایه نموده بران اضافه
نمایند و نیز پانزده حبه فلفل گرد صلایه نموده ممزوج سازند و با روغن گل مخلوط
نموده طلا نمایند که بسرعت موی سر رویاند و التیام مسامات میکنند **معجون**
شعر لیفی حکیم شریف این معجون منفعت بسیار دارد و سود مند

در مفاصل و عرق النسا و نقرس و صداع و قولنج و دود ام الثعلب و تپهای بلغمی و خناق
باید و درد استخوان پشت و کمر را و منی افزاید و باه انگیزاند و قوت جماعت بخشد
و قوت باصره زیاده کند صفت آن زعفران پانزده درهم سنبل الطیب ده درهم تخم
رازیانه چهار درهم حب بلسان دو درهم دارچینی پنج درهم جوزبوا دوازده درهم قرنفل
هفت درهم خولنجان چهار درهم شقاقل سه درهم زرباد سه درهم زنجبیل پنج درهم قاقله
صغار چهار درهم بوزیدان اشج سه درهم عنبر اشهب چهار درهم مشک ترکی سه
درهم تخم کرفس سه درهم نانخواه پنج درهم کبابه چینی چهار درهم بهمن سرخ سه درهم بهمن
سفید دو درهم تخم گندنا سه درهم تودری سرخ و زرد و سفید از هر یک سه درهم مغز
نارگیل دوازده درهم اسپست شش درهم تخم جرجیر پنج درهم تخم پیاز دو درهم
خصیة الثعلب هشت درهم مغز کنجشک چهار درهم بادرنجبویه سه درهم ذکر گاو
درهم اوندراجج چهار درهم سوسیائی کافی پانزده درهم بزر البنج سفید پنج درهم مغز
بادام شیرین هفت درهم مغز پسته از هر یک پنج درهم مغز حبة الخضرا چهار درهم مغز
حب الزلم چهار درهم کنجد مقشر دوازده درهم تخم خشخاش شش درهم تخم شلغم پنج درهم
ورق الخیال یک وزن ادویه روغن بادام شیرین بقدر کفایت کعب الغزال
یک وزن عسل مصفی سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از
یک درهم تا دو درهم بحسب مزاج و وقت و اگر خواهند که افیون کنند هفده درهم
قرار داده اند گنج معجون سنجی ابن خالد که بجهت اوجاع
مفاصل و امتحان نموده و اثر آن ظاهر شده اجزای آن سورنجان
ده درهم و اسارون زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل از هر یک دو درهم
عسل مصفی سرشته شربتی دو مثقال تا سه نیم گرم آن تنقیح خود
است وزن آن پنج درهم مزاج گرم و خشک در یک درجه و نیم هست

معجون که جهت اعضا و اکثر دردها بغایت نافع

است و مجرب چوب چینی ده مثقال سورنجان مصری مصطگی سیاه
دارچینی قرفه عود زیره سیاه نانخواه زنجبیل ورق گل سرخ خشک کرده خولنجان
مصری از هر یک سه مثقال سافج هندی بهمنین دارفلفل از هر یک دو مثقال
جند بیدستر یک و نیم مثقال زعفران یک مثقال مشک نیم مثقال مجموع ادویه را
نرم کوفته و بیخته و قند سفید سپیده کرده شصت مثقال داخل ادویه کنند و عسل
وزن ادویه جوشانیده و کف گرفته بقوام آورده و با آتش فرود آرند و نیم سرد ساخته
ادویه را در آن ریخته معجون سازند و هر صباح یک مثقال و نیم بخورند که بغایت
نافع است سنه **بنادق بزوری** نافع است امراض کلیه که مشروح شد
و مجاری بول را اخلاط آن مغز تخم خربزه سه درم مغز تخم خیارین شش درم مغز
تخم کدو چهار درم مغز بادام مقشر دو درم خشخاش سه درم کتیرا دو درم خولنجان
و شقاقل از هر یک دانم یک درم کوفته و بیخته بنادق سازند سنه **حب
عجیب جهت درد مفاصل** جالینوس گوید که از خوردن استخوان
آدمی از درد مفاصل مردم شفا یافته اند اما استخوان باید سوخت و با گلاب خمیر
کرده حب ها بسته باید خورد سنه **حب جیوه عمل حکمای
فرنگ** نخستین جیوه را اصلاح کرده تا جیوه کشته شود پس عاقرقرحا و مصطگی
از هر کدام دو مثقال کوفته و بیخته با آن ضم سازند و بقدر فلفل حب ببندد و هر که
آتشک بهم رساند موی او ریختن گیرد و از کثرت این بیماری دست و پا و کمر او
از کار رود و یا در کام و قضیب او سوراخ بهم رسد او را انیم حب صباح و سه
حب شبانگاه بدهند و اول تنقیه شود با گوشت ترکیب با ادویه حاره نخورانند

شراب بلادر که حکمای معتبر هند جهت بیبی و جذام و آتشک و برص
و ناسور و قوبا و تشنج و استسقا و هیضه و ضیق النفس و خشکی دست و پا و درد مفاصل
ترتیب داده اند و آن نسخه بسیار معتبر است بستانند بلادر یک من و سر او
دور کرده در شش من شیر بتدریج بجوشانند تا تمام شیر در خورد و بعد از آن بر آورده
آورده خشک کنند و بعد از آن بخیرات شوید پس شیر چهار من و قند سیاه
کهنه دوازده من آب چاه بقدر حاجت گل دهانکے دو سیر در خم چوب
کهنه اندازد و بعد از جوش قرنفل جوزبوا خولنجان دارچینی بسباسه کبابه
چینی الایچی زعفران سوده داخل کنند و بنوشند و بعضے مقطر نیز می سازند

مرهم زخم باد آتشک مستعمل معتقد صاحب
رساله مولانا عبد الغنی که مکرر بتجربه مولف نیز
رسیده است پارچه کهنه و زرد چوب و هیچ سادی جوشانیده
حاضر کنند و سیماب و مردارسنگ و رال از هر یک دو درم ساییده تمامی
اجزا را در چربی ماده گاو جوشانیده صاف کرده مرهم سازند و بکار برند

مرهم نوع دیگر از مجربات مولانای مذکور بیارند پوست
بیضه مرغ که از وی بچه بر آمده باشد و باریک بسایند پس مغز استخوان ماده گاو در
پیاله آهنی کرده بجوشانند و صافی نماید و پوست ساییده مذکور در آن ریزد و بقدری
سوختن می سوزد و قوتها بر آتش گذارد چندانکه بسوزد و سفید شود و سیده کرده داخل
آن نماید و بخطر بر آتش گذارد و هنوز بر آتش باشد که هفت هشت قطره از پوست
درخت ببول کوفته در آن بچکانند و بهم زده فرود آرد و هر روز بر زخم بگذارد که بسیار
سریع النفع است **حب که جهت باد آتشک منفعت است**

خصوصاً کسیکه از شدت علت و یا از کار ماندہ باشند یا از خوردن سیماب و زرنیخ و
طلق و دواروهای غیر مکرر و ورم در اعضا جا کرده باشند یا در کام و قضیب زخم رسیده
باشد سریع النفع است از مجربات و معتقدات مولانا مشار الیه و معمول سرو نبات
جوگیست صفت آن بیارند سم الفار که آنرا بزبان هندی سنکیا نامند و در شیر گاو
بجوشانند بعد از ان مغز رخت کیله ساییده خشک سازند باز بآب لیمو سائیده
خشک کرده باشند پس از ان در ظرف گلین کوچک کرده ظرف دیگر همان قدر سرنگون
بر سر آن گذاشته بگل حکمت استوار ساخته بر آتش نرم گذارند چندانکه سفید
گردد بعد از ان یک توله از سفید آن گرفته با یک توله قرنفل و یک توله اسپا
جداگانه نرم صلایه کرده همه را با شیر آک خمیر سازند و مقدار دانه ماش حب سازند تا
یک هفته هر روز یکی از ان حب با قدری روغن ستور بخورند اگر علت بسیار
غالب باشد دو هفته نهایتش سه هفته و تا سه روز بی نمک بخورند و از لبنیات
و حموضات و بقولات تا چهل روز پرهیز کنند و از باهی و جماع تا ششماه هر چند بیشتر بهتر

معجون شیطرج هندی که صاحب آتشک را بسیار مفید است از مجربات مولانا مذکور و معمول بال ناث جوگی است

بیارد شیطرج هندی نیم سیر و فلفل سیاه یک سیر و زنجبیل و نیم سیر جداگانه کوفته و بیخته و نیم سیر گور کهنه به جلاب
ساخته بقوام آورده سرشته بعد از ان هفت و نیم سیر روغن کنجد بجوش در پاتیلا انداخته
خوب بجوشانند و چون از کف خالی باز ایستد معجون مذکور را در آن انداخته
بچمچه بگردانند و با آتش نرم نیم جوش و دیگر باحتیاط داده فرود آرند آنگاه

نوع دیگر مجرب حکیم علی مذکور مصطکی یک مثقال و نیم در آب خیسانند و شب در
هوا نگاه دارند و علی الصباح ناشتا بیاشامند نوع دیگر مجرب حکیم فتح الله شاگرد
مولف چنانچه راقم مدتی مبتلای این بیماری بود و صعوبت تمام می کشید
در مدت دوازده روز از خوردن این نقوع باطلیه از آن بیماری رهائی یافت با آنکه
پرهیز ننمود دیگر زرشک خشک و بادیان از هر یک دو مثقال کُنار یک مثقال
با نیم مثقال هر سه ادویه را نیمکوب کرده در سه مثقال آب خیسانیده یک و نیم پاو آب
بخیسانند و شب نگاه دارند و علی الصباح بی آنکه مالش دستی دهد از پارچه صاف کرده
ناشتا بیاشامد که بغایت مجرب و مفید است نوع دیگر علاج سوزاکی که چرک
مائل بسبزه می باشد باید خورد زرد چوبه جا پهل تیلیا سنا راست
هر صبح بقدر یک مثقال ناشتا با آب سرد ابتلاع نماید نوع دیگر عصاره
گلگونده بستانند و نمک سیندها در او کرده یک هفته صبح ناشتا بیاشامند
که دوائی است بس عجیب جهت سوزاک نوع دیگر تخم خرفه
دو مثقال تخم خیارین دو مثقال تخم بستان افروز دو مثقال نرم کوفته
در پارچه بسته در پیاله آب بیفشرند و فشرده او را بیاشامند
و اگر پرسیاوشان سه مثقال اضافه کنند انفع است و شیاف بیاض را
با آب یا سفیده تخم مرغ سائیده در احلیل چکانند و همچنین است چکانیدن شیر
دختران در احلیل و تناول نمودن قرص کافور با شیره خرفه بسیار مفید است
نوع دیگر علاج سوزاکی که از غلبه صفرا باشد پوست هلیله زرد و کبابه و بیخ کاسنی
سفیده و تخم خیار از هر یک سه ماشه در شش سیر آب بجوشانند تا آنکه یک سیر
بماند صاف نموده با یک درم عسل مصفی آمیخته ناشتا تناول نماید نوع دیگر شیره
بونی و شیره بهلی بیول از هر یک هشتم حصه سیر اگری با هم مخلوط ساخته و یکجا

زیره کرمانی و یک تانگ شکر سفید اضافه کرده ناشتا بیاشامند و از گوشت و نان
گندم پرهیز نمایند نوع دیگر مغز تخم خربزه سی درم خیارین مغز تخم کدو خرفه
مقشر خشخاش سفید از هر یکی ده درم نشاسته کتیرا رب السوس
از هر یکی سه درم بذر البنج سفید ده درم شکر سفید برابر همه ادویه هر روز
صبح سه درم و شام سه درم با یکجا و قدری شربت بنفشه یا جلاب لعوق نمایند

نوع دیگر از مجربات کمترین از پرستاران

فدوی نور الدین محمد یک سیر شاهی کچلون و همین قدر زیره خام
کوفته بیخته و آمیخته سفوف سازند که مجموعه این سه قوت آن است و اگر کسی تاب
یک سیر شاهی نداشته باشد نیم سیر شاهی تجویز نموده ام که یک هفته ناشتا علی الصباح
آب سرد نوشیده بعد از آن اندکی مدتی شربت سیحان باشیر خام بنوشد تا
نافع خواهد بود که این کمترین زیاده از صد کس را باین دوا علاج نموده و شفا یافته
اند لیکن در علاج اهل دول زنها یا از علاج چاه کا باعث ندامت و تشویش خواهد بود
نوع دیگر علاج سوزاک که از غلبه صفرا باشد یا باد و بلغم باشد الایچی خورد کلان پنج
فلفل دراز پیکان ببیده هر یک درم یک مثقال کوفته بیخته با نه درم آب پشت بیخ
تناول نمایند نوع دیگر پیپی انار دانه دار بلد از هر یک یک درم با شش درم
شکر و سیج ادویه تناول نمایند مجرب نمایند نوع دیگر شراب بنفشه با شراب
خشخاش ممزوج کرده که کلا مجموعه ده درم باشند با آب گرم حل کرده بیاشامند
نوع دیگر علاج سوزاک مغز تخم خیار ده درم افیون بذر البنج تخم کوکنار تخم
خرفه از هر یک یک درم مجموعه ادویه را کوفته و بیخته ناشتا سفوف سازند
شربتی از و یک درم است نوع دیگر مجرب حکیم محمد حسین

مغز تخم خربزه تخم خیار مغز کدو از هر یک بیست درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین
از هر یک ده درم افیون سه درم تخم کرفس دو درم نوع دیگر اسفیداج قلعی ده درم انزروت
سه درم نشاسته یک درم کثیرا یک درم افیون نیم درم

دوائی که از برای داء الثعلب یعنی باد خوره

مفید است اول آنجا است در زیر شیخ باید کرد و حجامت خون باید کشید و
بعد از آن سیر و شنبلیله هم طلا شود و بعد از خراشیدن موضع سیر آن بمالند و
نگذارند که خشک شود و باب گرم بشویند و سیر و روغن بمالند که بغایت مفید است
و دیگر اینکه مو در روی می آید اگر صاحب مرض خواهد که بدن بشوید می باید که اولا
سیر و نشتر را با جمیع بدن با روغن سرشت مالیده باب آلوده بشویند اگر روغن
سرشت نیم سیر روغن کتان نیز مفید است والله الشافی دوای
مجرب جهت خیارک پوست سنبل با نمک سفید بیرون
یک جا کرده نیم گرم کرده ضماد نمایند که محلل است و وجع را ساکن میسازد

صحت نسیم در خواص و منافع چوب چینی و طریق خوردن آن منقول از گنج باد آورد صاحبقرانی

در مزاج چوب چینی و فوائد آن منقول از نظام الدین
احمد گیلانی بدانکه چوب چینی که مشهور است به بیخ چینی و در زمان سلطان محمود
و درین صد سال پیدا شده مزاج او حار رطب است بدلیل آنکه دافع سودا است و
آن یابس است و علاج مرض بضد است و چون حرارت آن قوی نیست بلکه

درجهٔ اولیست و چون تقطیع و تذویب و تسهیل میکند میباید که رطب باشد و این امر
چون ظاهر تر است پس رطوبت بدرجهٔ ثانیه باشد و این بیخ را خاصیت بسیار است
و از بسکه آثار خوب ازین بیخ مشاهده کرده اند گفته اند گویا این بیخ از آبحیات
پرورش یافته است و روش خوردن آن بطریق تعریف مشهور است چون اکثر
بعد از تنقیه بدن بجلاب مناسب بکار می برند و پرهیز خوب میکنند و از نمک
و لبنیات و حموضات احتراز می نمایند و شربتها و غذاها ی بسیار می خورند
و نفع کلی می بینند و این بیخ در دفع مرض آتشک و داء الثعلب و داء الحیه
والتیام جراحات خبیثه و تذویب اورام نظیر ندارد چنانچه تجربه اکثر اطبا شده
و در اسهال مزمن و سحج امعا بعضی از اقسام استسقا نیز مفید است
و آنرا خواص بسیار خواهد بود که هنوز تجربه نرسیده و چند طریق دیگر آنرا
حکیم نظام الدین احمد تجربه کرده می گوید اثرهاے خوب دیدیم

ایضاً در مزاج آن بقول حکیم محمد حسین گیلانی

بیخ چینی حار رطب است باتفاق جمهور اطبائی که این بیخ در زمان آنها شهرت
اشتهار یافته است اما در تعیین درجهٔ آن اختلاف واقع است اعتقاد حکیم
عماد الدین محمود آنست که حرارت او در مرتبهٔ اول درجهٔ اولست و درجهٔ رطوبت
او تعیین درجه نکرده و جماعتی دیگر را تا درجهٔ دوم بلکه درجهٔ دوم حرارت او
اعتقاد است و آنچه اعتقاد این حقیر است حرارت او می باید که در آخر مرتبهٔ درجهٔ اول
باشد بجهت آنکه تاثیر او در ترقیق مواد متحجره و اذیت صلابات غلیظ
در مدت اندک بحدیست که از دواهای که حرارت او در مرتبهٔ اول اولست
بوقوعات بدید نمی آید و بقول حکیم علی ابن حکیم دلی مزاج بیخ

چینی گرم و تر است در درجه دوم جهت مردمانی که مزاج باشند در هر حاجت خواه لقفوان چهل سالگی رسیده باشند یا نه بسی نافع است

ایضاً در منافع آن بقول محمد حسین گیلانی

بواسطه مرض آتشک و تعقدات و صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و مالیخولیا و جذام و سرطانات و بهق و برص اسودین و تپ ربع و تشنج قبیبی و لقوه و باسجابه امراضی که بسبب تولد آن از سودا باشد فقیر پندارد و بواسطه تحلیل ماده متحجره و توسیع مسامات و تنقیه خون بغایت خوب است بقول حکیم فخر الدین اما خاصیت چوب چینی بدانکه صفت این چوب را اطبای اسلام در کتب خود ننوشته‌اند و غالباً در زمان قدیم نبوده یا آنکه بوده اما هیچ کس از ختا و ختن بیرون نیاورده بدین سبب شهرت نیافته و خاصیت آن بر کسی ظاهر نشده و العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله اما در زمانی وقتیکه فرنگیان پرتگال بنادر هندوستان را گرفتند و ساحل دریا بار را اقتدار حود در آوردند و باطراف و جوانب دریای عمان کشتیها را جاری ساختند این خبر رسید اکرد ندازان زمان تا امروز که هفتصد و هشتاد و سه است این بیخ در میان مردم عرف پیدا اکثر امراض بدان علاج می نمایند خصوصاً آتشک فرنگ و جذام و برص و داء الثعلب و داء الفیل و دوالی و آنچه در نزدیک تقیح و جمع بوده باشد چون سرطان و خنازیر و باسلیق مانند آنها لیکن در حدود این بیخ شرائط چند است بیان هر یک بجای خود گفته خواهد شد انشاء الله وحده

در مختار چوب چینی بقول حکیم محمد حسین گیلانی

بهترین چوب چینی آنست که سرخ باشد و سفید آن اگرچه در اغلب اوقات
سنگین تر میباشد و این از تحقیقات های مختاره است اما چون دلالت بر فجاجه و نارسیدگی
دارد دون سرخ باشد و متوسط میان تازگی و کهنگی چه درین زمان رطوبت
فضلیه او که موجب انطفاء حرارت غریزیست کم شود و حرارت غریزیه
ظهور تمام پیدا می کند **بقول حکیم فخر الدین** بدانکه چوب چینی بیخی است
گرهناک و آن بر چند رنگ میباشد سفید و سرخ و زرد و سیاه و بهترین وی آنست
که در طعم شیرین باشد و در وزن سنگین و در رنگ خود رنگ باشد و زردی که سفیدی
زند و بعضی بزردی که بسرخی زند بهتر دانند و آن از جانب ختا بکاشغر می آید و
از آنجا بسمرقند و بخارا می آورند و نوعی از جانب دریا می آید و بهند و بسرحد
آورند و از آنجا بعراق و خراسان و روم میبرند اما بخوبی کاشغری نیست و بعضی
سفید را بهتر میدانند اما حکمای فرنگ آنچه سرخ است بهتر میدانند
بقول حکیم علی ابن حکیم ولی چوب چینی می باید که سرخ و سنگین
باشد و نشان گره در وی بسیار باشد و سخت نباشد و آن طرفی که بته زمین
پیوسته است بهتر است و نو باید علی الخصوص از دریا گذشته باشد و سفید آن
باشروط دیگر نافع است و سفید اما در قوت و نضج قسم اول نافع است

در مدت بقای قوت بقول حکیم محمد حسین مذکور

چون درین بیخ رطوبت فضلیه بسیار است و رطوبت فضلیه طبعی است
که در جوهر او باشد و مانع جمیع اغذیه باشد بنابراین مدت بقای قوت او
در جایی که از رطوبت هوا و شم خالی و فی الجمله یبوست و بهوای او داده
باشد مثل کوه پایها بواسطه آنکه حرارت و یبوست هوا مانع و مقاوم رطوبت

فضلیه

فضیلت اوست و او را از تقیت مبالغت و در مواضعی که بخلاف او باشند خصوصاً
در هندوستان می باید که برشکال بر وی نگذرد و در همین بدست او در هندوستان همین بقدر
کافیست این تعیین وقت و زیرا مانعیست که او را از تغیرات با آنچه و طعم و خاصیت
محافظت نموده باشند در قدر شربت بیخ چینی ایضاً بقول
حکیم محمد حسین آنچه در نسخهای که اطبا در مطبوخات استعمال نموده
اند در قدر شربت آن اختلاف بسیار شده چه بعضی صد و شصت مثقال را در
بیست روز جوشانیده می خورند و هر روز هشت مثقال در بیست روز می شود و بعضی
دیگری سی صد مثقال در بیست روز بکار می برند که هر روز پانزده مثقال قدر
شربت می افتد و آنچه مشهور است و او دانسته که صد و شصت مثقال را به بیست
و یک حصه کرده می جوشانند که هر روز قدر شربت هفت مثقال و سه دانگ
و پنج حبه صورت ظهور پیدا می کند. و چون مقرر است که این وزن مذکور را در
یک من آب طلی که صد و هشتاد مثقال است می جوشانند که یک حصه برود
و دو حصه بماند و آنچه مانده بعد از استکاب و استیفا فائده بجای آن دو
پیاله قهوه خوری از آن آب می خورند و باقی آب را در سرباب و آنچه ضرورت
باشد مثل دست و روشستن و داخل آب طهارت خانه کردن و غیر آن
استعمال می نمایند بنا بر این بحسب تخمین می باید که قدر شربت بیخ چینی ده
نیم مثقال باشد چه از صد و هشتاد مثقال که مقدار معهود بیخ چینی می جوشانند
هرگاه یک حصه از چهار حصه صد و هشتاد مثقال که چهل و پنج مثقال می باشد
برود دو حصه که یک صد و سی و پنج مثقال باشد باقی بماند و ازین آب دو پیاله
قهوه خوری که بحسب تخمین چهل و پنج مثقال است خورده شود و نسبت چهل با

یکصد و سی و پنج ثلث است و از مقدار مذکور بیخ چینی که درین آب
جوشیده بنابر آنکه اثر قوت او را این آب اخذ نموده بیش نسبت را
بدوای اصل که بیخ چینی است وقتیکه نسبت داده شود دو و نیم مثقال
قدر شربت بتجربه در می آرد چه نسبت دو و نیم بهفت و نیم و ثلث است

و بقول حکیم فخر الدین در بیان مقدار چوب چینی

بدانکه آنچه قرار داد اهل این زمانست و شهرت یافته می باید که مقدار چوب
چینی یک صد و بست مثقال صیرفی که عبارت از یک سیر اکره است و
این یک شربت تمام است کمتر ازین چندان نفع ازوی ظاهر نمی شود و لهذا
بعضی یک صد و پنجاه مثقال را شربت میدانند و بعضی از مردم دو
چند آن یک شربت می سازند و البته مقبول است ۞ در

اوقات استعمال بیخ چوب چینی بقول محمد حسین گیلانی مذکور

بحسب اسنان و فصول چون مبرهن و مبین
شد که مزاج بیخ چینی چار رطب است پس شفای فواید و منافع این بیخ کسانیکه در
آخر شباب و اول کهولت باشند بیشتر می نمایند خصوصاً هرگاه مزاج جبلی
ایشان به برودت و یبوست مائل باشد چه بحسب اصل مزاج و چه بحسب سن
انتفاع ایشان ازین دوا اتم و ابلغ است و مشایخ را وقتی استعمال این دوا تجویز
است که مزاج ایشان از رطوبت عرضی که لازمهٔ این سن است فی الجمله
داشته باشد و یبوست بحدی باشد که دق شیخوخت متصور باشد ازینجا معلوم
میشود که بجهت مرض دق شیخوخت فایده ازین شربت بیشتر الا با وجود

رطوبت

رطوبت بالّذات اگر مرطوبی بوده باشد ممنوع است و در مزاج صفراوی چون یبوست آن سے کند و حرارت او بر از اشتعال و حدت و سورت خود می نشاند و نیز باعتدال می آورد و نیز ازین دو انفع بسیار متصورست و اطفال را از استعمال این دوا فائده چندان نیست و هم ضرر نیست چه حرارت غریزی انها مغمور رطوبت غریزیست و قتیکه رطوبت آن بیخ علاوه آن شود محتمل است که حرارت بحیثیتی مستغرق شود که تدارک آن متعسر باشد و امراض مزمنه حادث شود و بلغمی مزاجان را نیز خالی از ضرری نیست بلکه ضرر در انها بیشتر است خصوصا وقتیکه مرطوبی باشد چه حرارت ضعیفه این بیخ در مزاج انها تاثیری نتواند کرد و از جهت رطوبت نه ضرر بسیار متوقع است و دموی مزاجان را اگرچه در حال صحت بسبب روا نیست که با این بیخ است استعمال نمودن آن خالی از خطر و ضرر نیست الا هرگاه مزاج انها از اعتدال منحرف شده باشد و عود نمودن بجانب اول بسیار ممد و معاون خواهد بود و بهترین اوقات بحسب فصول وسط بهار و اوایل خریف و طرفین تابستان است و وسط تابستان و میان خریف انها انسب و در زمستان نیکوست و اولاً انها بصاحب خطرست عاقل مخفی و محتجب نه

در مختار استعمال چوب چینی بقول حکیم محمد حسین

مذکور خوب ترین خوردن طریق خوردن چوب چینی جوشانیدن و استیفای بخار آن نمودن است چون این طریق مشقت بسیار دارد و درین زمان مزاج مردم بحیثیتی نازک شده که باور نمی سازند و باین مشقت راضی نمیشوند و احتقان بیشتر آن کم از مشقت در هیست و از دگر شنند عرق و طریق قهوه اش محمود است معجون و سفوف وغیره که روش اهل هند است و حلوا و فالوده وغیره تمام

خوردن او چندان خوب نیست چه تاثیر بیخ چینی رقیق و اذابت صلابات و مواد
است و نفوذ این در نهایت در عروق ضیقه بغایت دشوار و نیز چون بطریق
که در مزاج آن مذکور است که خالی از اجزای ارضیت نیست ممکن است که بعض اجزا
در عروق ضیقه محتبس شود و موجب تشدید گردد و حال آنکه منفعت آن دفع
سده و اذابه صلابات است خصوصا هر گاه که او را با سده و ادات مثل [illegible]
و فوفل همراه کرده بخورند درین وقت هم سده بسیار است چه این بیخ بوا
قوت نفاذه در عروق ضیقه نفوذ می کند و هر گاه این سده و ادات با او
باشند احتمال موافقت در عبور بعروق ضیقه دارد طریق سر بخار
چوب چینی داشتن بیاورند ظرفی و در ان هشتمین استار
آب بریزند و نیم بهلولی چوب چینی سوده و از پارچه گذرانیده در ان آب ریخته
یک ساعت بگذارند که از آتش بجوش در آید اما آن ظرف را پوشانیده باشند
و چون یک دو جوش بخورد دیگ فرود آرند و سر آن دیگ را که سر [illegible]
کرده باشند بخمیر بگیرند بر بالای دیگدان و هر گاه بخواهند بخار را دریابند که
سوراخ در میان آن باشد و از طرف دیگر راه سوراخ شود [illegible] اول
آن دیگ را بر بالای انگشت افروخته گذارند بعد از ان کرسی را بر بالای
آن گذارند و خمیر بر ان روزن کرسی گذارند تا بخار برد باد و نباشد و پس از آن
بر کنار کرسی نشسته و چادری یا لحافی بر سر کشیده چنانکه منفذ باد نباشد خمیر
بر روزن کرسی گذارده باشد و کرده دو گهڑی یا هر قدر ساعت که خواهند بنشینند
تا بخار آن بر جمیع اعضا رسد و بعروق در آید بعد از ان برخاسته آهسته آهسته
آن چادر را از خود دور سازند که نفع بخشش تر است سنه صفت قهوه
چوب چینی آب یک استار و آدر بیخ چینی چهارم حصه سیر شاهی

در قهوه دان افگنده بجوش آورد که آب رنگ بگیرد و بطریق قهوه بیاشامند

نوع دیگر از حکیم علی مذکور می باید که یک توله و نیم از چوب چینی

و ربع توله قرنفل و ربع توله زعفران و ربع توله دارچینی اعلا و نیم دانگ مشک
با گلاب حل کرده نزدیک رسیدن قهوه اضافه نمایند و بدفعات نوش
نمایند و اگر گل [illegible] و جوز بوا ربع توله و بسباسه نیم توله اضافه نمایند انسب
و اولی است

نسخه عرق چوب چینی منقول از حکیم مذکور

چوب چینی نیم سیر پوست مغیلان دو سیر سعد هندی ربع سیر سنبل الطیب
ربع سیر زرنباد نیم سیر قسط شش توله پنج بنفشه هفت توله رازیانه نیم سیر
اجواین قرنفل خصیة الثعلب از هر یکی هفت توله خروس پر سرخ و زرد یا
یک قطعه می باید که جمیع ادویه ده سیر عسل اعلی ممزوج کرده در مرطبان اندازند
و آب گرم بالیش آنقدر بریزند که مقدار ده انگشت بالای ادویه باشند و سر
ظروف بگل گرفته در زبل اسپ دفن نمایند تا انقضای هفت روز
بعد از آن سر ظرف وا کرده برهم زنند و دست بمالند و بعد از آن نیم سیر نبات
اعلی و ربع سیر جوز بوا و ربع سیر بسباسه و یک سیر ورق الخیال برشته کرده
دست مالیده ممزوج سازند و باز سر ظرف بگیرند و دفن نمایند مثل سابق
و در روز دوم سر ظرف را وا کرده ادویه را با خروس و آب و هرچه ممزوج بوده
در عرقدان کرده در هر من آن توله نگاه دارند تا آنکه عرق بچکد بعد از اتمام
عرق در ظرف چینی نگاه دارند یا در ظرف نقره و الا از ظرف دیگر شیشه خواهد
گرد و کشیده شیشه خواهد [illegible] و بعد از سه روز تناول نمایند ناهار اگر مریض باشد
و قدر شربت سه توله است و بعد از طعام نیز می توان خورد و برای
شخصی که بهوش بغرض مرض می خورده باشد این عرق را [illegible] و یک روز

مداومت باید نمود و از نمک و ترشی و جماع پرهیز نمایند اولی است و منفعت تمام خواهد داد و فواید و منافع این است از برای قوت دماغ و قوت دل و جگر و فالج و درد مفاصل و ربو و ضیق النفس که از غلبهٔ بلغم باشد و کسی را که عقرب گزیده باشد اگر سه توله ازین عرق بخورد زهر اثر نخواهد کرد و اگر شش توله خورد احتمال دارد که هیچ زهرهای دیگر اثر نکند و الله اعلم بالصواب و اشتها تمام آورد و قوت باه افزاید و نقرس و عرق النسا و رعشه و غدد و انعاسیت سودمند است و این منافع بسیار دارد که درین ضمن نوشته نشد معجون چوب چینی زرنباد جدوار زراوند مدحرج خولنجان ماهی‌زهره ریوند چینی افتیمون بلیله سیاه بسفایج معقول زرنباد سفید دارچینی سنبل مصطکی جوزبوا زعفران بسباسه قرنفل پیل از هر یکی دو مثقال بیخ چینی پانزده مثقال کوفته بیخته سه چندان عسل کف گرفته سرشته هر روز پنج مثقال ازین ترکیب بخورند و از بیخ چینی عرق شل دارچینی میگیرند و خوردن آن از نفع خالی نیست اگر بعد از صحت کلی چوب مداوم خواهد بود زیرا که احتیاط بسیار تاثیر کلی نیست که باو خاطر جمع توان کرد و این است آنچه این حقیر در ینباب ایراد کرده و اما آنچه شیر بهاء الدوله در طب خود ذکر کرده این است و اما ارسنی زاده که در خراسان بآبلهٔ فرنگ مشهور بود و بجهت کثرت مشابهت الفران مجدری ماند در بیماریست ذجمیع امراض بانواع پدید آید بعضی را از آبله‌های بزرگ و بسیار و در هم پیوسته یک بار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش می‌کند و می‌خارد و درد می‌کند و بعضی را که اندک آب گیرد زود ریش گردد و محل آن سوزش دارد و جراحت عظیم می‌کند همچون جمره و گاهی شبیه خشک آکال باز گردد و گاهی بحکه آید و خشک ریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را

نیز می خورند و پیشتر ظهور او اولا به پوست سر بود یا بر ذکر و گاه که به اکثر اعضا
می بر آید بتدریج و آنچه اول بر آمده باشد هنوز باقی باشد و بعضی دانه نوبت آید
و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند بتخصیص سر و بعضی نباشد یا کمتر بود بتخصیص
پایها و گاه باشد که بثرات اندک و متفرق بود و اعراض آن غلبه حرارت مزاج
است و اعیا و خاریدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت بمشکل توان کرد
و درد بیشتر در مفاصل ریخته بیشتر دارد و آن را که دانه کمتر بر آید وجع مفاصل بیشتر
بود و گاهی وجع با تب باشد چنانکه بیمار خود را خواهد هلاک کند و من دیدم زنی را
که پاهای او مدتی بیکار شد همچون مفلوج که با وجود درد مفاصل دست و پا هم
کند و هیچ اندر چشم درد پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و
گاه باشد که از اول دانه غلبه بر آید تا آخر وجع باشد بحران نام آنچنان بعضی دریافته
اند چون تحلیلی نشود در نصف ماه باشد و قبل از این چون علاج نکو بکنند تخفیفی
شکو یابد و بعد از چند روز بار دانه و درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی
بود و اخلاط بد در بدن او کمتر پدید آید و اعراض او کمتر رنجه دارد و بسیار بود
که قبل از ظهور نیز حرارتی و سستی بحدتی پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی
کمتر میشود و باز پیدا میشود پس ناگاه بثره ظاهر میشود و با خود حرارتی و اعیایی
و درد مفاصل پیدا می شود پس ناگاه بثره ظاهر میشود **علاج** نخست تنقیه
باید کرد و غذاهای تریاقی کم ترشی بکار داشتن و تسکین حرارت بکافوریات
وغیره نمودن و هرگاه کم ترشی و سردی خورد درد و ورم و غیره زیاده می کند بدانند
که ماده آن بلغم عفن بود حقی بود و اشتباه آن پس از آن حذر باید کرد
و اگر بخلاف این باشد بدانند که خلط محترق است پس در این محال از
ترشیهای تریاقی خود را نگاه دارند و از آنجا که بثرات یکیک بیرون آید بتراب

تبیر هر یک مالیدن نافع آید و مداومت خوردن و بوئیدن تریاقات بعد از تنقیه
مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از حلویات و ادویه حاره که حدت کننده
و جوشاننده باشد لازم بود که همچنین هر چه باد انگیز بود و مضر درین مرض مضر بود و هر
ماه یک نوبت منقیات قوی مثل فلوس خیارشنبر مغلی مناسب بود.
و هر ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع آید و تیزاب ماء بر نرم بر محل درد از مفاصل
مالیدن نفع تمام بخشد و روغن مغز زرد آلو تلخ مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ
مورد و اگر و صندل و انگزه هر هفته چند بار در نشیب دامان مریض که بسیار
دانه بود و کردن بسی مفید بود و محل علت را بطبیخ خار اشتر و گل سرخ و مورد
و اگر که در اندکی سرکه در آن کرده باشند هر روز شستن بتخصیص در گرما مفید
بود و چدوار بگلاب ساتیده بر محل زخم و درد طلا کردن نافع بود و چون از
مباشرت افتاده باشد همه شب چدوار ساتیده بآب در احلیل باید چکانید
و بروبیه مرغ فرستادن و در خصیه ها مالیدن و در دار المرز ماز د بآب ساتیده
می مالند بر و انها در هفته یک نوبت دو مثقال و یک مثقال بعسل معجون
کرده می خورانند قی و اسهال دفع می شود عظیم می باید و بعیاری را بدین
نوع علاج کنند و مداومت خوردن چدوار صباح صباح در گلاب ساتیده و چون
فاد زهر حیوانی و گل ارمنی مختوم در شربت آبی یا در شراب مناسب و حب ...
در معصور انار حل کرده حافظ الصحه و تریاق کامل است معجون چوب
چینی نسخه دیگر چوب چینی شصت دانه سیاه دانه هفت درم فلفل
نیم درم سنبل نیم درم زنجبیل نیم درم صمغ عربی نیم درم مشک قدری
زعفران نیم درم جمله ادویه کوفته و بیخته باشد و در عسل معجون کنند و تناول
نمایند معجون چوب چینی نسخه دیگر چوب چینی یک استار

فلفل

فلفل دراز و فلفل گرد و زنجبیل از هر یک بست مثقال عاقرقرحا نبات جوز بوا قرنفل
سیاه دانه نانخواه از هر یک بست مثقال عسل صاف کرده پنج استار
ادویه کوفته و بیخته در عسل مذکور سازند شربتے آن مقدار که خوش آید بخورند
نسخه دیگر بلیله کابلی بلیله زرد بلیله آمله مجموعا منقی بلیله رنگے دار چینی
بسباسه سنبل اسارون قرفه زعفران سورنجان مصرے خولنجان سعد ہندے
کندر دار فلفل زنجبیل بادیان رومی نانخواه تخم زردک تخم شلغم بوزیدان
شقاقل مصری جوزبوا عود ہندی اجزای را با چوب چینی بقدر مجموع داروها
عسل صاف بقوام آورده معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتے
دو نیم مثقال است برای دفع درد استخوان و اشتها و هضم طعام بغایت مفید است فوائد بسیار دارد

معجون چوب چینی از یوحنای بن سرابیون
که نافع است ضیق النفس را عنصل مشوی اسارون

سعیون زوفای خشک سورنجان مقشر رب السوس شونیز از هر یک
دو مثقال تربد سفید چهار مثقال سقمونیا بلیله پوست شیری سافج ہندے
سداب خشک سکبینج مقل ازرق از هر یک سه مثقال بیخ اسخذان سفید از
هر یک چهار مثقال ریوند بیخ خنثی پنج مثقال چوب چینی بست مثقال شاه
ابوالقاسم حکیم پنج کبر سه مثقال نیز زیاده کرده اجزا کوفته و بیخته دو شبانه
روز در سرکه کهنه بخیسانند و در سایه خشک کرده با روغن بادام تلخ بست
مثقال و روغن نارجیل ده مثقال چرب کرده با سه وزن عسل کف گرفته
معجون سازند شربتے یک توله با این سکنجبین ہند عنصل مشوی که در سرکه
پیوسته باشند یک استار با دو سیر عسل کف گرفته سکنجبین سازند

معجون چوب چینی که صدر الشریعه در معجون
سورنجان زیاده و نقصان کرده از نقل حکیم
سعد الله گیلانی چوب چینی تازه هشتاد مثقال سورنجان
شش درم ماهی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج از هریک ده درم
پوست بلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل سقمر از هریک یک
نیم درم ملح هندی یک درم دارچینی افتیمون گل سرخ زنجبیل قرنفل
قاقله از هریک سه درم تربد مصطگی روغن بادام از هریک ده درم زعفران پنج درم
عسل سه وزن ادویه شربت سه مثقال جهت وجع مفاصل نفع بسیار دارد

معجون چوب چینی نقل از خط جالینوس الزمانی
صدر الشریعه گیلانی بعد از خوردن بیخ چینی جهت آتشک
کهنه و نفخ معده و وجع پهلو و وجع مفاصل و قوت باه و قوت اعضای تولید
و تناسل نافع و مجرب است از مجربات حکیم سعد الله گیلانی صنعت بیخ چینی
آن سوده هشتاد مثقال سلیخه کبابه چینی بهمنین دارچینی سنبل اسارون عود هندی
وعود قماری مصطگی قرنفل ساذج هندی قاقله از هریک سه مثقال فلفل گرد و
دار فلفل مشک عنبر اشهب از هریک یک مثقال زنجبیل زعفران از
هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند و هر روز دو مثقال ناشتا
بخورند **سفوف چوب چینی** با نبات سفید کرده خوردن است
و طریق دیگر با عسل سرشته کرده خوردنست و طریق دیگر قدری از آن

با دندان خوردن مخصوص ادویه که گفت که وقتها است که هر روز این قسم می‌خورند و قوت تمام داشت و تقریب علاج

بسیار بمیگرد که یافته ام و مربّای نیز دیده ام خالی از نفع نیست طریق دیگر ادویه مناسب ترکیب ساختن است چنانکه حکیم عماد الدین حکیم

محمود صدر الشریعه و حکیم علی رحمت الله ترلیبات ساخته اند و فقیر نیز دو ترکیب

ساخته ام یکی را به اسم مناسبت به اجزای فلاسفه افزوده ام و یکی را به بعضی

ادویه مفرح قلبیه ترکیب کرده ام و استعمال نموده اثرهای خوب وارد دارد

ترکیب این است و شربت اقل دو مثقال و اکثر سه مثقال صنعت آن

چوب چینی هفتاد مثقال مصطگی عود زعفران سنبل بادرنج تودری سرخ

تودری سفید فلفل دراز قرنفل زنجبیل گل سرخ شقاقل قاقله جوز بوا اسعد

کوفی اذخر بوزیدان قرنجشک بهمن سرخ صندل سرخ و سفید درونج ابریشم

بادرنجبویه خصیة الثعلب حب الرشاد تخم اشنه وج اسطوخودوس خولنجان

ریوند چینی از هر کدام دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب از هر کدام

یک مثقال قند سفید کوفته بوزن ادویه سفوف **سفوف چوب چینی**

که منقول از حکمای فرنگ است چوب چینی یک مثقال مصطگی نیم

مثقال نبات یک مثقال کوفته سفوف نمایند **قرص چوب**

چینی آنکه قدری را کوفته و بیخته نیم سیر آنرا با دو استار شیر نبات و

گلاب نیم سیر بقوام آورده با یک توله عنبر با نبات صلایه کرده بعد از آن

حرارت شیرو فی الجمله کم شده می ریزیم و با شیر برهم می زنم بعد از آن

آرد چوب چینی بیخته تیره زده خمیر ساخته بر می دارم و اقراص می سازم و

از آن هر روز بقدر دو نیم توله چوب چینی تخمین کرده سید هم و طریق دیگر

جوشانیده و برنگ قهوه خوردن است که مذکور شد **حلوای**

چوب چینی از حکیم علی مذکور می باید که ربع سیر چوب چینی را

کوفته و بیخته با یک توله و نیم سورنجان مصری و دو توله و نیم زنجبیل و دو توله و نیم دار چینی
و سه توله مغز بادام و دو توله نارگیل و ثمن سیر سپیده گندم اولا آرد گندم را
در روغن برشته نمایند و نگاه دارند و دو سیر نبات و نیم سیر عسل را صاف
نموده بدان سپیده برشته اضافه کرده آتش کنند تا آنکه نزدیک برسیدن
شود و ادویه را اضافه نموده و کفچه زنند بعد از آنکه دو جوش خورده باشد مغزها را
ممزوج کرده آتش کنند و همچنین عطریات مثل ربع ماشه مشک و نیم توله
عنبر و یک توله زعفران وقتیکه روغن وا دهد فرود آورده در طبقی ریزه نبات
پاشیده بهین نمایند و بعد از آن که سرد شود بطریق شکرپاره مربع بریده نگاه
دارند و هر روز نهار مقدار یک تخم مرغ تناول نمایند که بغایت سودمند و
مبهی است و منافع بسیار دارد و فربه بسیار و حفظ صحت ناقهین به او کسانیکه
که زردی روی دارند سرخی روی تغییر بسیار دهد و خون صالح بهم می رساند و دهن را
خوشبوی می کند و مجرب البیار سفید است

پالوده چوب چینی

آنکه در مرضی که مناسب دانستم و دو نیم آثار مثل صندل سائیده با نیم توله
خصیة الثعلب صلایه کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت و یک دانگ
زعفران پالوده بیخته داده ام و اگر عنبر نیم دانگ اضافه کنند هم خوب است
و اگر مزاج شخصی حار باشند بجای خصیة الثعلب لعاب های مناسب
مثل لعاب بهدانه یا لعاب بزرقطونا با نشاسته پالوده بسازند و بدادن دست
کنند عادت است طریق دیگر

طریق شیره چوب چینی

ده ماشه چوب چینی را با آب ماشه قبل ریزه کرده داخل شیره بادام نماید و چوب چینی
خوردن آن در غذای معده است چنانچه یکه از شیره تا چهار شیره چوب چینی

نوع دیگر شیره چوب چینی منقول از حکیم علی

مذکور

دیگر [illegible]

مذکور یعنی بایان باید خورد و روش آن انیست که چوب چینی را تمام شب
بر بالای ظرفی که در آن شیر گاو جوش میداده باشند نگاه دارند بمثابه که دود
آن شیر و حرارت آن باو رسیده باشد چنانچه چوب چینی ریزه کرده هر قطعه
بمقدار نیم فوفل یعنی مثل فلوس قطع کرده بر بالای پارچه باریکی گذاشته و آن
پارچه را بر روی دیگ شیر گرفته باز بر بالا این سرپوش بپوشند تحتانی که دود
بدر رود علی الصباح آن چوب چینی را در سایه خشک نموده ورق ورق پارچه
پارچه کرده شب در گلابی که در آن زعفران و قاقله و سعد و عنبر آمیخته باشند
تر کرده در پان مقدار یک توله پانزده دانه قرنفل در هر بیره مخروج کرده نهار
تناول نمایند و بعد از مضی یک پهر بلکه بیشتر غذا تناول نمایند بدین منوال
تا چهل روز و اگر این کس بیشتر بخورد نیز مفید است تا منفعت نماید و پرهیز از
جماع اگر بدهد خود را انسب است و سر و گوش بستن و در جای گرم نشستن مطلوب است

انجام در بیان بعض امور کلیه که دانستن آن حافظ صحت و رافع مرض را از جمله واجبات است

مخفی نماند که مدار حفظ صحت و تقویت
قوت بر رعایت قوانین اعتدال است و رعایت آن و رعایت اشکال
بسبب اختلاف مزاج افراد انسان و تفاوت احوال و مراتب آن
زیرا که دو شخص از اشخاص انسانی را نمی توان یافت که مزاج ایشان
در یک مرتبه باشد و چون افراد و اشخاص انسانی را از نهایت کثرت
در تحت ضبط نمی توان آورد هر آئینه از برای مزاج هر فردی نیز چیزی که

مذکور یعنی بایان باید خورد و روش آن انسیت که چوب چینی را تمام شب بر بالای ظرفی که در آن شیر گاو جوش میداده باشند نگاه دارند بمثابه که دود آن شیر و حرارت آن با و رسیده باشد چنانچه چوب چینی ریزه کرده هر قطعه بمقدار نیم فوفل بهین مثل فلوس قطع کرده بر بالای پارچه باریکی گذاشته و آن پارچه را بر روی دیگ شیر گرفته باز بر بالایش سرپوش بپوشند بحیثیتی که دود بدر رود علی الصباح آن چوب چینی را در سایه خشک نموده ورق ورق پارچه پارچه کرده سفوف در گلابی که در آن زعفران و قاقله و سعد و عنبر آمیخته باشند تر کرده در یان مقدار یک توله با نه دانه قرنفل در بیره ممزوج کرده نهار تناول نمایند و بعد از مضی یک پهر بلکه بیشتر غذا تناول نمایند بدین منوال تا چهل روز و اگر این کس بیشتر بخورد ضرر نیست تا صحت نمیدهد و پرهیز از ترشی و جماع اگر بدهد خود در این باب است و سر و گوش بستن و در جای گرم نشستن مطلوب نیست

انجام در بیان بعض امور کلیه که دانستن آن حافظ صحت و رافع مرض را از جمله واجبات است مخفی نماند که مدار حفظ صحت و تقویت

قوت بر رعایت قوانین اعتدال است و رعایت آن در رعایت اشکال بسبب اختلاف مزاج افراد انسان و تفاوت احوال و مراتب آن زیرا که دو شخص از اشخاص انسانی را نمی توان یافت که مزاج ایشان در یک مرتبه باشد و چون افراد و اشخاص انسانی را نهایت نیست در چنین حالت نمی توان آورد مرتبه از برای مزاج هر فردی نیز چیزی که

لایق بحال او باشد تعیین نمی توان نمود پس حکما را ضرورت شده که از مراتب
اختلافات امزجه وسطی مرتبهٔ اعتدالی اسقاط نموده اند و چیزی که لایق بحال آن باشد تعیین
فرمایند از اغذیه و اشربه و غیرها و باقی احوال را بحدس طبیب باز گذارند و چون
معلوم شد که مراتب مزاجها در غایت اختلاف است ظاهر است که تعیینی
که حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم حدس صائب و قیاس
درست را میزان صواب و خطا باید گردانید و بعد از آن برعایت قوانین
حکما مشغول گردید تا صحت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که
دوای را که حکما سرد گفته باشند بنسبت بعضی مزاجهای سرد نبود بلکه
از دوائی که شربتی از وی مثلا دو مثقال تعیین نموده باشند گاه باشد که در
مزاجی سه مثقال از آن باید داد و در مزاجی دیگر یک مثقال بنا بر تفاوتی
که میانهٔ امزجه است و از این جهت است که شیخ ابو علی سینا در طبیعیات شفا
تصریح نموده باین معنی که نام مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود ما این نیست که اعتدال
حقیقی دارد زیرا که اعتدال حقیقی از جمله محالات است چنانکه در محل خود مبین شده یا نزدیکی بآن بود مقصود
ما نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسان است چه اگر چنین بودی
بلکه مقصود آنست که معتدل است باین معنی که اگر به مزاج انسان معتدل
المزاج وارد شود نه حرارت را زیاده گرداند و نه برودت را همچنین مزاج دوا
که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما این نیست که جوهر آن دوا گرمی یا سردی
است و مراد ما نیست که جوهر آن گرم تر یا سرد تر از مزاج انسان است بلکه
مراد آنست که اگر به بدن انسان معتدل المزاج وارد شود مزاج او
گرم یا سرد گرداند بنا بر این نیست که می تواند بود که دوائی سرد باشد
بنسبت به بدن انسان و گرم باشد بنسبت به بدن عقرب یا دو اسپی

گرم